

عزیمت نسیم ولایت کجرات مصمم ساخته و مان با جفا شکرنا صادر و مودنه
تباریخ بیستم شهر صفر سنه مذکوره بابی دولت در رکاب سعادت و شگفتا
کمان متوجه بحیر کردید و روز سه شنبه یازدهم ربیع الاول سنه مذکوره از کوه درگاه
عائض الانوار حضرت خواجه معین الدین شتی شافیه لوازم زیارت بقیم رسانید
و مشایخ و خدایان مجاوران را با انعام و اوسه و خوشوقت ساختند و روز یکم
زیارت حضرت میر حسین خنک سوره سوره که از اولاد امام تمام امام
زین العابدین حسین علی رضی الله عنیه السلام ربالبانی تملو جمیع فواید است
مشرع بدنه و روز دیکر بمهر محمدان اکتی شهر نوجان کلان باده نزار سواجر
برسم مغلک پیش از خود تعیین فرموده بیست و دوم ربیع الثانی زیارت عالیا
نیز بمرکت آمد بیت استخواف تسلیم مان کوچ کرد و به جرح و زمین دو کی نشد
و در دو منزلی ماکو منهای خورشید بمساع عشر و طلال سایندند که در شنبه
دویم ماه جادی الاول سنه نهمین تسعایه موافق سال معدوم اطمینان در جمیع حد از که
و و کمری و هپاریل و طبالع حوت حق سبحان و تعالی دری از بحر شاسی کرا
و زبده در عقد سلطنت سلاطین کوریه کرانیایه و زود نیکان حضرت
خلیفه الهی از استماع این شبارت ماسم شکر الهی بقیم رسانید و چند
بر بمشکای شش و عشرت یکم زد و بمرحمت لایق از اخوان احسان خود کامیاب
و بزم داند و چون این ولادت با سعادت در منزل شیخ دانیال که از مشایخ
وقت در صلاح و تقوی ممتاز بود شرف وقوع یافت بود شازده محبت بقیم
صاحب سال اشانرا ده نام او بخت دادند و بعد از فراغ خاطر دریا مقاطره

مجلس سروسرور ایستادیت از آن کل بین افراتیه هم حامی الاول
 حاضر ناگوسکرتان یون کردید چهارده روز در آن منزل محاسبه انجام سپاه بود
 و مودند و از آنجا نهضت بخوده بنواحی میرته رسیدند اتفاقاً در منزل خبر رسید
 چون میر محمد خان بنواحی سروسرور سید راجه سروی اظهار طاعت شد کی مودند
 از راجه پوتان خود را بطبرین ایلچی کری بخند سید محمد خان ستاد و چون ایلچیان
 خدمت در آمدند و دعا و عیادت خود را بعضی ساینده که جوانی موافق مقتضی وقت بود
 شنید میر محمد خان ایلچیان اخلاصها لطف بخوده بآن حضرت که قاعده اهل
 بدست خود میداد کی از آن بی باکان حمدی بر سینه خان زد که از نشیست
 سر برد کرد در نشیست بهادر خان نام جوانی از نوکران میر محمد خان اجبوت که
 پس سر خان ایستاده بود و احوال در سلاک امر انظام دارد پیش دویید
 آن اجبوت را گرفته بر زمین دو محمد صادق خان که بسکونان شسته بود
 زخم خیمه آن ملعون بعل ساینده چون این خبر عرض خان رسید بخشش
 میر محمد خان ستاده روز دیگر کوچ کرده متوجه شدند و محمد صادق خان دیکر
 امر اجرا جان طلبیده ختم خان آدو خشنه و محض لطف اقبال باد و شاکه
 انجنان زخم غیف در عرض بازده روز التیام پذیرفت چنانچه مشا الله ترش
 بتیاسب سوار شد و حضرت سیاه ای کوچ متواتر مایل می نمودند ششم دی
 بسکونان علی ملحق شدند چون بسرو می رسیدند مشا دهم راجه پوت در تجاره و مقاصد
 در منزل راجه سروی قرار مردن داده استادند و حسب کلمه در محل بقیل رسیدند
 دوست محمد سپهر تاتار خان در منزل راجه شهادت در منزل ای اعلیم

چنان تفاضا نمود که کلی از سبدهای درگاه را بخود بختن سرایند و آن سر
را مضبوط داشته راه کجرات را روان دارد که رانایکاکبسی حضرت رسانند و چون
انجست بنام رای سنکه بکایز را بن جمعی کثیر از ملازمان درگاه با و همراه نموده و با
با و جای کرداران را چون به شرف صدر ریاست که درگاه رای سنکه بخدمت
مرجوعه متوجه شود بکوکا که حاضر شوند و رای علی از سر همی کوچ کرده متوجه
بن نروالد شایان بقیه دیکه بستی که و همی بن سید سید بن خرمید که پسران
مولادی ببا عیال خود را که قریب بانباید میروند حضرت را بجهان سنکه را
با اوج آراسته تعاقب ایشان میسازند و غره حبشه ثمانین و شصت و یک
پتن معسکر خسرو زمان گشت و یک مقوله بخاوقت نموده حکومت آن ناحیه را
بسیار حمد بر بصفت شجاعت و کثرت اعوان انصار از سادات هند و ستم
نما را بود و تقویض فرمودند و مدیرین منزل را بجهان سنکه آمد و غنیمت
از پس ماندنهای افاقه آورده بنطرت کرداریند و رای جهان کشا متوجه احمد آباد
گشت شیرخان مولادی که بر سر احمد آباد رفته شش ماه بود که اعتماد خان
محاصره داشت نشینان تو جه رایات جهان کشای بطرفی که بخت نمود
منزل از پتن رفته بودند که سلطان منظم له سلطان محمود کجراتی که اعتماد خان
وایم او را معیند مجوس داشت خبیثه بقیصل احوال او در طبقه کجرات سمیت که
توایدایت براققت طلیعه فتح و پیروزی استقبال بکوبت طهر و بهروزی آه
روز یکشنبه وارد هم رجب نه مذکور سعادت به بوسی شرف گردید و روز
اعتماد خان حاکم کجرات میر تو را ب سید حامد بخاری اختیار الملک انشرف

و وجه المملکت الخ خان بستی جبار خان حبشی و دیگر سران سروران کجرا
 که تفصیل اسامی ایشان بطول می آنجا بدشرف می رسد استعدا و یا قند
 و مرکب و اخور حالت و اتحاد خود پیشگشایا در نظر اشرف گذرانیدند
 اعتماد خان متعالیه ششم احمد آباد در اعلام و پیشگیس خود ساخته اظهار یکوختی
 و خلوص عقیدت نمودند سرطانی کاتر اور و کفادت فتح و دیده دود
 کشاد و چون مقربان درگاه آثار رفاه و عدم اشغال از سواد و پیشانی امرا
 حبش دریا و بعضی سانی و حضرت با وجود کمال و ثوقی بعون الهی بمو
 ترین و منشیان علم بادشاهی است از روی احتیاط امرای حبش را با برادران
 بمقامان درگاه سپرده متوجه احمد آباد گشتند و در جمیع محاسن و در محاسن
 کنار دریای احمد آباد محسوس اردوی مایون گشت و خطبه نامی سامان حضرت
 خواندند و جمیع حبشیان و عموم متوطنان سواد اعظم احمد آباد بقدیم استعجال
 خدمت ملازمت نموده ملوایم دعا و شامت بیا م نمودند و تبارخ بستم حبس
 محمود خان بار به و شیخ محمد خاوری ملوی مخدرات سرایده عمت را پایه سر بر علی آورد
 و بهمن تبارخ جمال خان قوری که زردان را رسالت قند بود بشرف پادشاهی
 گشت چون ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا ولایت بروج و بروده و
 انقلب متصرف شده رایات مخالفت بر امر ایشان بودند را حاکمان
 اقتضا نمود که عرصه ولایت کجرات را از غبار سادان کرده با کلیه صافی سازند
 و بجهت انفا دین اراده روز دوشنبه دوم شعبان از کنار دریای احمد آباد کوچ نمود
 متوجه کنایه شدند و اعتماد خان دیگر امرای کجرات بوسیله ارکان دولت بجهت

در انجام مهمان خود رخصت دوازده ماه حاصل نموده در احمد آباد بوقت که دوازده
 در وقت اختیار الملک که عمده امرای کجرات بود در شب چهارشنبه
 شعبان از احمد آباد که در نخیله بطرف احمد انگرید رفت چون اعتماد بر امرای کجرات
 نماز اعتماد خان احوال شهباز خان گنبد نمودند و روز جمعه ششم شعبان به بند
 کنبایت نزول احوال لقان افتاده بعد از سه و تماشای دریای سور و پیر
 دوازدهم از کنبایت کوچ کرد و چهاردهم ماه مذکور مقصد بوده که به یون کردید
 و در منزل بر تو خاطر آفتاب اشراق بعظیم مقام امان انداخته خان حکومت حرات
 کجرات عمود دار السلطنه احمد آباد خصوصاً به افتد میرزا عزیز محمد کوکلتا بن
 نجاب اعظم تعویض سرموده رخصت انظار از زانی داشته که در میان
 امرای حاکم صورت بعد از رخصت اعظم خان ای عالم آرای غنیمت شجر
 صورت که مقرومان میرزایان بودند و پیش از خود سید محمود دارباش
 قلیخان محرم و خان سالم و راجه کونی اسکنورمان شکوه حاصل علی و دو
 بابا دوست اسلیم خان کاگرد پانده محمد خان میرزا علم شاهی و جمعی دیگر
 بر مع محمد حسین میرزا که در وقت صورت بوده و دستا دند و روز دیگر که مع
 شعبان باشد یک به از شب گذشته بود که منبیا ان اخبار بعضی بنده
 که چون خبر توجیه رایت عالیات در بروج با ابراسیم حسین میرزا رسید ششم
 رومی را بقل آورده از غایب سرور از پشت کروی اردوی معسلی که نشانی
 غبار است و میسار و بر انگریز و مجرد استماع ان خبر آتش غضب و شای اله تاب
 همان ساعت خواجہ جهان شجاعت خان قلم خان صادق خان و در حدت

کامکار سلطان سلیم تعیین نمودند بذات اشرف بکوسال ابراهیم حسین میرزا
 متوجه شدند و ملک اشرف کهراتی که از راهها صاحب قوف بود در کاتب طهر
 انتساب گرفته شهباز خان میر بخش را بنجاح بختل نمودند تا سید محمود خان
 بابر و شاه طینجان محرم و دیگر امر که به نتیجه قلع صورت نامزد شده بودند بفر
 مایون محمی کرده اند و بابر از ان شب اکثر روز دیگر نمیدانم نور در دست و جو
 آن کرده بی عاقبت قطع مسامت نموده چون سید حضرت خلیفه الطهی با جیل
 کعبه آب سهند رسید و در آن شب در قبه سال ابراهیم حسین میرزا فرود
 آمد و در کانه و متعینان بگاه از استماع این خبر شوق در جبهه بود
 کردند و متعینان اینجانب سید محمود بابر و شاه طینجان محرم و خان عالم و خرم
 بنو سید کنور مان سنکاید سلیم خان کاگر سیلخان بابا خان فاشال و خان
 یوسف خان دوست محمد بابا دوست سعادت یار کوک و رای سال درباری
 بوج و له سبب جمعی دیگر اینجانب نموده شرف موافقت دولت یافتند و کنو
 مان سنکاید بابت و التماس کحل خدمتکاری را اول گردیده و با وجودی که محمود
 بنکانه در گاه ارضه متعین و بنو دند حضرت خلیفه الطهی را بی مل و تاشی خاکستان
 آورد و ریالند خد آب که نشنید و ابراهیم حسین میرزا با اکره سوار با خود همراه دا
 از حجرات و جبارت منعطن شده که حضرت بذات اقدس شریف از علی اع
 کمل و مسلح شده براه دیگر از نزل بیرون قدم باینکاب جنگ مردم خود را ب
 می نمودند و چون از کعبه آب سهند رفتی و امن سلسله شکنکی بسیار واقع است کنو
 مان سنکاید و جمعی که در خدمت او بودند براه دیگر افتادند از آن که

خون گرفته در کویچه بند چانه کمان در آمده با بنک خاک استاده و مقبول
علامه قلما و که در آن در پیش حضرت می گشت تیغ انتقام از نیام آخته کی را بر خاک
انداخته پس مجروح و میرزج ساخته درین هنگام معلوم شد که ابراهیم ^{حسن}
از قصبه سزال بیرون قدم عالی لغاویات که سیاه رزم خواه از دیوار
نشیب بیرون قدمه بجای شکاری پزارند موج منصور چون از دیوار است ^{نشیب}
صحرار رسیدند و تقارب صحن دست داده ابراهیم میرزا را با باغیان ^{نشیب}
و جمعی تر انداز که خدمت او مخفی گری مقرر شده بودند حمله آورده خیلی راه
دوانند و مذبذمانی در کاه سرکی نقد جان را بر کعبه علامه نهادند و از خود را
بر آتش حرب زده ردوات مردانه نمودند و جمعی کثیر را بر خاک اجده است ^{نشیب}
ولد راجه بشار مل که از جوانان نامی بود در موج دشمن ناخته گشته و مخالف ^{نشیب}
تمام حاصل نموده حمله دیگر آورده اند بحسب اتفاق موج منصور در زمین قلبی استاده
بودند که سه سوار سبک پیکه بکینتیش نشاندند و از مرد و طرف آن رزمی قوم
را بود و چون حضرت ارکان شجاعت در پیش استاده بودند و راجه بکون ^{نشیب}
مهم غمان بود سه سوار بی دواستیش ناخته کی راجه متوجه شد چون به رقوم ^{نشیب}
بود راجه بکاست پاده بر چه حواله او نمود و غمی شده با گشت آن روی دیگر
بر حضرت حمله آوردند آن حضرت بذات شرف متوجه شدند و بل تاب ^{نشیب}
که کوه را طاقت آن نباشد نیاورده روی بگریختند و بیت کاه و غامک ^{نشیب}
چون صد سپاه بی ملک مانده تر از مهر و ماه بود درین هنگام محبتون خان ^{نشیب}
ترک و سرخ بدخشی خود را با آن حضرت رسانیدند آن حضرت مردور ^{نشیب}

آن دو کس مرست ما و منتظر بسوبه یاج متح و نصر کے بودند و اوج منصوبه یافتند
 این امر تا میل هفت جان ابر کف اختیار نهاده از هر طرف مشتند و ابر هیم منیر راه
 و ایش کس وقت بهادران پاره تعاقب نموده جبهه سن دیکر را نجا که انداختند چون
 ایشان را یک کر دیدم شد که دلاوران کشته و داند و ابر هیم بدن منیر با جبهه
 جان سلامت بودند از راه احمد نکر بطرف روحی وقت آن حضرت قصه سر نهادند
 و اگر کرده مرا اسم شکر که اری اطمینان تبصیر رسانیدند و کس که درین پویشش فوق
 خدمتکاری فیه بود و بزرگ لغات و از دایه منصب روز شد و روز دیگر درین قفح نصر
 متوجه اردو متی سکی کردید و پیش از خود سنج به جشی را که درین پویشش خدمت
 از و بطور آمده بود در رسانیدن اخبار متح بخدمت شانرا و متسا و نه سنج چون خبر
 متح رسانیدار شانرا و حضرت سر برده عمت امرای کار خندان را
 یافت که تا آخر عمر بے نیاز بود و موکب اقبال شب چهارشنبه در و هم
 انقضای یک بهار شب در قصه مر روده بار و دو محو کشت روز دیگر بر کوه
 که درین معرکه مکر از و آثار شجاعت ظهور آمده بود و علم و تعارف و محبت مودت
 از رخت خست خلیفه الهی به من تهنیت و تسلیه صورت قلم و صورت
 مختصر مانعایت متین استوار از قلع محله است و چنین گویند که معرقات نام علام
 سلطان محمود کجراتی بود که خداوند خان خطاب داشت در شهر سن سنج ابر هیم
 تسلیه این قلم را بر ساحل دریای عمان بحیثیت مع ساد و دکنیان ساخته و پیش از
 این قلم تعمیر باید و دکنیان انواع خرابی مسلمانان میسازند و دران ایام که خداوند
 بشارت آن برداخت و دکنیان چند نوبت کشتنها سامان نموده بمقصد خرابی

و کاری نتوانستند ساخت با بچه خداوند خان بهاران صاحب قوف ادر
وقت حاضر ساخته در استحکام حصار اتمام نموده آن معماران به بنیادینش چنان طرح
کشیده که مرد و طرف قلع که متصل خشکی است خندق آن را که بیست درج عرض
دارد و آب رسانیده و لشکری چون از آب آورده و عرض دیوار دوتی قلعه
درج و ارتفاع بیست درج بهمان دستور یکسان است ساخته اند و عرض چهار
دیوار قلعه برده درج و ارتفاع بیست درج طول هر دیواری بیست قدم باشد
و از غرایب امور آنکه مرد و لشکری از آب این شهر شکر ساخته سرب که از
درج و درزها رنجیده اند و لشکری از آنرا بطوری ساخته اند که دیده
از ملاحظه آن متعجب میشوند و هر برج قلع جو کندی ساخته اند که بر بنم و کمان
آن مخصوص پنجال است و کمان چون یکبار بعد از عمارت حصار بنوا
آمد سببهای کله قبول میکردند که با نری جو کندی که بر بنم و دشت شاه با س
نشود خداوند خان بر بنم و کمان بیست و رزیده دست در پیش آن عمارت
زده و از او که بر برج جو کندی بازند و عمارت جو کندی را با تمام رسا
انقضیه از قوت خیر خان قلع سورت چون مقبر میرزا بان در آمد و زیاده
فتح آیات در بلاد کجرات بر تواند اذیت میرزا بان تمام سپاهی خود را در
سورت جمع آورده حراست آن را بهر زبان نامی که از مخصوصان ایشان در
سکات قورچیان جنبش یافتی منتظم بوده و از دورگاه کرخیه داخل باغیان شده
بود تقویض نموده خود را در مقام تنه گیر می شورختی بودند و چون در خواب
سرنال این بنیم میرزا روی در کرزینها و حضرت فتح و میرزای نقیبه بودند

شریف آوردند و اعیان قلم تسخیر قلعہ صورت تجدید یافته شاه قلیخان محرم و صاحب
 خانرا پیش از خود شناختند تا اطراف قلعہ را دور کرده بگردانند که کسی چون و دو و یا دو
 و چون این خبر بابل فتوح سید کل رخ سیکم که دختر میرزا کامران و مسکوحه ابراهیم
 میرزا باشت قبل از وصول امران مظفر حسین میرزا بسر خود را همراه گرفته برآوردند
 آمد امراجون ازرقص او خبر یافتند شاه قلیخان محرم ما بجا کرده تعاقب نمودند
 رکشت و باره اعمال و احوال مردم سیکم بدست نوکران او افتاد و بعد از چند روز
 راجه تودرمل را دستاوند تا بدیده بصیرت داخل و خارج حصار را معلوم نمود
 از قرار واقع بعرض سانه راجه بعد از یک مقدمه رکشت حقیقت معلوم شد
 حضرت بوئون عون حضرت خداوندی سبب و سبب شهبان نظام مقصود بوده بود
 و موده محرم رمضان یک که وی صورت زدن فرمودند و در همان شب
 حصار شریف بده داخل و خارج قلعہ را ملاحظه فرموده و در جملہ نکات
 فرمودند و بعد از سه روز از آن بخت کوچ نموده و بخت از اینجانب قلعہ را
 بردند که توب و تفکات میسیدار و غوغا شنایه بوسیلہ امرابرعرض ساند
 جو این منزل کو لا مبیت که آنرا کول ماب میگویند اگر چه کنار کول متصل به باطله
 است اما بتی و ملتک برین بعضی درختهای نایل مانع توب و تفکات خواهد بود
 مالی شد که دولتمند را انجا برده نصبند و اقمه در اندک مدت کار محاصره فرزند
 که راه کشیدن و کشت چون دو ماه گذشت بهادران قلعہ کشاید بستند
 تو میسایه لے مو طهارا پیش برده ابواب دخول و خروج را بر متحصنان بستند
 قلعہ را و ج محبت بخوت تخصیص عمر و مسکنت خا میسند هم زبان حرام نمائند سایر

قلعه مولانا نظام الدین لاری را که طالب علم زبان آور بود و طلبت امانت ظهور
درست آمد مولانا نظام الدین به گاه آمدند و بوسیله امایان خواست که امر
گرام که مساعی حمیدیه بطور رسانیده و مرطوب را پیش رده بودند چون دیدند که در
رحمت و بخشایش بجزش آن بعضی رسانیدند که اهل تسبیح را تا قوت
طاقت در جگر بود و مرد و عصبان رزیدند و اکنون که کار تسبیح بر روز و مرد
طلب امان از قبیل ایمان پارس می نماید حضرت که معجون طنبش کرم و مرد
علم تخمیر موده اند که انشاید بی امکانات کردن بدین بر اهل مروت
بخردی و معنی کسانی که بی برده اند بدین و سیکوی کرده اند و نگاه
مولانا نظام به باب طوبی شریک شده رخصت یافت که تعلقه موده
امان بکوبش ساکنان قلعه رسانید بعد از آن امر شد که قاسم علیخان و خواجه
دولت نام همراه مولانا نظام تعلقه رقه مرغان تمام مردم تسبیح و دلاسا
منوده بخود همراه آوردند و جمعی را نویسنده بایست نیز رقه تمام اموال قلعه را
از ماطی و صامت ضبط نموده نگه دارند که در گذشته واقع شود و جمیع مردم
که در تسبیح بودند نام نویس کرده از نظر اشرف بکشد قاسم علیخان دولت
موجب حکم مرغان ابا تمام مردم در سر صحنه حاضر مرغان با وجود و امان
از تقارار مانده سر خجالت پیش افکند بود حضرت که برای این تسبیح امانی و ساکنان
قلعه را که مستحق سیاست بودند از ادبی بشیوه مرغان چند کس دیگر را که ماده پیش
بودند بعد از مادی بیکل سپردند و این فتح تبارخ الثالث و العشرین من
سنة ثمانین و تسعایه سمیت ظهور یافت و اشرف خان میرمنشی در تبارخ فتح نام

صورت گفته تاریخ کشورش می که غازی که بی سخن: خرق او قلع جهان
 کلانیت: تخیله کردت صورت بکانه: این فتح خبر یازوی بحسب عید
 تاریخ فتح شد که عجب کردت نه اینها زدولت عالم بودیت عینه
 و این مصرع نیز می شود تاریخ هم زبان داد قلع صورت و روز دیگر
 قلع بدرون حصا تو جنبه موده بعد از اعلان نطنس در باب مست
 اصلاح آن سبدهای درگاه حکم مرده وند و در انشای شای قلع خیده کای طان
 نر به زن بزرگ نظر اشرف در آمد و آن کیه را سیلما می گفتند بدانست که
 خوند کار روم سلطان سلیمان در سالی که دایعه تخیله نباد کجرات کرده بود این
 با صر نه بھنای دیگر که در دست لوجونه کر موجود است همراه لشکر بسیار برآه دریا
 و ستاده بود چون دم روم بواسطه بعضی موانع و عوارض و افاقی سلطان
 بهادرتی نتوانستند کاری از پیش برد این دیکها و آنچه در دست لوجونه کر است بکنار
 عمان گذاشته بایر خود بار کشند اینها در کنار دریای عمان استاده بود
 زمانی که خداوند خان قویس تعمیر قلع باویت همه را بدرون قلع سور کشید و آنچه
 در ولایت سمرقند اقامه بود و عالم آن ناحیه بلع جونه کر و چون در حر است
 قلع صورت دیکهای سلیمان فی حدان تھاج الیه بود حکم عالی نفاذ یافت
 و کیه را بدار خلاصه کرده بر ند و همان روز نام حکیمت و حر است قلع صورت و آن
 ناحیه بید افتاد در قلع محمد خان که بشرف منزلت اختصاص داشت و حرمش
 و تبارخ سنج شوال راجه بهیو راجه ولایت بکله نه شرف الدین حسین مزار که
 قبل ازین بده سال بواسطه حرکات ناخوشهش دامن لایق که در ضمن کجایانست

شمه از آن تحریر یافت و طریق معنی و معنا و پیچیده عبارتت و معاد را مکتوب
 تعیین نمود برگاه جهان پیاوشتاد چون در آن ایام بواسطه مصالح ملکی با عصب
 شاهنشاهی التماس یافت و بدشرفالدین حسین میرزا بحکم این مضمون که
 بیت تا لوانش بحوب دادن پند و نکشش او را به تبع و زمر و مکلفند که گوش
 داده بموکل سپردند و چون خاطر خطیر از سر انجام مهملات آن صوبه و اعتیاد
 ورود و شنبه چهارم ذی قعدة سنه ۱۰۸۵ ین تسلیه متوجه احمد آباد کشید و ایستاد
 عالی چون بخله بروج شرف و وصول یافت و الدخیکیر خان باین تظلم رسیده
 بعرض اشرف ساینه که چهارمیشی سپرد و خیکیر خان ابلی خست و بی جنبه کشید
 قضیه خست بود که در وقت سواری که دست بکف او و لو خان حشبی که او نیز در
 خیکیر خان با او میزبان بود و شب خیکیر خان مرد و اعلم و نقاره داده صباح بدر خانه
 ایشان قه خود جوهر بر بدن ایشان مالیده که امرا سپیدی بی ثراوی داده بگوگان
 با نسی می برد است و کمال محبت و ملائمت بجای آورد که از یکطرف تا شنبه
 را که شب گذشته بطوع علم و نقاره و دیگر نمایان داده بود کشید و کتب
 خیکیر خان شهید و که تا برین بیده و خان و لعن کرده از اسب افتاده و جان بد
 و معلوم باشد که در آن ایام محبت و مصلحت خیکیر خان کسی بنیان نیاورد و القصه بعرض رسانید
 و حضرت نیر با تمام ارکان دولت بکلیه عالم ازین ظلم آزرده بودند حضرت علم بود
 که چهار خان ظالم را بحیب جواب خون خیکیر خان مظلوم حاضر ساختند و بعد از
 چون چهارم معروف شد و فرمان خدایگانی او را در زیر قتل مهمل انداخته نخواستند
 که از بعضی قانع که در آنام حاضر و قلع و یرست نامه ریخته و در آن ایام که حضرت توبه

بنشینم قلمه صورت کما شسته و بند جبهه قضیه و دادار از بکده رفتن ابراهیم حسین میرزا عبد
 قده اگزیزی بدار الملک منستان چ بن ابراهیم حسین میرزا از معرکه سنال مناس
 زندگانی بسلاست بیرون و در نواحی تن محمد حسین میرزا و شاه میرزا ملحق گشتند
 که بختن خود محاصره صورت در میان آورده کنکاش میرزایان بران قرار گرفت که
 ابراهیم حسین میرزا بدار الملک منستان قده تنه اگزیزی نماید و محمد حسین میرزا و شاه
 شیرخان فولاد را بخود متعلق ساختن محاصره نمایند چرا که استماع این اخبار
 بملک شاه دست از محاصره صورت بازداشت بجهت علاج این دو دست متوجه
 احمد آباد خواهد شد و برین قاعده اذ که شیرخان را بخود متعلق ساختن بدو
 و سید احمد خان قلمه امر مستنده در مقام حصار داری شد و حقیقتا بدو
 معروض داشت و چون این اخبار با مع علیه رسید حکم شد که قطب الدین خان
 شاه محمد خان محمد خان جمیع جاگیر داران صوبه بلوچه و رای سین خبری از
 امر که در رکاب اند مثل عبد المطلب خان و رستم خان شیخ محمد نجاری بلوی و
 رفته بقا خان اعظم متوجه بچین کردند و خوانینند کور با بقا خان اعظم خان متوجه
 گردیدند و چون پنج کروی بن رسیدند محمد حسین میرزا و شاه میرزا و شیرخان
 از بایستی تسلیم بر خاست بخیابان سپاه آمدند و میرزایان چن میان سب تحقین میرزا
 بر موج سرواقل تاخته سرواقل را برداشتند دست راست اعظم خان اتکه که قطب الدین
 بود زده آن موج را نیز ریشان ساختند شاه محمد خان اعظم خان چهار
 وار نموده نموده و امرای تن این وی کرختجه احمد آباد رسیدند و دو قطب الدین
 نبارت دست و شیخ محمد نجاری کشته شد و چون احوال را بفار و جوانان کشته شد

فتح محمد خان اعظم دیدخواست که سمنه نظام را بکنیز خود بمیدان مبارزت
 و آید شاه بدین خان که مرد مغرور بود و عنان اعظم خان را که بدست خود
 گرفته گذاشت که چون لشکر عظیم بحببت کرقران و بجه متفرق گردید و در غول اردو
 خیزه مانند اعظم خان باخان شاه بدین در صف بیجا در آمد و غول اردو
 و بتوین لطف و تائید شهنشاه نیم فتح مروری با و طهر و بصری از جهت
 نصرت بر اعلام اولیای دولت قاهره و زیدین کروت و نمایان کرد که ام طهر
 بر رت شیرخان لادی در کمال محنت و توانائی پیش این خان ماکم چون گرفته
 آسایش داشت محمد حسین میرزا بجانب دکن رفت و آن فتح عظیم که بحضرت
 و اقبال حضرت خاتمانی مطلق بود در نهم ماه رمضان سنه ثانی
 تسعایه شرف ظهور یافت و بعد از ان نظام مهام سرکار تین خان اعظم شهنشاه
 حکومت و حراست بسید احمد خان باریه تقویض نموده متوجه درایت و سعادت
 گردید و بیستم شهر شوال در بانی تلو صورت دولت حضور در بایقه محراب
 خدمت و جانبازی امرا و سانیو کران درگاه و داماد و اگر قطب الدین
 و دیگر امرا و دانشای راه بقصبه محسود آباد و تاسا و اختیارات الملک شهنشاه
 و جمعی از حبوشان که اگر نخه در حصار و جنگها متحصن شده اند کوشان مهند
 چون بقصبه محسود آباد رسید طوایع را و تاسا و اختیارات الملک و حبشان و بکر را
 بر آورده قلای را متصرف شد و تانها را که شده در هنگامی که حضرت بعد از فتح
 صورت متوجه دارالسلطه محسود آباد بودند قطب الدین خان و امرا می یکر که درین
 یورش در خدمت نبودند و در زمان و تعیین بودند در قصبه محسود آباد و بشرف

بوس مشرکت نند که قانع سال شصت و یکم است ابتدای آن سال در شبانه
 ششم نیمی قندهار شد و نایب استغایه بود حضرت تبارج ساج شهنشاه کور بلبه و
 زول احسان موده مکه مست لایت کجرات را بخان اعظم تقویض نموده روز
 عید الضحی سنده کور از احمد آباد متوجه سمرقند خلافت گردیدند و تبارج نیز هم
 ذی حج از منزل قصبه بیت پور از مصاف کابل کار پین اعظم خان امرای بکر اعلی
 بادشاهانه و اسب پانزده تایی باین لحام طلائع غایب موده خست عاکر داد
 و بعد از منزل مظفر خان استمبول غول طغشانه موده مکه مست کار ساز گویو
 و احیان از بلاد مالوه از زانی داشتند و دو کور و پنج کاشت که جاکیر با پنجوا موده
 رخصت محال عاکر شش مودند و خود از راه جالور بکوح متواتر عازم دارالخلافه میباشند
 چون بکعب عالی بکنیزلی اجمیر رسید رضیه سعید خان عالم سرکار قتلان میفرمود
 آنکه ابراهیم حسین سید را سیرنج تقدیر شایسته علم را و دایع کرده و در روز جمعه عاشور
 و بغیر این حال آنکه چون ابراهیم حسین میرزا از کجرات ایجا موده و نواحی میرته رسید
 قاعده را که از کجرات با کرده میرت دریا زده کرو و میرته تاراج کرده چون بشهر رسید
 بپسر گل خان که از جانب بدر عالم انجا بود قلعه را کشید و متحصن شد و میرزا عازم جنبه
 غریب که در بیرون شهر بود تاراج کرده و بجانب نرنول رفت ایام واری سنکه بود
 که حضرت در وقت رقص کجرات قریب نمر سوار در جود و یوجیت وان ساقین
 که داشت بودند ایجا کرده از عقب میرزا بنا کور رسید و با تقاضای مرغ مانع قاصد
 شده و قریب بوقت شام در نواحی موضع کهوتی که مسیت کرده از نا کور بود میرزا
 رسیدند و میرزا دار نموده از نظر غایب شد چون دوم ماه رمضان سنده کور

بودش گریان بکنار جوش نهر کی کجیت و طار و دامنند میرزا یاره راه رفت
چون شب شد برکشید از دو طرف بر حای که بقا قب او آمد و بودند
در شب نیز گریخت این جای یاره ثبات قدم و رزیده ستر می میگرفتند
میرزا سر تیر دم و در او تو ب کرده از دو طرف تیر باران کرد چون دید که
تیر کاری بر می آید ریش رفت و آن شده تو بی که از او جدا بود در تاریکی جدا
بعضی در مواضع و تیرایت نواحی گرفتار شدند جمعی فصل رسیده جنبی را
زننده پیش سرخ خان امرا می جوید و بر آوردند میرزا با بیصد کس که همراه
او مانده بودند مقصبات میان راه را تاراج کرده از آب گکاف چون گشت میرزا
اعظم یوزار توابع سنبل که ساعتاً در وقت طاعت حضرت در جای که او بود
انج شش روز بود بانها اسبهای سائید بجا بنیاب و آن شب مقصبت
و سونیت و کرمان که مواضع که در راه بود غارت کرده میرفت و خلق کثیر از دست
و مردم واقعه طلب می آه او شده کجای خدا را میرسانیدند چون بنیاب را
حسین لیخان بکان که امیر الامرای بنیاب بود با تقای شران و بقلو کا مکره
و اصل کوستان بکوت است محاصره داشت خبر آمدن میرزا را شنیدند با
برادر خود اسمعیل قلخان و میرزا یوسف خان شاه غازی خان بریزی و فتح خان
و جعفر خان لدرا و خان کلوا میر الامرای خراسان و دیگر امرا ایغار نمودند
طاهر قصبه بنبه که چهل گروهی بکان است میرزا را سپید زانی تو زک و ترغیب از
شکار برکشیدند خبر متوجه خاکش و مردش متفرق شده با و میروند
رسید برادرش مسعود حسین میرزا پیشتر از او رسید بر فوج حسین لیخان

که قمار گشت و بعد از آن میرزا خود رسیده تردوی بیرون از نهایت کرده چون
 قضا برین بود کاری ساخت و گشت چون بنواحی ملتان رسید از آب کاوه که
 عبارت است از آب بیا و ستیج که یکجا شده میکند رند منجواست که بگذرد
 چون شب شده بود گشتی پیدانشد در کنار دریا و دو آید طایفه بیل که از ششم
 گیرند و رعیت و لایت ملتان به روش بنحوی آورده تیر باران کردند تیری
 میرزا رسید میرزا کار خود را دیگرگون بین تغییر لباس کرده است از میان جمع
 که با و همراه بودند جا شده بطریق تسلیم خواست که بدرقه خود را بطریق
 اندازد و جمعی از مردم آن نواحی او را شناخته گرفته شش سعید خان عالم ملتان برده
 و میرزا در قید سعید خان گذشت القصه حضرت طایفه ای وز مردم محرم
 احدی نماینده و نمایه میوه سال ششم الهی از کرد راه نبراز مورد الا نوار قلم
 خواجه معین الدین چشتی قدس سره نزول نموده بادی شرایط طواف و آنجا و آن
 روضه رضیه عموم متوطنان آنجا را از اندر و صدای غنی مستغنی گردانید بکافیه که
 در آن تعبیر شریفه وقف نموده بودند بر صبح شام زیارت آن مقام سعاد
 و حاجم شریف برده در مقام کلی و جزوی استمداد منجواستندیت کسی استعا
 بدرویش رسیده اگر بر سریدون و در پیش رسیده بعد از آن عزیمت بصوب
 مرکز دایره خلافت معطوف ساخت چون بکنه سنکایز مخیم اردقات طایفه و جلال گرد
 اردوی یون را در آن منزل گذاشته خود زیارت اقدس ناخوامن معربان بطریق
 ایلام متوجه بیت الشرف شدند و در عرض و شب و یکروز راه دور و دراز طی
 بقصه بجهت که دوازده گروهی دارا خلافت مجبور است شرف نزول نمودند و بخت

تیار ساعت سه روزه در آن منزل توقف فرموده ماه دوم صفر سنه مذکور
سال نهم الهی کان را خلاصه و محبوب از دست دوم عزت از دم بر افتاد با بسک
سودمند که قدح حسین علی نان نیک است چون مراجع اقدس از راه حیدرآباد
مکرکوت انحراف یافت حکم بقید و حسن او فرمودند و بسیار به بیخنده که خود
و شایع ناشکاست بود خود را قائم مقام بدر بنداشته بدیده امردده انکاشت
مقام سرکشی شد حضرت خلیفه کربایی ابراهیم پیر بمطابق ساخته ولایت
مکرکوت با ولطف فرمودند و بنام حسین طغی خان امرای پنجاب و مان
فرمودند که مکرکوت را از دست بیخنده آورده براه پر بسیارند و ببر
زبان هند و شجاع و بزرگ گویند یعنی راجه که شجاع و بزرگست چون ابراهیم
ملابهور حسین طغیان با تعاون میرزا یوسف خان و جعفر خان فتح خان چنگار
و مبارک خان لکرو شاه غازی خان سایر امرای پنجاب متوجه مکرکو
شدند و چون افواج منصوبه قریب به هری سینه جنوام ننوابط دهر که خوش
می شد و بر استحکام قلعه خود مغرور بودند تسلیم مضبوط ساخته خود را بگوشت
و کلای خود را با پیشکش فرستاده بنجام داد که بواسطه مهم و ملاحظه خود بخدا
نمی توانم آمد اما خدمت راه داری مکمل می شوم حسین فیلیخان کلای جنوب
قلعه تا داده رخصت کرد و جمعی از ملازمان خود را بر رسم تهنان دری در قوه
که بر سر راه واقع است گذاشته بمنزه متوجه گشت و چون قلعه کوتله که در اعلا
پنج جنبی دعوی همسری میکنند سا بقا براج رام چند راجه کو الیا متعلق بود
در اجه دهرم چند جدا راجه رام چند بزور متصرف شده بود و در دو روز و ده

ایجر است و محافظت قلع که مایه ماز و بودند دست به نعلک و تیر و شمشیر
 جمعی از بنیاد های اردو را که بنا بر رفته بودند از رارسا بنده حسین تیلخان از سوار
 این خبر با بغا و امر اسوار شده ملاحظه اطرافت قلع که مایه ماز و بودند دست به نعلک و تیر و شمشیر
 قلع است سعد و سر کوب دارد و رانده ضرب ن چند که در آن پیرین
 برده بودند محبب یار با لای کوه را آورده تو ب چند انداخت و عمارت
 شفا قلع ضرب تو ب از نیم رحمت و جمعی کثیر از مردم قلع در زبرد و یار
 و تهاکه غطیم در میان دم قلع قمار و خون قوت عصر نزدیک آید جمعی اوردن
 مر حل که اشیه را بر دو مرتبه ت موده و اجبوتانی که در آن قلع بودند از خون
 صدات تو بنجانه شب و صبت بکا پرشته راه و ایش کرفند و صبح چون این خبر
 بحسین تیلخان سید بل کوح نواخته بر قلع که مایه ماز و بودند دست به نعلک و تیر و شمشیر
 و رفیم الا یام از ابای او بود سپرده و مانهای خود که اشیه را بر دو مرتبه ت موده و اجبوتانی که در آن قلع بودند از خون
 تشاکب اشجار بر نه بود که عبور و مرور در آن جنگلستان به شکاری میسر می شد
 و مود که مر و زباید و جشری چکل ری کرده راه و امیکردند و کبوج متواتر در او
 ر جسته نماین و نسجایه موافق معده هم سال الهی قریب باغ حوکان از به
 که قریب قلع که کوت است و دو آدم و سکران در صفت اول حصار هون که
 همانی اینجا است بعد خادمان همانی دیگرانجا نمی باشد بر و رازوی شجاعت
 و شهامت فتح نمودند و جمعی از اجبوتان که بقصد قریب مردن خود را فرار داده بودند
 بنایت قدم نموده و رد های مردانه بقدر رسانند و آخر بصر ب تیغ خور ز کجا
 آقا وید و بر همین سیار که خدین سال محاورت تجانه اختیار نموده

لی ضرورت معارف میگردند گشتینه نزد قریب هزار ماده کا و سیاه
که بنده ان نذر کو یان در آن جنبانه گذاشت بودند و درین غوغا حرم تنجانه را دارا
خیال کرده انجا جمع شده بودند بعضی از آنک ساد و لوح در خیابان رفتی که تیر
نفاک در زنک قطرات باران پیری میر کشید را از آن ماده کا و آن
موزه از پای بر آورده بخون آنها بر میگرددند و بسط دیوار آن جنبانه میزنند و چون
شهر نه بیرون نگر کوت بتصرف در آن معموره آن را ویران ساخته و در دایره
ار و عموار کردند و بعد از آن مجاهده پرداخته سا باط و س که کوب افتاد و ضرب
جنبه بزرگ که محاذی تله واقع است را بر آورده هر روز جنبه و توب ر قلعه
عمارت راجه می انداختند تا قافار و زری کار و مای تو تنجانه جای که راجه به جنبه
بطعام خوردن مشغول بود شخص ساخته در وقت خوردن طعام توب بزرگ است
جنبه آن توب به یواری رسید و همیشه تا کس در زیر دیوار بالا گشتند از آن کلمه
کمی بهوج دیو و لدا راجه بختل راجه بود و چون در اوایل شوال خطوط انرا بهوج
ار بهیم حسین مبرز را است مله که نش میبوجه دیا لبورث حسین طلیحان مشهور
مضمون خطوط را بمقتضی نفیقت از جمیع امر او مردم محمی میداشت چون در آن ایام
عسرت تمام در لشکر راه یا قده بود و سکان تله حریف در میان داشتند
بضرورت بصلح رضا داد و کهارشکیش بسیار از مردم قرار داده از جمله پنج من طلا
بوزن ان کبر شایخی اخباس قماش کجیت پیشکش حضرت قبول نمودند و ششم من
فزون از وزن بار و نه که کوه ایت زوزنش در راز و نه میباشند زهر و در که شای
که مر کومان و کوهی در کاه و و در شش در بار راجه حجه مسجدی طرح انداختند و

دیگر کار کرده پیش طایفه را بردند و بعد تمام پیش طایفه را در جمعه واسطه نمود
 ششمان و شمایه در آنجا بنه بفساده حافظ محمداقر خطبه بنام می آنحضرت خواند
 وقتی که شروع در ذکر القاب مایون حضرت نمود زربسار بر سرش تار
 کردند و چون صلح منع کشت و خطبه خوانده شد و وجه دارم و دنیا و دنیا
 نام مایون زمین بایت حسین تسلیمان مراجعت نمود و متوجه ابراهیم حسین
 شد و بعضی طایفه بی سینه خدمت خواججه به الشیخه سرف کشت و خواججه تبار
 فتح داده خامنه خام خود بخان داده بدو دعا همراه ساخته حضرت نمودند و خواجه
 منبه رسید به طهر اخصاص بایت و تفصیل آن سابقا مذکور گشت و چون
 حضرت از کجرات معاودت فرموده در دار الخلافه مستقر قرار گرفتند و حضرت
 مسعود حسین میزبان همراه گرفته متوجه ملازمت شده بسعادتهای بی سینه
 مسعود حسین میزبان حضرت در آورده و دیگر اسیران که قریب بیست نفر بودند
 بجهت های و در کلوا انداخته بکلی باعجاب از نظر اشرف که زانیند و در آن حین چشم
 باطل بن حسین میزبان را دوخته بود حضرت خلیفه الهی از کمال مرحمت ذاتی و مودت
 تا چشم مسعود حسین را باز کردند اکثر بندهایان را که استثنای چندی را که از سینه
 ریس معده ان بودند بموکلان سپردند و سیخان بر مهران نور بکار بستند
 یاده ابراهیم حسین میزبان را که بعد از مردن از تن جدا کرده بود همراه خود را
 در پیشگاه درگاه انداخته بخواطع سید رنه ممتاز کردید و با وجوی که در ملاک کجاست
 تر و نمائنده بود و جمیع تسلای آن لایق تصرف اولیای دولت ظاهره در
 سر کس از ملازمان درگاه که در این پیش ملازم درگاه طهر انساب نموده وی را

بتقدات بادشاهانه نواخته مگو باک عظم خان یقین فرمودند و منور از استوار
مواکب علیه مستمر سر ز علامت سه ماهه گذشت بود که خبر قراحت
ستوار شده و عرضه داشت اعظم خان در باب طلب کوماک سیده ذکر بعضی مبالغ
جداز و رسول مواکب مایون به از خاوه در ولایت کجرات تنی شایسته
حضرت بادشاه حسامین نیا به بعد از انظام مهابام ماکاک کجرات بدار
فتح پور تشریف آوردند و معتمدان معاندان که از سطوت مواکب سباه
نبا به در کوهها خرنده دم در کشید بودند سر را بردند از انچه اختیار الملک
و جیشیان مردم کجراتی را و اسم آورده شهر احمد اکر در پکناس آن سنج
را متصرف شد و محمد حسین میرزا از ولایت دکن باراده تسخیر قلع صورت
و قلع خان که جاکیر دارانجا بود تسلیم را مستحکم ساخته در مقام خجاک و جل
محمد حسین میرزا ترک صورت داده بطریق المیار غارم بند رکنا بیت
و حسین خان کر که تندر کنایت بود چون طاقت غایت نداشت از
و یکم کر نجه احمد آباد رسانید خان عظم نوزک خان سید عامه بخاری به مدد محمد
میرزا مرستاده و خود به تکیه قینه اختیار الملک بصوب احمد اکر و لیدر متوجه
کردید و نوزک خان سید عامه چون بجوالی کنایت سید محمد حسین میرزا
شهر آیده برابر ایشان نشست و در میان یقین چند روز جلهای سخت واقع
و سید بل بسرو بها والدین در آن خوابگاه نشسته شد و آخر الام محمد حسین میرزا جو
حرف اقبال بادشاهی نمود از نوزک خان سید عامه کر نجه و اختیار الملک
سرت و خان عظم که به مدد اختیار الملک شهر در نواحی احمد اکر نشسته بود چند روز

اوج بر سر اختیار ملک رسد و باین احمد اگر و اید رخصت روز متو
 بکنهای صعب واقع شد و قحطی و یقین بر او بود و درین اثنا خبر رسید
 بشیرخان غلامی بپسر حجار خان ششی محمد حسین میرزا با و ملحق شد و اید
 نموده اند که از راه دیگر خود را بطریق ایغارا جدا کرده و رسیدند خان اعظم
 ان خبر کوچ نموده متوجه آمدند کشت بشهر رسید کس طلب قطب الدین خان
 و ستاده و قطب الدین خان با لشکر خود با جدا شدند و خان اعظم سوختن
 و محمد حسین را و دیگر مخالفان را به بیت نزار سوار مغول و کجراتی و افغان و حبشی و راجه
 و اسم آورده روی غمت با جدا شدند و راجه اید و نیز طریق موافقت
 و خیمه العاقب لوک داشت چون دیک با جدا شدند و رسیدند خان اعظم قطب
 الدین خان بواسطه آنکه بعضی لوکران جمعیت در خود اعتماد شده در احمد آباد متحصن
 و مرور بعضی بیرون ستاده بانی تسلو آمانک خاک کرم میشدند
 بکنهار روزی حاصل محمد خان لدخان کلان افرستاده بیرون قوه مخالفان حکام
 کرد و حیدر سارباک اید انداخته آخر زخم تریکی از مغولان میرزا بعل رسید
 خان اعظم روز بروز واقعات اعرضه داشت نموده کوکامی طلبه و اطفا
 طلب توجه رایات عالیات نیز میکرد و رای نام آری بران فرار کرد و کتی
 دیگر علم غرمت کانب کجرات بر او افتاد و ساحت آن مملکت را از کوش
 و خود همدان با کساحنه ان امان اعل صلح را اینج براندازند بیت چون رفیع
 بآرامک آن کردند که از کایت قطره شاید آن همه کرد و نباران متصدیان
 همت بادشاهی و بکھلان سرانجام امور شاهنشاهی طلبه در باستان

ابا بسعرا تمام ورمودند و چون بوی شیرین گشتند بود و سبزه
دستگاه بواسطه طویل ایام عمری سامان شده بودند و بعد از مرخص شدن
و مرست یافتند که از محافل جایگزینی بختیل کرده تبارک احوال خود بردارند
و نشت دریا نوال بنبل امواش گشته احسنه عامه زرمو و رونق و نور مخصوص
در وجه علوم انعام بسیار کرد و ان حشام غنائی سروده در باب شربت
ابا ب مقابل اتمام تمام منبذل داشتند و پیش خایه مصحوب شجاعت
را می ساختند و سر عسیر اتمام تمام اظفار ورموده چند طویل خاصه انوار
افاجان حواله ورمودند تا اندیشه نجات روان شود و دیوانیان عظام را با منشأ
ورمودند که در مهم سازی شکر که درین تشریف ملازم رکاب خواهند بود و
نمانند و از ارام مهم سازی هر که صورت می یافت در میان ورنه اولان و
از شهر برین آورده به پیشخانه میرسانند و دیگر زبان معجز بیان قه بود که
موسعی اتمام در دست با ذوق اسکر میبایم اما بچکس مشیت از ما بر کار بخواهد
و بخت میخیزان شد چون اکثر امرا بسیار بصوب کجرات توجه شدند
که که خدمات شایسته از و بوقوع آمده بود و خطابان جهان شرف امتیاز
بخشیدند و بدستور سابق حکومت لاهور خصوصاً سرکار پنجاب با زندانی
جایگزینی با و نقویض نموده شرف خدمت از را می داشتند و در آن در حاکم
در حق هر که اتساعی مضرب زیادتی علوم نمود شرف قبول سیده مکر شد که
تو در مل منزل شان جهان قد بصلاح و استعوب او مهم سازی نمایند غیر از
موسیف خان جمیع امرای پنجاب را مراعات جان جهان خصم ورمودند

یوسف خان جمیع امرای نجیب را بر اقامت خان جهان رخصت فرمود
و میرزا یوسف خان و محمد زمان که آثار ریشه در اطوار و طامرو با بر بود در آن
سفر لازم رکاب بودند و عبید خان حاکم قمان را نیز رخصت حاکم نمود
برادرش مخصوص خان را که بزمید قرب اختصاص داشت همراه گرفتند و جا
نویز شنبه چهارم ربیع الاول است ایامی شایسته تسلیات و میوه سال نبرد هم
برنامه سبک سوار شدند و مقریان در کاه و زردیکان بارگاه برنجیان و نده که دایم
از باد صباگردیده اند سوار شدند و همخان شدند آن حضرت آن روز مقصد
نوده غمان بار کشیدند و در آنجا حاضری که تناول نموده و نام الیغار تعاید
بروردگار سپهر صبح دوشنبه در بین محل ساعتی اسایش نموده و بجای
بجمل و برادر آوردند و کباب از شب شنبه قده که موضع مور آباد رسیدند
و چون فی السجده مانند کی در آن حضرت تاثیر کرده بود و بعضی مقریان از شرف خدمت
مانده چند ساعت توقف نمودند و بعد از اجتماع مقریان بر آریه تیر دستار سوار شدند
تمام شب قندهار و رسته شبانه که در راه نزار فیض الانوار خواجہ معین الدین حشتی حرم
لوارم طواف جای آوردند و رسم قهر و آیین سوال از مجاوران و ذمه حنت منال ششم
زمانی دید و تجماع که بچشمین خاص نمانده بودند تا ترخیص نمودند و آخر روز چهارم
رویان محفل اند و از مقریان در وقت سواری میرزا جان سیف خان کو که وزیران
کو که برادر او و خواجہ عبداللہ کنکاخ خواجہ و مرعیات الدین علی اخوند که امر
در دانش تاریخ و اسماء الرجل در رجب سکون نظیر ندارد و بخطاب نقیب خان شرف
و مرزاده علیخان در ستم خان و مرزا محمد زمان برادر مرزا یوسف

سید عبداللہ خان خواجہ غیاث الدین علی بختی کہ بعد ازین فتح خطاب
اصف غانی سرور ارشدہ بود در زیر سایہ خیر عالم کیر حاضر بودند و تمام شب
قر و ارجمان فرودیدند و منکام طلوع صبح صادق و شاه قلیخان محرم و محمد علی
طوقبای کہ قبل ازین از تجبور مرض شدہ بشیر رای شدہ بودند شرف منت
دریافتند در زمان سوار می نہیان خبر آوردند کہ افواج مروزی آثار کہ پیش ازین
متوجہ شدہ اند در قصبہ لی کہ دیرین دکی است و رود آمدند حضرت خواجہ
عبداللہ اصفخان رای سال درباری را بخود ہمراہ کرتند دویم ماہ جمیع الان
شہادہ و تمانین و تسع مایہ سال شہدیم الی قصبہ دیکہ مبت کریمی
کجرات است رسیدند و شاہ علی سیر بخشو نگاہ کہ ستمہ از احوال او در درک حسرت
سمت گذارش یافتہ و از قتل میر محمد خان کلان شہدہ قصبہ رسیدہ بیرون دیدہ
بندگی و اخلاص خاک در گاہ بھناد و آنحضرت اصفخان از دیر میر محمد خان در
کہ اما او را باشکری کہ حاضر داشتہ داشتہ در قصبہ بالتیانہ کہ ازین پنج
گروہ میشود و موکب سالیون ملحق گردانند و نصف از قصبہ دیکہ متوجہ بالتیانہ گردید
و از راہ تین منحر شدہ بایست سلطان طامر قصبہ بالتیانہ مسکرا رود کرد و مقابل
و مولایا سیر محمد خان بایسکر خود و جمعی از ملازمان در گاہ و الہرامش و زیرخان
و شاہ فخر الدین خان شہدی کہ تعایت خان خطاب داشت و طلیخان
و سلطان محمد خان کلم دلی و کروی از غلطای آجیوان مثل لکار با دزدانہ و غیر
بکود و بکشتن بہل ازین کج کج عظمی ستم خان از غلطی و بدی و بدی و بدی
طامر ازین کج کج شہدیم و شہدیم و شہدیم و شہدیم و شہدیم و شہدیم و شہدیم و شہدیم

دین منزل حکم شد که سپاه نصر سپاه مسلح و مکمل شده در عرصه عرضگاه
 اکبر که نمونه مختصر است حاضر شوند امر اوج خود را آراسته جوانان مع که دیده
 و نبرد از موده روی بی آن آوردند حضرت بنظر احتیاط ملاحظه افواج منصوبه
 و موده اگر چه و ثوق تمام رجوع و نصر سپاه و ایام و ملائکه داشتند اما نظر
 عالم اسباب نموده سرداری طلب شد که آن را غول نمر کوبید میز را مان
 بر مغان خان غانمان که در عنفوان شباب بود و دلایل کجایت ارسامی پیا
 ظاهر و مابیر بود و فرمودند و سید محمد خان باریه که مزید شجاعت از
 انبای مان در پیش بود و شجاعت خان و صادق خان و جمعی دیگر در طلب کتف و
 و اهتمام فوج میمند و سرداری آن گروه میر محمد خان کلان جاکه کرده اند و در
 میسر بحسن اعتنائی زیر خان تقویض یافت و محمد تیلخان قوقابی ترخان
 دیوانه و جمعی دیگر بحساب در آن دانه را در فوج هر و ل وارد دادند و خود بنفیس
 با صد سوار چیده که از میان نزاران نزار سوار کبی را انتخاب و موده بودند طرح شد
 متکمل گشتند که در سر فوجی که حل رونمایند بات شرف تبارک آن دیوانه
 بعد از رتیب افواج حکم شد که هیچ استمیده را افواج خود جدا نشود و با وجود
 که زیاده از سه هزار در طلب است آسمان چایت حاضر بودند و عدو سپاه مجاهد
 بیت نزار سوار نشان میدادند حضرت غمان را دت بقصه غنایت حد او
 سیرده آخرهای و زانو قصبه پلنیانه سوار شده متوجه آمدند و دیدند و
 فراوان پیش خان اعظم دستا دهند تا مرده و حصول ایات فتح آیات با و را
 و تمام شب راه رفته و در سه شنبه سوم جمادی الاول سنه مذکور اقامت

بر نواحی قصبه کمری که نسبت کروهی احمد آباد است تا وقت قدولان از بنس خبر
آوردند که جمعی کثیر از مخالفان چون غبارعل موکب علی دیدند بجان آن که قومی از
بنس نجات میسرند مسلح شده از قصبه کمری بیرون آمدند و مقام خاک و صلب
آفتاب دند حکم شد که فوجی از عساکر منصوره بدفع آن کرده خون کشته برپا
و آنها را از میان راه برداشته بنیخه قلمه مقید نشوند که منظر اثر چون بانی
ماتقان رسیدند در طرف العین از لوث وجود آن طاعت بی باک جهان را با
ساختند چند کس از دست اجل خلاص شده خود را در قلمه انداختند چون
حکم بود که مقید بکشتن نشوند از قصبه کمری پنج گروه بیشتر رفتند حضرت که
با بنجا رسیدند بجهت آسایش بار و اسودکی سپاه و دو داند ماسخر ارام
معارف طلوع طلوعه صبح رو برآه آوردند و بخشیان عظام ترتیب امواج نمود
در سایه چتر اقبال آسمان و جبهه تپانده کروی احمد آباد عنان سرعت با کشیدند
بودان مقام سعادت و حاکم مراد شاه کردون آتشام نفاذ پوست که افواج
شکر سلاح پیشکش جنبه خانه حایه در برابر چیدند و مرکس در آوردن پای
داشتن بقصر نموده بود باری و تصویر داشت از جنبه خانه حایه مناسب
با و عنایت میفرمودند و خواج غیاث الدین و اصحان اوستا دند که
خان اعظم را از وصول امواج عالی اطلاع داده موکب منصوره ملحق گردانید
حضرت در غرض روز پنجشنبه شرجی که بزبان ظلم گذشت بخمار آب احمد آباد
عنان سمت جهان فرود ما کشیدند که چهار صد کرده که تخمیا صد میانه مرشح
القصر معلوم نمودند که هنوز مخالفان چارالوده بر تیر غفلت و بخیری اقدام داده اند

زبان امام بیان وقت که بر سر بخیران غافلان را ندان شود مردان خست
 صبر نسیم که غنیمت شد پس از او از قیصر و مال که برای مخالفان را سیمه منظم
 کشت بطرف کسان و دیدند محمد حسین میرزا با دو سه پادشاهت تحقیق خبر نگار
 آمد اتفاقا سبحان قلی ترکیزه بار از نبط و کتبار اب زبان کبری قبه بود
 میرزا و یاد کرد که ای محب در این صبح سبحان قلی کعت که گوید و در
 خلیفه الهی است که از نجو بجبه استیصال ام منکان رسید محمد حسین از کعت
 امروز چهار روز است که بادشاه را در نجو که است اند اگر صبح بادشاهی با
 میان بادشاهی که مرکز از کباب صبر انیکر دند کجا سبحان قلی کعت که ملا
 مست که دیگر چهار صد کرده در عرض رو چپ کونه همراهی توانند کرد اگر ان
 همراه نیستند مثل میان میان همراه اند مراد هوشش و متحیر میان شکر خود
 فوجها را است و بمیدان بخت و اما آمدن بادشاه را اصلا باورند
 اختیار الملک را بانج نزار سوار دستا دند تا خان اعظم انکدارند که از قلع
 چون نان توقف با متداکث حکم شد که مرول از آب بگذرد و مرودند که در
 با فوج میسر عبور نماید نگاه حضرت بسیار که در سایه چتر آفتاب قرار گرفته بود
 که نشاندند همه ساروغا کرده میباید روان شد کوه آهن سوی دریای درآمد
 این شکر در آن خاک که شکش هم گریزان شد جو خاشاک و درین
 از آب رقیب لکیر بهم خورد و هم یکبارگی باب درآمدند و اندک را
 رقه بودند که فوجی عظیم از لشکر مخالفان بید آمد محمد حسین میرزا با نر و با نر
 که همه را می بودند پیشتر رسید از کرد راه بر مرول که محمد علی تو قبا بی قزعا

و یوانه بود باخت و متعارف ان خیال جمع از افغانان و حبشیان که خبر داشته
رسیده بودند از کرد راه بر صف زیر خان باختند بهادران بیکدیگر او بخت
نظم و لکریه بیکار برخواستند بر بر صف کین بر استند و بختی
موا بیدگی سوگواران زمین کشیدند از شش اندک نمارت و چون حضرت خلیفه الهی نا
وین دستور در ماول معاینه نمودند بر فوج دشمن چون شیر شمشیر
حمله آوردند و جمعی از سینه کان جان بسیار غلظه سورن با معین بعلات الا ک
رسانیده بر صف انداختند و سیف خان کو که را که حضرت در غول کذا
بودند و محمد حسین میرزا وقتی که خود را بر غول و شهادت رسانیده و میرزا
بی طالع با تقان شاه میرزا اینجه کال شجاعت تردد و مرداکی است بجا
آورده آن قدر تردد نمودند که از قوت افتادند و چون رسم بسیار بر میرزا و
میرزا محمد حسین رسیده بود خود را بیک کنار کشید که بی بخله قوتی گرفته باشد
اسپی و برساند بونه ز قومی پیش آمده است که اسب از آن قوم بجهاند
اجل کر بیان او گرفته بر زمین انداخت و از ملازمان درگاه که علی نام ترکی که او را
دیده خود را از اسب انداخته اسب خود را کشید که میرزا سوار شود چون میرزا کو
تردد نمائند بود او مصحت خود دانسته و گری را هم با خود متعین ساخته میرزا را
بر اسب خود سوار کرده خود بر عقب نشسته و همراه او جلوس اسب را گرفته بجانب حضر
روان شدند و وزیر خان که سردار میسر بود بر دو و جانب باری آثار شجاعت
رسانیده فوج حبشی که بر اتلی نامی شده همگی بی دریغی آوردند تا آنکه شکست محمد حسین
و شاه میرزا نشسته پشت بهر که دادند و میرزا محمد خان که امیر میهنه بود بران شیر خال

فولادی را خست که در اینده از ضرب تیغ جان گذارم خان بی دولت و
 او بار بادی ناموس آوردند بیت بزنج شاه کابی بود پس نیز فرود
 آن دو خان آتش آکیز و چون نیز اعظم اقبال رنجگاه مات از مرط
 معرکه لمحات قنوج و بواس نصرت در خیدن گرفت و آن حضرت با دو
 و بهر ذری بالای پشته که بر کنار جنگاه بود نزول اجسام موده بادی مرام
 تنگ مشغول بودند که کد اعلی بخشی و کایس دیگر از نوکران خان محمد حسین میرزا
 از خمی آوردند و مر کلام دعوی گرفتن میکرد و راجه بریل که شمه از حوال او گذشت
 از ویر سید که ترا کلام کبی از اینها گرفتند میرزا گفت مرا مات که فتنه
 الحق کلمه حق زبان آوردت نگاه حضرت و حق را اعتبار چیه موده او را بر
 سیده میرزا آب طلبیده شخصی در پیاله سعالین حجر کین شکسته از زوی حقارت آب
 میرزا آب اگر قمر بروی او زد که شکست حضرت آب او را دشنام داده
 روئی خاصه خود را طلبیده بدست مبارک آب باو دادند و یارده او را دلبری
 نصیحت مکه مودند و حکم مودند بر وجهی خاصه سوار سازند و راجه بان ای
 محافظت نمایند و از کر قماران معرکه مردانهای شاه نام محمد علی را که خود را سپید
 میداشتند و گو که ابراهیم میرزا حسین بود بحضور آورده عالمی از تردد و شجاعت او بجا
 آمدند و ظاهر شد که در خواب سرنال را در راجه بکوند اسرا هم او کشته بود
 ضرب بیرجه که در دست داشتند بزناک هلاک انداختند بضر تیغ نیز آید ازنگ
 حضرت یارده کشته و بعد از تسخیر ساعتی مکه کشته بود که بوجی آراستار عظیم
 ظاهر شد و اولان خبر آوردند که اختیار الملک که امرت که راه برغان اعظم پشته

بود و از شنیدن خبر که قناری میرزا را که از کوه پای شهر رانده و به بصره
سپیدکشته حضرت دمودند که با جمعی پیش قدم بر خیمه تیر جانسوز روی صدور
کردند و مقابل بن این حکم چون اختیار الملک ظاهر شد چندی سوار خوریز سو
را معین انداخته تا ختمه کرد و می را که پیش پیش مخرج می آمدند در میان خاک
خون افکند و اختیار الملک و بطور شسته که مستقر ایستاد و
اعلام او تال بود آورده از دو طرف آن پشته درآید دید که کاری از پیش
نیز و زود بر رفت مردم او از غایت سراسیمگی چنان میگردیدند که در آن
سباه تیر از گشت ایشان گرفته بر ایشان میزدند و در نیفت سهراب
ترکان اختیار الملک را شناخته از عقب او روانه و او را ز قومی راری
خواست که اسیر بجهاندمرکب او را از بانی راورد و سهراب بک خود را
از اسیر انداخته او را گرفت اختیار الملک گفت تو ترکان می ما و ترکان
غلام علی ابن ابی طالب علیه السلام می باشند و من از سادات غاری و
مرغی علی ام مراکتش سهراب بکایت من ترا شناخته و در بیتی خوانده
بودم تو اختیار الملکی این بکیت در و او بخت چون او هم زخمی مانده شده بود
می حال بر زمین انداخته بضر خنجر را از تن جدا کرده بازگشت که سهراب
سوار شود و اسیرش دیگری بده بود و اختیار الملک در دامن سجده رو بر
او زد و در آن وقت که اختیار الملک و کز بر بطور شسته که بغرض و هم
سر معاشرت با سنان می سوداورد و اجیوان ای سنگ که مرا
میرزا بودند از ملاحظه اینکه اختیار الملک او را غلام سباز دار بالای جو کند

میل بهین آورد و بفریب برجه گشتند و بعد از فتح اعظم خان امرای که در شمشیر
 بودند آن شرف یابوین دریا مستند حضرت از کمال محبت اعظم خان را بر عیون
 القات کرده با طهارت تمام شقایق تیار بخشیدند و پیش از اندازده
 که شد به مدوارش نهایت گذاشتند و مرکب از خوانین و اخو را
 و ملت القات و غایت مرمودند و سنوزار پیش خوانین نبرد و خنده بودند
 سرب بیک ترکان آن روز بر اختیار الملک و در بای سمنه استال انداخت
 حضرت از ملاحظه این سبت عظمی مجدداً امر اسام شکر الهی و لوازم سپاس آورد
 و مودند از سربهای معدن که از دوزخ زباده در خاک کاه افتاده بودند
 بسیارند و از ناخیزین شج و حضرت نذر السلطنه احمد آباد حرامید و دوزخ از سلطان
 که در اک احمد آباد واقع است قرار گزیدند و اکابر و اشرف طبقات مالی و امنی
 اهل حمده مراسم شیکش و انبار و لوازم تهیت و شایا آوردند و پنج روز در منزل
 کرامی شرف طابناط مرموده مبارز اعما و خان که در وسط شهر واقع است
 آوردند و اول نفق احوال جمعی که درین یورش خصوصاً روز خاک نه مکار بی تم
 رسانیده اند و مرموده مرکب را و اخو حالت خدمت زیادتی منصب
 علوم و ممتاز ساند و حکم شد که نشان ملاغت انار تجریت و سبها بر داند
 محمد حسین میرزا و اختیار الملک و در انخلا و اگر و سچو سربه اندوزان با و زین
 و نبض مقدس و ذات اقدس بجوبی غایا و عموم مطو طنان احمد آباد و بر داخته درها
 امان جادوند و قطب الدین محمد خان و نوزک خان و بجانب بروج و جنبان
 و ستاد و ماها نال شاه میرزا از این پنج براندازند و طرح بکنند اس

قاجان محرم و لشکر خان میر بخشی و دیگر جمعی ز بند بار ابراه ایدر دستار از
ولایت انا و سینکه که نشانیان ساخته بگذرند و میر محمد خان ابدستو قیوم
و حکومت بن تقویض نمودند و دوله و هند و قزوین و زیر خان محبت نموده
بکوک خان اعظم گذاشتند چون طر آفتاب اشراق از سرجام مهابد
بجرات و غایت عیان معاد و دست بستم بر خطرات معطوف نموده
یکشنبه شازده هم جادی الاول از احمد باطل شاد دینیه نواخته محمود اکبر
فرمودند و در منازل سلطان محمود کجراتی نزول فرموده خان عظمی را خطاب
ازانی داشتند و خواج غیاث الدین علی بخشی را که در آن پیشکشی
پسندیده از بوقوع آمدن بود خطاب اصحانی بخشید و خدمت دیوانی بخشی
بجرات با تقویض نموده بر امانت خان اعظم گذاشتند و از قبضه دوله شش در میان
سبت پوزول اعلان فرمودند و درین اعرافه راجه بکوندان شاه علی محرم
و در آن مبارکباد فتح حصار بدکری فتح بود و در آن ایام بستان حد
منار الهام رسد داشتند و دویر و هی در بیج محل وقت لغز نمودند و از سر پویی
صادق خان ابا دیب معاند قطع طریق نامر نمودند و بکوی متواتر روز
به بار شنبه سوم جادی الاول سنه حدی ثمانین شمایه هوای صحرای اجمیر غبار
مراکب موم اکب عین بر عطر آفرین گردیدند که در راه برامورد الا نور حضرت خواج
معین الدین قدس سره شریف فرموده شرایط طواف لوازم استمداد بجا آورد
مجاوران اجمیر اغنی و مستغنی گردانیدند و عصر روز دیگر کوچ فرموده خود با بیچاره
گشتند و شام روز دیگر در موضع پیوه که سه گروهی تنگانیست بجا گیر آمدند

مقرر بود و در اول احوال او تاد و اورام و اس ضیافتی بمقدم رسیده و دست
 جمیع ملازمان درگاه که ملازم رکاب دولت بودند بجا آورد و درین منزل راجه تو در
 که حسب کلمه ساهان نزار منزل کشتی و غراب در آن مانده بود آن شریف بود
 و ریافت چون جمیع ممالک کجرات از روی تحقیق بقبرخانه عالی رسید بود
 همان منزل راجه تو در ملایک نزار است و تاد با جمیع آن لایق از قرار واقع خاطر
 نمود و نموده نسخ منقح بدقیرخانه سپارد و نیم شب از آن منزل سوار شده و مسافر
 نموده جایگاه ششم ماه مذکور قصبه بود و مستقر ایستاد و دید انظار زمانی
 و موده و قشربین مادی دولت در رکاب سعادت در آورده و راه آوردند
 نصیب در لواحق سب و رخواجه جان شهاب خان که از چیتو استقبال نمود
 حلال استحال نموده بودند شرف خدمت در یافتند و در بصر صا و شایر اقبال
 اقبال ر قصبه بخونه نادت و تا یک هر روز آرام گرفتند و موده که ملازمان درگاه بر جبه
 نزه دست گرفته باران خلاصه مجبور داشتند خود بنفس سس نزه بدست گرفته
 احباب دولت سوار شده و عصر نور شبیه مقیم جادی الاخر شدند که در اوقات
 سعادت اقبال در دولتیانه قریب پریاوت حضرت مریم مکانی دید که حضرت
 سرایده عصمت و خضرت شان را دیدار بیدار ک آن خسرو ممالک استان
 گردانیده بلوایم شاریر و استند مجموع قریب آمدن بکمال و سه نور شید در خطه آمد
 که بعد از قدوم آنه ساره مستح بود و دست بیاورد به سانه قریب
 و موده در سنت نشان بدار ساینه چون بدولت اقبال در چیتو قرار گرفتند
 ختنهای شان را دیدار و کامکار سر موده خشن عالی تربیت داده علماء و سادات

شایخ و امرا و ارکان دوله صبح آمده روز پنجم بیت و پنجم عادی الاحرار
احدی ثانی و تسعایه در ساعت سیه سنت عثمان با دار سینه عالم و عالمیان
تتمیت مبارکباد کفیه لوازم شمار و ایشا برعل آورده دعاها کردند دیگر از وقایع
حمیده این سال مرخصه سال آن است که چون شانزده جوان بخت سلطان
سلیم را بهنگام آن سیه که از علم ملکوت سبق گیرند و بر معارج کمال مدارج فضل و فصا
مرتفع متصاعد کردند بابران حضرت روز چهارشنبه بیت و دوم رحب سال
مذکور در ساعتی که منجنان قیو شناس اختیار نموده بودند محاسب عالی رتبه
داوند و در آن محاسب صرح القدس تخنعت سلیم الرحمن سلم القرآن بکنا حضرت
شانزده ضفاده خدمت مولوی امارت افاضت نیامی مولانا میرکلان
را که از اجل تلامذه حضرت تفاوت المحدثین میرشاه که از بنایر خدمت
نباه مولانا خواجه کوی بودند بر اعیان اختیار فرمودند خدمت مولوی بنان
مبارک باقای کلمه بسم الرحمن الرحیم که مقادیر این معارف است
غله تنیت مبارکباد از ضعیف و کبیر بطلب انیر رسید دیگر از وقایع که درین
سال عاقبت سال و بی از جبره اوتان نموده است که منظر غاذا که قبل ازین
حکومت و حراست ساکنین از نواحی احمد آباد مرخص شده بود بطلیه رؤ
جموعیت و حیایم رجبیه مذکور بارشعل و ازت سواد اعظم هندستان بود
فرمودند و لقب جماله الملکی و راتعاب او او زوده خلعت لایق و اتعانت فرمود
زمانم و عهده امور ملکی بیدار شدش سپردند و از دیگر وقایع که درین سال روی نمود
کمی است که فرمودند و بیون شینج محمد بخاری که در خاک بن از دست اعدای

قاهره کشیده چنانچه در محل خود بمقت کدایش باقیه و فروغ و چون سیف خان کو که
 که درین یورش دوم در مصاف احمد آباد بدست نجات و طغاة کشته شده از
 خزانه عامه ادا نمودند و مسووع یونان و وزیر مبلغ یک لاک و پیرا که بمشای
 که مساوی دوزار و یا بفضه تومان ایچ عراق و اسب رسید و بمعنی از بهج بادشا
 در کتبت تاریخ منظومیت و سهرین سال راجه تو درل که خبت درست نمودن جمع
 ولایت کجرات رقبه و اکن شرف نهین یونان دریادت و بیگنما لایق کدیرا
 و قمر فتح در باب جمع کجرات نظر اشرف در آورده بشرف تحسین ممتاز کشت
 بعد از جید روز او را تمییز نامه مرجمت موده با نغان شکر خان و نجشی مجت
 خان خانان منعم خان و تسادند نادر خدمت بوده در باب تسج و لایق کاله تمام
 نماید و سهرین سال محسن ضوی که از سادات صحیح السبب بفضایل و کمالات عظمی
 بود برسم حجابت زو حکام دکن قه بود بشرف سابط یوس راوار کردید و سهرین سال
 حضرت شازدهم شهر شوال عازم زیارت مزار فایض الانوار حضرت خواج معین الد
 جشتی قدس سره گردیدند درین سال اگر چه در او ان راحت از یورش دوم کجرات
 این سعادت دست داده بود اما چون داعیه تسخیر و لایق بپش نهاد بمقت
 بود بلا خط اینکه مبادا این یورش از کمال تجاوز نماید و طوفان استانه
 در خیر تاخیر مانده بخاطر منیر و ضمیر آفتاب تنور خیابان خطو نمود که این دولت عظمی را در غر
 ایام سال نوزدهم سال الطمی در بایقده در باب تسخیر نیک استمداد و اعانت نمایند
 و امضای این نیت و انعقاد این امینیت و زنده نشاندن شازدهم شهر شوال
 امدی نمایند و تسامیه نواحی نوزدهم سال الطمی متوجه حضرت امیر کشنده و د

موضع دایو که مخیم گریه و جلال بود با ششم ماه توقف فرمودند در منزل روز
حضرت ارشاد دستگاه خواجه عبدالشہید کہ بزرگوار حضرت خواجه ناصر الدین
عبدالله احرار است بغرم فاتحہ بر گاہ آمد اتفاقاً حضرت را از بالا جوکت نظر گما
خواجه متاد کہ در جلو خانہ پیادہ شد اندکی اسکان صادق خان کہ در حرم سب
حضرت حاضر بود با استقبال خواجه دستادہ بکمال احترام بنجام فرمودند کہ لایق اس
کہ مرگاہ بزرگوار شریف مانیدہ باد و لتجانہ سواری آمدہ باشند چون صادق خان بنجام
رسانیدہ خواجه توامعات و تسلیات کردہ گفتند کہ یکجہل سبغ خود سوار فر
و همان طور پیادہ میرتنند حضرت بعدی نیاز مندی پیش آن خواجه را دریا
و در احترام دقیقه در گذاشت فرمودند و بعد از ساعتی خواجه فاتحہ و دایو خانہ
بازگشتند ہم در منزل دایو حکم شد کہ دلاور خان باید دیالان کہ سرزاعی کہ
متصل اردو باشد محافظت نمایند و با وجود آن مردم صاحب دایو تین فرمود
کہ از عقب دو تمام مزروعات را کہ پایمال شدہ بنظر احتیاط ملاحظہ نمودہ
را از حقوق دیوانی صاحب بنند و این ضابطہ در جمیع یورشہا معمول شد بلکہ در
یورشہا خرطبہ نای زر حوالہ انسانی فرمودند تا محاسبت حساب نمودہ بعبادت
زراعت دادہ حق دیوان مجرا دہستہ و از آن منزل مکوج متواتر شکار گران در
دوازدم ذی قعدہ معیت گروی اجمیر مخیم سرفقات عزت کردید و بشوہ مضبوط
روز دیگر از آن منزل از رونی نیامستہ پیادہ متوجہ مزارکشتند و شریط طوار
تقدیم رسانیدہ از انجا بدلتی عالی خرامیدند و در عرض دوازده روز کہ آنجا
بودند سرروز نماز شریف برده مجاوران بقعہ شریعہ و عموم متوطنان خطبہ

از خوانان حسان بهره ورمیکردا بنیدند قایم سال نوزدهم سیاهی ابتدا
 اس سال رو بخشیدند همه ذی قعدة سنه که ثمانین و تسعمیه بود که چون ارد
 فتح ولایت نیک و لکنوتی پیشرفت و نهمت کاهنمت حضرت کشت بخت
 نیزه تخراب و لایت و ممالک سیح از روح پرستوج حضرت خواهر زربکوا
 استمداد خواستند و تباریح بسید و سوم ماه ذی قعدة متوجه دارالخلافه گردیدند
 و بکوح متواتر شکارکنان مقیم دی حجه سنه سی و ثمانین و تسعمیه نوزدهم سال
 اقباب اقبال و دولتهای نای مجبورناوت و دیده امید بانیان بغبارغال کرب
 فتح و حضرت روشن کشت و در نهمت موبک منصور استخیرتینه حاجی بود
 در اوانی که حضرت قله صورت محاصره داشتند عرض شریف رسید که سید
 کرانی که از امرای سلیم خان افغان عالم بجا بود و همه وقت بار ببال عرا
 خود را در زمره دولتمندان در گاه می شمرده در سنه ثمانین و تسعمیه در کشت
 بایزید نام پسر زربک او قایم مقام پیر شده و بعضی امرا قبل رسیده او و دام
 پسر خود او جانشین پیر شده و تمام از اندازده خود بیرون نهاد و نام بادشاه
 بر خود گذاشته است قله زبانه را که خان زمان در ایام حکومت جوئیو تعمیر نموده
 بود از بی اعتباری مزاج ویران کرده است و مان قضا جرایان نام خان خان
 در باب کوشمال داود و تسخیر ولایت بهار شریف و ریاست درین وقت
 داود و حاجی پور و لودی که امیرالامرای او بود با او مخالفت داشت در قله رتبا
 و هم استعلا منیر و خان خانان منعم خان احوال منصوره بادشاهی اسر کرده و با
 تینه و حاجی پور رسید لودی خانی افغان البصیر البصیر است و با وجود مخالفت

که بدو داشت بنجان خان طرخ صلح انداخت و استخاکیم که خان جان سلیمان
داشت و ایادیشان داده و ارداو که دو لاک و پنه نقد و یک لک و پنه را
جانش میبخش داده و اوج بادشاهی را باز کرد و جلالت خان را و ستاده طرخ
صلح را بدو باز نمود چون داود دوند و او با طسعیست و از تجارت امور عاری بود
با عوامی متوهمانی که مدتها و لایب کنبات و آن صوبه را متصرف بود و هر یک
و بجای کسین بر ما نص خود بودی را که امیرالام و مدار الملک بود بدست
آورده مقیم ساخته پسرهای بجای سپرد و لودی در بندخانه قتل و پسر
بجای را طلبیده بدو سپیدام و ستاده که اگر صلاح ملک در کشتن من میداند
زود خاطر ازین مشغولی فارغ سازید اگر چه بعد کشتن من ندامت و پشیمانی
بسیار خواهید دید و چون من که خیر خواهی نصیحت را از شما باز نکرده ام اکنون باز
نصیحت میکنم التماس بدان عمل کنید که صلاح شما در آنست و آن نصیحت که بعد از
کشتن من مغول بے تماشای خیانتیید تا طمشت را باشت و اگر انکار کردید
مغول بر شما خواهد آمد و آن زمان لا علاج خواهید بود در خیانت شماست
از دست اگر بایست که کوی سعادت میدان بیاید که دست عزت
چون شمشیر بستی دست حرمت بدندان کنی و در بمصالح مغول مغرور نشوید
و اعتماد بوقول ایشان اصلا نکنید که ایشان وقت را از دست میدهند و چون
که وقت آن داود بلکه سایر خانها و محض داشت و حق سبحانه تعالی میخواهد
که دوشش و آل انجاء اقباب مملکت حضرت سیم زوکان و لایب است
رای داود بران و اگر دست که لودی را از میان بردارد و حکومت من نیست

بنماط جمع بر دارد و دست لودنو خانی و سر سری بکالی که بودی نزاع و حضور مستند
 میباشند که اگر بودی در میان نباشد امر و کالت وزارت با رجوع خواهد
 بودت رعینت و انشته خود را بعرض بداد و او نمودند و متذاتی که مشتمل بر
 بودی باشد نزد او و دیگر برقرار کردند و او که مست باد و اغوانی و غفلت بود
 سخن با صحن متفق را قبول نموده میباشد قبل آن چون کر که گشت و میل و خانه
 سایر چشم او را متصرف شد و چون مست باد و غفلت بود اصلا متوجه دفع
 نشد و بر همان صلح که با تمام بودی طرح انداخته بود اعتماد نموده بر و انکرده و چون خبر
 گشتن بودی در محاسب خان خانان که ملو از امرانی مادر بودند کور شد خان خانان
 دل رنجید و لایک و لکنوتی محاسب و متوجه تینه و حاجی پور گشت و بودی تمام
 و بکوی متواتر تواجی تینه رسید و او و قبل بودی که بحسن تیر و اصابت و حدت
 ملکات نکاله را از آشوب نگاه میداشت تا سرف حوز و مخزونی معنوم گشت بکوی متواتر
 خود را به تینه رسانید مرتبه اول هزار خاک داده و آخر روی نمید که قال و جدالت بود
 بر بخصر و حصار داری بست و خان خانان را استماع این شده مسرور و خوش و شاد
 بعیرت با تیر صبح و اقبال را از مطلع طلوع تینه و حاجی پور ساطع و لامع دید
 لی که شمشیری از علقه آید و یاتیری بجان در آید از گرده تپه تپه در آمده مست
 بر جل پیش که دو خان خانان بصلح و استصواب امر متوجه محاصره قلعه نشاء العصبه
 اخبار بعرض حضرت رسید غرمت تینه و حاجی پور در ضمیر نصیم با ویت و تیر و تیر
 اسایش کر قهارد و میلان ابراه خشکی را هی ساخته میرزا یوسف خان ضوی اردار
 دارد و یکی لشکر تعین نمودند و تمام حراست و غمان حکومت اگره بقضه افند

شهاب الدین احمد خان نیشاپوری نقویض فرموده قرین فتح و نصرت
روز یکشنبه سلج صفر سنه ثانی و ثمانین و تسعمایه شستی در آمدند و شام و ماه
کامکار تبریده شیهای بیوات کارخانهای سلطنت از قورخانه و قنارخانه
و خزان و کرک افغانه و فراشخانه حبیب خایه و مطبخ و طوبیله حاجیه و سایر کارخانها
بر دور شیهای بزرگ که بکشتیم خاص تر تیب یاقه در آمدند و همچنین صبح و غروب
کشتیم بزرگ که امروز مقررمان درگاه بکشتیم من کارخانهای ضروری خود و سامان
ممنوعه بودند از بی کشتیمهای هر کار اعلی در آمده و روبراه نهادند و هنگام شام
که حکم صبح داشت موضع رنیده از اعمال کرده محل نزول مواکب عا کردید و مان
غنائیشان مثل ربخه هفت رایت عالیات بنجان خانان منعم خان بن
منزل دست آمدند صبح روز دوشنبه غره ربع الاول طبل کوب نمودند لشکرها
برداشتند روز در راه کشتیمهای شبیه و ن سده صید کفنان سکار کفنان
مجبور در منزل حو و بی از بندهای رکاه بخدمت پیوست و شربت من و من
میشدند و در موضع جلوه حکایتی غریب بویایه بعضی بندهای درگاه بعضی شربت
صورت واقعه که کی از زمانه داران این موضع دختر خود را زنی بکا بداشت و آن بد
را از آن دختر زندان حاصل شده بود حکم قضا جرایان با جضا آن زن را و دختر
شربت و ریاضت و بعد از قضا حضرت بعضی اقدس متوجه قضا قضیه نام
و آن ملعون بی تماشای وقوع این فعل مکروه اعتراف نمود و گوشت شومرین دختر خدیجه
بیش ازین در تاخت و لایت کرده کشته شده بود و آنجای کلام او جهان معلوم
که شومر دختر خود را کشته یا نبسته و این سخن هم بعضی شرف رسید که بابایان قاضی

که در آن ایام جاکه دارا سیکه بود زمار دارند کور را گرفته مدتی مجوسان شمشیر و
 رومی به جرمیله بن کناه گرفته او را که داشت بود حضرت طایفه ای از دامت نمیت با
 خان قشال تعجب نمودند و در آن اثناء آن ملعون گفت مسلمان شوم بشرط آنکه
 رایت سوریایی من بگذارند حضرت قاضی یعقوب که قاضی عساکر علی بود
 دید انجا طایفه از حکم شریعت در آن افعه استعصار نمودند قاضی یعقوب بعد از
 دعا بعضی ساینده که اگر این شخص مسلمان بود باقی امید برین واجب القتل بود
 اما در باب کام و قول است بعضی کشتن گفته اند و کرده می گفتند نمی باید کشت تا
 مردم بدانند که دین باطل این گروه امثال این امور شایع است از طریق این سبب
 متفرگ کردند حضرت بفت نظر ترجیح قول او سروده مرد و راجعت را که است
 زندان و عقوبت مجبان با متعلق بود سپهر و روز دوم خدمت را گفتند که
 تاسل و مایه متعلق مجور آن ملعون را از پنج بریده در پیش چشم او کباب کردند و آن ملعون
 و مطر و ازل گمان که شاید همان عقوبت خلاص شود آن کباب را بست تها
 تمام تناول نمود روز دیگر به تیغ سیاه سید پنجم و اصل کشت و دخترش تو به
 بجان امان بایت و تاریخ بیست و یکم ماه مذکور خط الیها باس که معای اسکات
 چون است و از معابد بزرگ بنمود است و معاریمت عالی اساس انجا شری بزرگ
 نهاده پنجم عا کرطه مار گردید و درین ذراتا ارا اطراف عالم محبت صل اضااف
 مرتبه سیم آمده بودند که اکثر آن گروه دشت و صحرایستوه آمده بودند و تاریخ
 بیست و پنجم ماه مذکور بخط بنابر بس سید شیرکای توایجی را کشتی نشاند و پیش
 خان خانان منع خان بستادند تا از وصول موکب عالی بخط بنابر خس خوار سازد

دو سه روز در بنارس تمام فرموده بنشاند و شکار بناط فرمودند و نسبت به
مذکور در نواحی موضع کوری از مصافات پدیدور قریب به آب کوده و کنایه
کشتنهارا که انداختند درین منزل منیرا یوسف خان که اردو میسل را از راه کچی
سر کرده می آورد بشرقت بهر میست سعد گردیدند و درین منزل را می عالم را می ملک
کشای چنان تعاضا نمود که خود با شادمانی کارهای را سپرده عصمت
نیز تحقیق از خان خانان در جوینو وقت نمایند و برین غرض است اردو میسل یونان در موضع
کنداشت فرمودند تا کشتیها محل را در آب کوده بالا کشید متوجه جوینو شدند
چون دوم ماه ربیع الثانی موضع کچی بود بران مصافات جوینو مکتبی از نزل اعلان
یادت عرضه داشت خان خانان منعم خان رسید نمونان که را طبع عریض
نرخند و نسبت به خان فرمایند مناسب است لایق دولت خواهد بود بنابران در موضع
کچی بود و بر پنجشنبه سوم ماه مذکور تمام فرموده حضرت شادمانه را و مخدرات
تنق عصمت و غزت را جوینو فرستاده ازینا عالم معاودت بنیجر و لایق
نکاب بر داشتند درین زمان منتهی است بر عرض ساینده که سلطان محمود
حاکم کرد داعی اجل را اجابت نموده چنانکه بقصیل این واقعه در محل خویش مذکور است
حضرت خلیفه الهی تعالی فتح باب کرمیت بهر خند کی فانیان ماه و سال
که فرخ بود خان سرخند فانی و چهارم ماه مذکور کشتنهارا آب کوده باز بدید
کما سید و منیرا یوسف که اردو میسل را سر کرده می آورد بشرقت خدمت
مشرف گشت و چنین قاریاوت که من بعد اردو میسل ملاحظه کشتنهارا و تلحاح
مالی نموده سرود اندوخت که منصفه بر و بحر را و کرد چون ششم ماه مذکور

صحرای غازی پوچیم عسا که جاده حلال کردید حضرت میل سکار مرموده کشتی بصر
 شریف و موند درین اثنا سکار سو که آن داد سو میگویند در برابر پشته حضرت
 طلیعه ایست به یابان اهو سر داده نگاه خطی که رانند که اگر آن اهو را عیب
 داوینرا سیر برنجیعت بدو خواهد شد چو به اهو گرفت اما اهو ملاس بسیار کرد
 ملاس شد معارف اینچان بیت دیگر که اشته او را گرفته طعم خود ساخت
 از شاد این سرور کشته موندند که چنان معلوم می شود که داوینرا نیز از
 بیشه دلاوری ملاس شده مرنبه دیگر اسی برنجیعت خواهد کردید اینچان شد
 زبان الهام بیان قد بود که غرق بجل خویش نه کور می شود روز دوشنبه
 ماه مذکور که اسیر بجل زول ایات عالیا کردید و درین منزل اعتماد بکائنات
 خواهی کرد که در ملک امر انظام داشت در محاصره تنه خدا شایسته ارف
 بوقوع آمده بود کشتی سوار با استقبال موکب اقبال آن شرف خدمت دریا
 سوانح حالات را مشرقا بعضی اشرف ساینه معروض داشت که مرجه موب
 جلال در نهضت استعجال و مایند مناسب لای خواهد بود و درین روز حضرت سلیمان
 سید یک اسمعلا را که در زمره ملازمان آستان عالی شان بود و دایم دعوی داشت
 علم جبریک در مجلس سلیمان طلبیه موندند که در کتاب جبر ملاحظه نماید که درین
 سفر خیر از زوای تنقیر چه صورت خواهد نمود سید یک در حضور اکابر
 علما و اعیان دولت و ارکان مملکت که در محل هشت تنه حاضر بودند کتاب جبر را
 طلبیه حرف حروف استخراج نمود بعد ترکیب حروف این بیت حاصل شد
 بیت زودی که سب از نخت هایون بر د ملک از کف داو و بروق و بخت

چند روز حقیقت این علم که از خواجه ابی بلایت است بر بندگان ظاهر گشت و در
پنجشنبه ششم ربیع الثانی که در نجف ساکنیم سرود قات جلال کردید و درین روز غرضه
خان خانان رسید مضمون آنکه عیسی خان بنی بام که در میان افغانان نتوان
مشهور بود و با قتلان شکست و لشکر بسیار از دست او تنیده برین باوج منصوبه در
و بخت عیسی خان سبک از علایان لشکر خان گشته شد و افغان بسیار طعمه
خون نیز گشته بعد از اطلاع مضمون بنام عیسی داشت از جنس دشمنان مرده کما
درست ماند روز دیگر بخت کند را بنده از دو وارون در جو ساق متعام و موده
و لا و رخا و مودند که لشکر از آب بگذرانند و هوسم ماه مذکور موضع دوی
از اعمال بوجوهر کرد و عیسی گشت درین منزل قاسم خان از وفای خانان
درست داده پیغام نمودند که مراکب موکب منصور از راه آب برسد و در سید
بعد ازین صلح صحبت خان خانان عیسی داشت کرد که ایات عالیاست و قدیم
راه آب نهضت نموده اردوی ساهوین از راه خشکی باید لباس نموده بود که چون
اکثری از سپاهیان برسات ضایع شده از قورخانه خاصه حکم شود که بجا
باز به یاقی تیر بزند و حضرت اسلحه بسیار از مرستم خان خانان دست ماند خانان
و امرای دیگر در اردو همی تنبه سعادت به بوسی شرف شدند و بتاریخ شان در
ربیع الثانی اقامت غطت و اقبال بر جوانی مسلمة تنه مات و انحضرت
در کشی سوار با کمال غطت و قارصوبت ملو متوجه شده در منزل خان خانان
زول جلال از زانی فرمودند خان خانان ملو بای انداز و تاریر و خطه
انمنش و نفایس متعدد و طویل اسپان عربی و عراقی و رهوار طعنهایند

و قطار است هر و اشتر بر بزم بچش که زبانه و تبارخ معجم ماه بیع است از ارا
 بهت کناش در منزل خان خانان حاضر ساخته و مودند که مدت محاصره بطول
 کشید تا غایت در تسخیر آن تاخیر رفته پس آن یکی ندازد با اکنون که سالی است
 بر تسخیر این تسلط اقبال شوده باشد غیر تسلط نبرد که دیگر این طایفه درین
 بلکه درین مملکت با اقامت توار تواند داشت و عجله الوقت بخاطر مرشد
 حاجی پور را که در زندگانی مردم تیره را بدو انجا است اول باید دست آورد
 در باب اتصال این حاجی که اصل نمود از خوین زبان باو شنای شهر با حاجی
 کشوده پس این اندیشه صافی نمودند و در میان مجلس خان عالم را با سوار سوار
 و در عاها که مشحون با سبیل کیری بداند اخذند و ابدان او تن کشته بجهت
 قوه حاجی پور رخصت نمودند راجه کجی را که زمینداران لایب بوده و چیده
 با یک سوار همراه داشت بکومک خان عالم نامزد کردند و روز دیگر که مردم
 باشد خان عالم از آب که شتم از کرد راه بشتها سوار شده روی ملاوت تفتح
 تسخیر قتل حاجی پور بنامه و از راه خشکی شیران مشبه و لا و کرم با در می میدان
 مرد افکنی پیش نهاد باز کارزار کرم کردند آنحضرت تجیه ناشای معرکه خاک
 بر طایفه شام خان را که بر کنار دریای کناب بلندی واقع شده بود و از انجا حاجی
 پور بنمود و شریع بدند و چون بعد از مسامت و تصاعد و دود کرد احوال شخص منبذ
 عصر جمعی از جوانان مردانه را در غراب انداخته بصوب حاجی پور و سوارانند تا جبر
 ببارند و چون بخان منقول احوال یافت راجه شمس غراب افتاده مرده کس که ملو از مردم
 حکم نمودند در راجه شمس را نهایی و دشمنی مستبازند و بعد از قتل شمسها که بای

بادشاهی نشاندند و بعد از نماز سبکه اقبال شاهی بدین مقام رسانیدند
و در روزگار مخالفان بجای آورده نگذاشتند که پیش آیند و بفرست دست از آن
بجای آوردن قوه در خدمت بنیان عالم شرکایت شدند و بنیم فتح ویردزی برچشم اولیا
دولت قاهره و زید کن کردست فتح خان باز به که حاکم حاجی بود بود بایستی
از امانت طبعی سام بهرام انتقام گردید و حاجی بوجبه یقوت خان در آمد و سر فتح
باز به و دیگر افغانان را در باره دشمنی به انداخته بدرگاه آسمان چاه و ستاد حضرت
بر تیر تیر طبعی بود به مرسم شکر الهی تقدیم رسانیده سر فتح خان افغانان
از دوا و دست انداز تا بچشم عبرت سر سردارهای خود را دیده در مال کار خود
و دیده متکرم و متعال شود و او را که چشم بر آن سرافراوده و راه دراز بر خود مسدود
غریب بحر تحیر گشت و هم تباری مذکور که شردم ماه با شد حضرت شهریار جهان
بغیرم ملاحظه و اطراف حوالی شهر بر قیل سوار شده برنج بهاری نامی است
که محاذی قلعه است برآمدند و آن پنج محباری کینه بست که کمره در سوابق نام
نخست نخبه بر بطاریم را بر آورده اند و آن حضرت اطراف و جانب قلعه را بطور
احتیاط ملاحظه نمودند و افغانان را که از بالای دیوار و حصار و برج قلعه چشم بر
بادشاهی کوکبه شاهی افراوده مرکب خود معاینه نموده معتبر دانستند که ملوک
عمرشان بعبده شده نهال سپید از بنج افتاده و با وجود آن حرکت اندوختی نمودند
چند ضربت از جانب برج بهاری انداختند و آن مطلقا گزند نمی بخشد رسانیدند
چون افواج و عساکر بادشاهی که دشت و صحرا از آن سبزه آمدی طرفت نمودند
و در کوه قندهار و خراسان حاجی بود و در رسید و جوی که بستان لر سوار و تو بنجاند

زک و بلال مست بیار داشت در نصف شب بیدار گشت و بیکم شب
 انانی بختی در آمد راه و در پیش کردت بیت می دانست که او بنود آن روز نشسته
 که پیش فلک هم بند و کم موز و سر مری مندی بخانه که مدام سبزه بود و با
 که حاجت خطایش داده بعد موان حسنین اید نواره انداخته بر در پی او نهاد
 که بر خان کرانی که رکن دولت آن بی دولت بود در واره آهوغاه انگلوفه سرور
 بلال نامی را پیش انداخته راه او بار رفت و طایق در آن شب که موج روز خضر بود
 در مضایق تحیر جبران سرگردان گشته که وحی که راه در یارفتند بخود داد
 دادند از هجوم و از دام اکثری بنی برفا گردیدند و جمعی که برافشگی را نمودند
 نمیکه های شهر میان که چایا با بلال میان سواران گشتند بعضی از هول جان بران
 جبران خود را زیاده و دانه گشتند اکثر آن مردم در زیر خندق جان بدادند و کج
 چون آب بین رسید بلال از بی که بسته بودند کدراینه رو بر او آورد
 و امانان که نخته از عقب او برل هجوم آوردند ناگاه بل از میان گشت مردم بسیار
 در آب شدند و مردمی که هنوز بر بل رسید بودند اسباب اسلحه انداخته عریان خود را
 باب ده رشتند بن آخر شب خبر که بختن داود بعرض اشرف رسید حضرت
 طایفه اطعمی را شتم سرکرده ای لوازم بسیار و خدایندی کای آوردند و چون
 صادق شد خان خانان را در قول تعین سرود و فوج مراول را بایه اقبال بفرست
 بخشیده بکمال عظمت است شهرتین در آمدند و درین هنگام نجاه و ششصل که بک
 سوار شدند که همراه بر بند های درگاه کرقه نظر اشرف در آوردند تا بنج بنده می
 مالک بخانه است ازین مصرع معلوم می شود تا بنج ملک سلیمان را داود است

حضرت ناهان که است تمام با چهار کمری روز در شهر غنیه توقف نمودند
و ندای امن امان بگوشش تمام اوانی رسانیده ناهان را بمرست آورد
مایون که نشسته و خود بعضی مقدس ذات اقدس بنایه ملائک است و کاه بطریق
انبار کوخر خان را که تمام میلان او و بنجو و همراه و آتشه تعاقب می نمود
و چون بخیار آب بن رسیدند سبب بوزیر فیاضی تاختی در آن است
و شواله اخته مانده بر حق طاف که نشسته امروند و نای رگاه سبقت بگیر
بسته ناهان تعاقب نمایند و چون سعادت اقبال بخل استبحان قطع مست
می نمودند امرای غایتی که کوخر خان پیش انداخته میلان نامی او در از و جد کرده و
از نظر شریف میگردانیدند و تا رسیدن بکنه دریا بپور که از قبه نیست و شش
میشود و بر کنار دریای که کاشاق است غنان کاه و جهان بود و اصلا بارشید
و قریب به چهار صد میل که پیکردان و زرد داخل ملینایه گشت و چون در
شرف زول رباب کشورستانی اتالی قواد شهباز خان میر بخشی و محنون خان
و تعاقب کوخر خان ستاده اند و شهباز خان و محنون خان فاشان مقدم است
که کنار آب بل سهند که از دریا پور محبت کرده میشود و رستند و از آنجا معلوم شد که
کوخر خان نیم جانی تنگ با پیرون رسیده ازین آب که شش است اکثر مردم
آب رفته شهباز خان و محنون خان مراجعت نموده شرف خدمت دریا
و روز دوشنبه بیت و یکم ماه مذکور خان خانان حاکم از راه دریا بملارت
رسیده و بیانشین بادشاهی بعضی کارخانها همراه آورد و حضرت شش روز
دریا پور توقف نموده ناهان را حکومت و اداری مملکت بخانه سرداری

دو هزار سوار دیگر از پشت های که در رکاب بودند بگوشت خان خانان گذشتند
 و کشته شدند که بهر اسم خان خانان مقرر بود و در شش روز سی و ده چهل و اندک کشته
 و تمام ششها و نوازها که از دارالخلافه آورده بودند بخان خانان محبت رسیدند
 تمام حمل و عقد و عنان و منصب و امتیاز پذیردند و دیگر امرا و سایر بزرگان را
 خدمت و استظه و ممتاز گردانید و مسلم اقبال و لوی سعادت متبقر خلافت و مقر
 دار السلطه را بر او حجت نهادند بعد حضرت خان خانان امرای دیگر از دریا پور را محبت
 و نصیحت پور که رسا مل و دیای گمانت اقمع است کرد و یون کردید و درین
 چهار روز و تا آخر ساعات بدین فلیها و او و سایر افغانان که داخل فلیها
 مالی گشت بود مصرف شد و از آنجا بفرار داد و ایثار و در پیش از خود بگویند و
 و موده سرداری اردوی ملی بدستور سابق میرزا یوسف خان تعویض یافت و نصیب
 بخشیده و هم حامی الشانی شده و او شایسته استعایه و اوقاف سال نوزدهم الهی
 میل کج بهر سوار شده و رایت مراجعت بر او داشتند و صبح بخشیده اردوی
 که میان دریا پور و غیاث پور و دامن بود و زوال حلال از زانی دشت بکابل
 مسافتی که بدست آمد بودند انبساط مودند و درین منظر خان اکبر پور
 بامارت رسیده بود و در او را پیشین شمه از احوال او مرقوم گشته باقی حجت خان
 از علما و مردوس مکانی امارت بانه بود و درین لادر سلاک علما و محضر
 انظام باقیه قصه شجره قلمه تاس که از قلاع سواد اعظم هندستان دعوت
 از جرج برین دعوی تری میکند و ستادند و چنین مقرر شد که بعد از فتح کلید
 قلع بصر حجت خان سپرده بعد از سرانجام مامان سرکار مطهر خان متوجه

سر بر عرش نظیر کرد در روز جمعه سیوم جادی الاول قلعوتیه تشریف از برده
عمایات داد و را بنظر اجمال ملاحظه نمودند و از آنجا روی سمت بقطع راه
روز شنبه خیام ماه مذکور موضع سنجو پتند که از آنجا بعیت ملک کرده
بود و مضرب خیام ملک اقسام گشت و میرزا یوسف خان صادق خان
بجیت حرکت اردو که است و دو شب ششم جادی الاول جوینو رسید
و ششم منت خدی را که تن جان رسید باز به جان رسید مرده که جانان
رسید باز به سر و سبی که از جمیع ملک قد بود و سوی حرم جان خرامان
رسید باز به و تبارخ مقدم جادی الاول صحرای جوینو مخیم خیام ملک
احتمال گشت و میرزا یوسف خان و صادق خان بنده های دیگر از کرد
راه بدر بار آمد و کوشش رسانیدند و میرزا یوسف خان و بعضی امرای دیگر زمین نوس
شرف شدند و با یکدیگر در عرض سخی سه روز که جوینو محل نزول مواکب طالع
بود خاطر اشرف از آنجا بمقام سپاه و رعیت جمع فرموده جوینو بنابر
وقت خواب و بعضی محال رکنات دیگر را بنجا بصره شریفه منسوب ختم تمام
بمیرزا میرک ضوی و شیخ ابراهیم سیکری آن مقرر نمودند و در نیم ماه جادی الت
سایه شی و ثمانین و تسعایه اوقات روز دهم الهی از خط جوینو منزل اول از
انفاق قشاده چهار روز در آن مقام سعادت و جام نوقف نمودند و از سوختی
که در منزل سمت ظهور یافته کمی آن است که قاضی نطنام بدخشی که از فضلار
بزمید دانش علوم عقلی و نقلی ممتاز بود و از علم صعوت و طریق صوفیان
داشت و از امرای کبار میرزا سلیمان بود و از کامل بدخشان بقصد نقل طالع

حضرت خلیفه الطی با بعلی فرید که از خانه راوان محمد حکیم است بواسطه دوام خدمت
علم بهره از فضایل دارد و نسخ و تحلیس می نویسد و در موضع جاپور بفرستاده بود
و گاه آسمان چاه مشرف شد و مرهم بر او نشاندند حال فاضلی نظام شد و گاه
مرصع و پنج هزار روپیخت با و انعام میموده در مسکات طایفه مان و گاه منتظم
و منصب میبوی کوی اعلیٰ القات نمودند و درین منزل جاپور عر ضه داشتند
خانان مشتمل بر خبر و محکم که رسید بقصیل این احوال است که در آن زمان که
مطرو و از پخته گری میبرد میبرد معبر خود را انجا که آشته خود سبیه تانده
و در باب حکام که میزند آن کوشش نمود که غم فاسد و یکسال عبور از آن
محال بود و چون خان خانان با قبایل بادشاهی کج متواتر متوجه تانده گشت و سوار
کرهی رسید بحد که چشم ترسند افغانان را و اوج مضبوط و طایر فاضل
را بر بالای لوی دولت اولیای قاهره دیده راه فرار پس گرفتند بی خوابت بدل
فتح شد آنحضرت از نشین این خیمه بجاوم سیاه شکار طهی پرداخته مناشیر است
نجان خانان و دیگر امرایی در بی و رسانند و خود در کف عامیت اقبال معونا
فروری و قریب هر روزی سکار کنان و صید اکنان طی مراحل و قطع منازل میمود
بیم حادی الشانی بقصیه سکندر پور رسید و درین منزل مشیر اقبال فریخت
دارالملک تانده کوشش را با فکمان چاه و جلان سائید و شرح این واقعه است
آنکه چون اوج قاهره از در بند کرهی کشتن و اخراج تانده که دارالملک آن ملکست
با بول و اولان جاسوسان خان خانان خبر آوردند که داود در شهر تانده بای امست
استوار داشته در مقام حکم و حال است خان خانان را شماع این خبر امرا

کبار را حاضر ساخته نزد وی محرم و احست با طبعه احوال منقول و بر او دست و رو
دیگر صفا می عساکر را از استیاده و غمی میت بصوبت شهر تانده آورده و چون جان بسا
داود و قتیله این خبر متبریکه زدند داود و اعیان از همان شب تیره تنه را که نموده
مخبر و بنیاد آورده است در بر خواندند و بن کاه می دل از ملک بربود است
تانه را بحسرت تمام کند استند خان خانان سایه قبال حضرت خلیفه المصلی
حکایت جلال چهارم ماه جمادی الثانی سنه اثنی و ثمانین و تسع مایه موافق سال نویم
الهی بدار الملک تانه در آمده ندای امری بگوشش فاصی ادا می رساند
و حضرت خلیفه المصلی بحضول این مستح که عنوان کارنامه های سلاطین و در کار
اقتسام شکر تقدیر سایه از سر نیز در انعام اگره روی اداست و اعتقاد
دار الملک حضرت ولی اور دند و غره حجب سواد ولی مخیم حاکم هشتم
گشت و بصوبت و صغای طوبیت بذرات اکابر و مشایخ که قباله باب حجاب
است تشریف برده در باب اینجای مطالب استمداد خواستند نهال مال قهر و
کوشه نشینان مقامات متبر که از دیوان احسان سرسبز و شاداب باشند و بن
بخیره مقدسه والد بزرگوار خود که مسکن سبحان خطایر قدس است قد کف دریا نول
به بذل درم و اموال کشوده این سوال و رسوم استیلاج از محتاجان برداشتن
چند روز بواسطه آسایش عساکر در طایر و حلی و ار که اکثر اوقات بایون مشایط
شکار مصروف گشتند در اوایل شعبان المعظم لواعی غنیمت از دار الملک و بی بصوب
خطا جمیع او استی شکار کنان متوجه گشتند و در حدود قصبه بنول جان جهان که از لای
بغرم نه نیست و مبارکباد متوجه شده بود شرف خدمت در بایت و بعد از چند روز

اعظم نیز مبارکباد از خط احمد ابا و خود را با یلغار رسانیده با جوار سعادت
 عقبه سی مشرف گشت و در اوایل رمضان المبارک هوای اجمیر از غبار فعال مراب
 مواکب مشک نیز و غبار تمیز گردید و از گرد راه هزار مورد و لالانوار حضرت خواج
 معین الدین چشتی قدس سره نزول فرموده لوازم زیارت و شرایط طواف بجا
 آوردند و از غنائم نجاله یک جبت دامه را که در روز اول نذر حضرت خواج
 قدس سره جدا فرموده بودند آورده داخل نقارخانه حضرت خواج قدس سره
 فرمودند و مرزوریه بست و قدم مبارک فیض الانوار شریف برده از صفات
 فواید و احوال استیلاج را از سوال بی نیاز میگردانیدند و در همین ایام بوم
 اشرف رسید که خیز رسین و له مالدیو در توجیه خود و یورو سوانه ربایا از امر میر
 و انواع مساوار و نظیر میرسد آنحضرت طبیب خان و لطافه خان میر و غنت
 ماکم و علی و سبحان علی ترک و جوانان دیگر را بعتن سر فرمودند و چون اوج
 به پیشه زد و می مساد آن معسدا رسیدند خود را بجای سخت و جنگل روخت
 ناپدید شدند و اوج منصور بعضی محرم آنحضرت را در یاقه ضرب تیغ بیدریغ از پای
 آوردند و اموال و اسباب بسیار عنینت گرفته سالما و غانما بارودی معلی بپوشیدند
 و در اوسط رمضان از رو عاقبت حضرت خواج عالی قدر مرخص شده متوجه
 دارالخلافه گشتند و در همان روز خان اعظم را رخصت گرامی فرمودند و از آنجایی
 تمایا که در آن سال نوزدهم الهی است بهر توبه و باریت چون اکثر ارا
 وسعت آباد کنند و استان نامزوع افتاده بود و استعداد آن داشت که
 سال اول مزوع شود و عواید آن هجدهم فرابع و هم بدویان علی عاید کرد و دنیا برا

بعثت ای عالی که درازل مکمل سلاح حال عباد و تعمیر بلاد گشت خیابان قضا
که رقبات یکبات ممالک محروسه ملاحظه نموده انتقاد زمین که بعد از مرور
شدن از آن یک کرو تیکه حاصل شود جدا نموده یکی از طایران درگاه که کجا
دانی و دیانت موصوف باشد سپرده شود و آن شخص اگر ورنه نایب کارکن
موظف دارد و یوان علی با و همراه نموده حضرت پکنه و مانیده تا بحسن درایت کفا
بسیع طبع مند و نداشتند در عرض سال زمین را مزرع را مزرع نموده محصول
و از واقع باز یافت نماید و بحسب تمشیت این را ده جمعی را انتخاب نموده
خیطرتعین سر نموده و از امرای جمعیت در نیز یک یک کروری طلبیده بستان
امرا بولایت و تان شاه تیلخان محرم و جلال خان قورچی و حجت از امرای
قلعه سوانه که در تصرف اولاد و رای لدی و دستاوند و مدت میدان قلعه در محاصره
ماند و جلال خان قورچی که از نمایان مجلس نشست این دو با نجا بشهادت سید عبدال
شهباز خان کنور اهبان جا و دستاوند و او رفته در اندک مدت آن قلعه را بصر
در آورد و در همین ایام عرضه داشت سلطان محمود بگری رسید که سلطان محمود و دست
صاحب سپرده و ما را بر محب سلیمان و مجاهد خان اعتمادی متب اگر از درگاه کسی را
درستند قلعه را حواله او نمایم حضرت طلیعه المهی میر کیسوی بجا و ل بکی اگر کسی را
داشت بحسب حراست قلعه بگرد ستاده و درین سال در دیار کجرات و با
عظیم و فخط معطافا و قریب شش ماه امتداد مایه و از فلق اضطراب و منع ستر
آن دیار ترک وطن نموده متفرق شدند با وجود و بارانی غلبه بر تبه انجا مید که
کین غلبه بعد موبت تک سیاه رسیده بود و گاه اسب و علف حار و آب است

درخت بود و خواجه امیرالدین محمود محبت بخواجه جهان که وزیر شغل هندوستان بود
 در اوایل شعبان سنه ثانی و ثمانین و تسعایه در خطه لکنه جاست و او اهل منود که
 تمام سال بتیم است ابتدای این سال نور شبیه بیست و سوم ماه ذی قعد
 ۹۸۲ بود ذکر محاربه خان خانان با دود افغان و شکست یافتن او از افواج میروزی
 چون از قبال بادشاه دارالملک تانده بخورده بصره خان خانان منعم خان در آمد
 داود مطرو و مضطر کر خت بولایت او دیه مت خان خانان بعد تعظیم مهم آن ولایت
 راجه تو درمل با اتفاق جمعی از امرای بسم تعاقب بصوبه او دیه مت و مجنون خان
 فاشال را بکومت و حراست کورکات بغین میروند مجنون خان فاشال چون
 بولایت کورکات در آمد سلیمان منگلی که جاکیر دارانجا بود و وزیر شجاعت از جمیع
 افغانه امتیاز داشت جمعیت نموده بقصد مغت بارده مدفعش آید و محاربه
 اتفاق افتاد و مجنون خان بفرج میروزی مخصوص گشت و سلیمان منگلی بضرر تمام خون
 اشام بر خاک پلک افتاد و اهل و عیال او ذکر افغانان سیر و تسکیر کردند
 بیت اگر چه خرافت بود بسیار همه خاکستر دوزخ شد آن خاره و خندان غنیمت
 بدست فاشالان افتاد که در منبط و اعاط آن عاجز آمدند و مجنون خان دختر سلیمان
 منگلی را بکلی بپر خود جباری را آورده بکورکات میبرد و تمام آن ولایت را میان فاشال
 تقسیم نموده حقیقت را بجان خانان معروض داشت و راجه تو درمل که تعاقب داود
 شده بود بکوی متواتر میدان سپید میان خبر آوردند که داود در دین کساری توفیق
 در مقام جمعیت اخقیقت را بفضیل نوشت بخان خانان ارسال داشت چون عرض
 او بخد مت خان خانان رسید خان خانان محمد سلیمان را بس و محمد قلچان بوقبا

و مظهر خان معول را با سپاه اراست که یکجا بود راجه تودرمل دست داد و امر
چون راجه تودرمل ملحق شد به بصلح و استصواب یکدیگر از مدین کوچ نمود
تا کوالیار که ده کرومی بن کساری است اصلا عنان تحت بد باز نشیند و داد
از استماع این خبر عقب تر رفته در درویش محکم شد و در خلال این احوال عابسان
خبر آوردند که جنبه ابن سم داود که میان افغانان شجاعت و مردانگی مشهور
بود سابقا خدمت حضرت سید و زکریه وار نموده کجرات رفته اگر
به بخاله امن در حوالی دکن کساری آن میخوابد و او ملحق شود راجه تودرمل بصلح
استصواب امیر ابوالقاسم کی و نظر بهادر را بکجا بنید و تا دند ابوالقاسم
و نظر بهادر متعال او را سهل سپید شده در خواب احتیاط و خرم از دست
و از پیش او گرفته بی نامی بخود لاجی ساختند طاع دشمن توان حقیر و بچاره
و چون راجه تودرمل ازین خبر اطلاع یافت بصلح امر متوجه خوابید نشد مثل
امرا و بر بند کر نجه در جنگل در امن راجه تودرمل بصلح امر متوجه رفته
توقف نمود و در مدینه بومختیار خان لاس و راجه بر شتر تا توانی افتاده در
و چون شالار الدار و مادر علی بود از قوت او در صلح اجتماع دهنی و مستوی
راجه تودرمل بصلح باقی امرا از مدینه بومختیار خان آمده و در مدین قیام
کنایه موجب امر بخنبد و بکل درآمد راجه تودرمل حقیقت انجان جانان
عرضه داشت نموده چند روز در مدین توقف نمود خان جانان بعد از اطلاع
مالا شام خان جلایرو شکر خان میر بخشی و خواجه عبدالکجاک خواجه را کو
راجه تودرمل دست داد امرانی که در درویش راجه تودرمل ملحق شدند راجه

انجا مراجعت نموده بداران میدان قباکین قهوه خورانی نموده همراه گرفته بامرا بوی
 یست کاردار است کنعانل کامل نسجن به که بصید شکر جرمیر نشود و باطن
 تمام کوچ نموده از راه مردان محوره رسته در انجا ماسوسان خبر آوردند که داود با
 خود را از قباکین بکاه استه سیامان اسباب خنک و جدل مشغول است و به
 به انجا توقف نموده قاصدان سریع السیر خدمت خان خانان متاده حقیقت عرض
 نمود خان خانان از زمانه براج تو رمل محو شد داود نیز با بسیار استه
 به بروم و دامد و افغانان از اطراف اردوی خود خندق بریده طعه ساختند و با
 بستم ذی حجه سنه اثنی و ثمانین موافق سال مبسم الهی خان خانان برین وجه
 افواج میروزی نشان نمود قول که آن را طلب گزیز گویند خان خانان و امرای
 دیگر انمش و قباخان کماک خان عالم و خواجه عبد الله کیکاووس خواجه و سید عبد الله
 و میرزا علی علم شامی اکثر انجا که بگویم خان خانان آمده بودند بر انجا شرف
 میفرستی و راجه تو دمل و شکر خان و منظر خان مغول و بایر محمد ارغون و ابوالقاسم کلمی
 مردان خنکی جو انجا روستا هم بنان جلایر و پابنده محمد خان مغول و محمد تیلخان و قبا
 و سید مننجابی و قتل متهم و دیگر جوانان کار کرده محسره که دیده و زنجار
 مخالفان غول داود و جو انجا اسماعیل خان آید که خان خانان خطاب داشت و انجا
 خان جهان حاکم او دیده و مراد کوجر خان که طبع میر افغانانی بود القصه بعد از سنویه مغول
 ارکان رئیس از بار اسلحه میلان مست کوه بیکر ترزل وایت کرده خاک از سم ستور
 از جای پیداست از فوج افغانان دلاوران جنگجو تند و تیر معبر که در آمدند خان خانان
 فرمود تا ضربت نه بار و زینهار که بر بالای راهها در منشی صها داشت بودند

دادند و خدیو بیکر میل مست که در ضیف افغانان بود بفریب کور زنبورک
رو کرد و اینده و چند جوان افغان که از فوج خود و پیرنی کرده پیش آمد بودند بفریب
تکاس از بای در آمدند متعارفان این حال کو بصر خان بوجی رسید چون بفرج اول
خانان اتفاق نمود و میرتند قیامان کماک مرد و طوطی افغانان
شیشیر میگرد و در وقت کار بجای رسید در افغانان صدمت حرکت نمائید
خانان غسان اسب نماز کرد اینده مردم را بر خود کرد آورده با معیت خود که چند
روی میدان شجاعت نهاد و دلاوران نجایه کان در آمد و شیشیر میگرد و
ارشت فضا تیری کو بصر خان رسید او را از بای در آورد و افغانان
که سر در خود را گشت دیدند شیشیر میگرد که داده رو بهر میت آوردند و سپا
منصور اکثر آن محمد فلان بنجاک بملک انداختند با جبهه تو در مل و لشکر خان امر
دیگر که در بر انار و اکر قه بودند بر جوانان افغانان باختند و همچنین شایم خان
جلایر و پاینده محسن خان دیگر امر که در جوانان بر انار بودند بر انار دشمنان جلایر
و جوانان در بر انار دشمنان را برداشتند و بداد آوردند و بیلان مست و انار
در میان فوج او در آورده شک تفرقه در جمعیت مخالفان افتاد و متعارفان این
شد و مسلم خان خانان در میدان بنظر مردم درآمد و جرش شد کو بصر خان با او
رسید با فرارش از جا قه با قه و جی و بگریختن او و چندان غنائم بدست
لشکران افتاد که از اراطه و ضبط ان عاجز آمدند و خان خانان بنظر و تصور
سازمان تنول کرد و چند پرور محبت تدای شهما خود در ان منزل تمام نمود و
را بیکاه آسمان چاه بر می داشت که دو تمام سیران اعطایع بیدار نگردان

بعد از چند روز در همان منزل لشکر خان میرحسینی که خدمات تناسبت از او بوقوع آمده
 بود چون زخمهای مسکرو داشت و بعیت حیات متعاضی اجل سیر و ذکر بسیار کرد
 داود و هراتی و غلامان و بختیار خان و اقبال حضرت شهباز ممالکات
 داود و افغان لرجه بطرکک نبارس که مرکز ولایت او دیه است و خان خان
 بواسطه معالجه زخم خود روزی چند در آن منزل مقام نموده طریقه ککاش در میان
 آورده باستصواب صلاح امر اراجیه تو در مل و شایم خان جلایر و قیا خان
 و سید عبدلله خان و محمد تیلخان نقمانی سید حسینی را باب بسیاری از دلاوران
 دیده کرم و در روزگار شیشه نجابت او و در مقام او و رایت که
 انبیا و زخمهای خان خانان خود نیز با آن موافقه شود اراجیه تو در مل و امر از خدمت خان خانان
 مرخص شده عثمان تحت تاسه که روی کلک کاشی باز کشیده و انجا بعد از توقف حاشا
 خبر آوردند که داود و افغان دیکر با عیان و اطفال خود در قلعه ککاش نبارس مضبوط
 ساخته اند چون عرصه نبارس بدیشان تنگ شده بود و مانعی متغی مانده و
 بر مرکب تن بر خاک هماده شروع در اسباب سال و جدال نموده اند و روزی
 بقیه السیف جمع می شوند اراجیه تو در مل و امر این مضمون نوشت بخیمت خان خانان
 و ستاند و خان خانان وی اقرار بصوب ککاش نبارس هماده داد و کرد
 نبارس عثمان تهور باز کشیده و انجا طریقه ککاش نبارس مسلوک داشته است و
 بر کنار آب مهندری که نیم کر و می ککاش نبارس مسلوک داشته است و استصواب امر آنست
 که نیم کر و می نبارس است خیام ککاش نام انصبب نمود و بیا مان اسباب ککاش
 مشغول شد داود و چون شکست بی در پی با قیود کوجر خان که تسلیم قره او بوقوع شد

بود و مرگ خود را معایره میداد از روی غمخسوی و بیاری کی بگذشت خان خانان فرستاده
و بنیام داد که در استیصال جمعی از مسلمانان که کشیدند از امن بزرگنیت بودند
به دست و سار بندگان خدمتکاری ایشان ملاک ایشان اختیار میکنند انما من الله
که راوی از مملکت وسیع بخاک که با وقاف گذارین چایچه کفایت کند بعضی مانی که
بآن قانع شده از خطب که نثر بچیده امرا می نمودن این معنی را به خان خانان رسانیدند
بیت بر نهار خواسته ز نهارده که نطفه را درون بکار به بیاد و خان خانان
بعد از رو بدل بسیار متمسک امر را باین شرط قبول نمود که داود خود را در ملازمت
نماید و در حضور عیال را بسو کند آن غلام طشاد میوه که سازد و داود نیز و ار داد که
خان خانان را ملازمت نموده در حضور خود و هم و مویش را استحکام دهد و
روز دیگر خان خانان سرمودا محبسی علی لایه رتب دادند و امر او ملازم درگاه
که درین بویشتن بودند و از خور و حالت و مرتبه خود در مقام لایق را گرفتند و در
سر بریده و بارگاه معما کشید و نخل تمام استادند داود نیز با تقای امرای افغان
و سرداران بزرگ از طو که کما نبارس را به باردوی خان خانان آمد و چون برده
سر بریده رسید خان خانان از کمال تواضع و تعظیم و احترام او برخاسته تا وسط
استقبال نموده در آن محکم که بیکه کرد و میا تینه داود و شمشیر خود را از بنیان
کشاد و پیش داشت و گفت چون مثل شما عزیزان رحم رسد و سپاه گری
خان خانان شمشیر از دست او گرفته بغورچی خود سپرد و بلا طبع دست او را گرفته در
پهلوی خود جای داد و بر شمشیر ما بدانه و مشفقانه فرمودند و خوان سالاران را
همه در محکم شمشیر و طو میا کشیدند و خان خانان از کمال تسلط و هنر و

و او در بار تناول طعام مجدداً و او را شرب غیر مکرر رعایت نمود و بعد از آن
 طعام حکایت عهد و عمان در میان آنکه او در شرط نمود که با دام الحیات از بی
 و و لخواهی انحراف نبرد و این شرط را با بیان غلط و اشتباه و موکه گردانید و عهد
 نوشتند و در نوشتن عهد نامه خان خانان شیرازی بنده و بار مرغ قیمتی داد
 از سر کار خود آورده با و داد و گفت که چون شما در مره نبدگان درگاه اسما نجا
 انظام یافتند و و لخواهی اختیار کردید و لاویت او دیسه را از دیوان اعلی
 بحسب لود و شما التماس یکم و حضرت خلیفه الطهی کرم حبلی التماس را ثبت
 قبول ارزانی خواهند داشت و بشما بدستوی که من نخواهیم که غمایت
 و مود و اکنون تبار کی شمشیر سپاهی که بی بیان شامی ندیم و بدست شمشیر
 را بیان او دست اقسام کلقات کجا آورده و از رسم و از سر غنیمت
 نفیس که رانده او را خصم نموده خان خانان از بنزل در گفت ایل مرا
 نموده و هم صفر ۹۸۲ بدر الملک تانده آن ماجرا عرضه داشت نموده
 سلاطین نیا هفتاد و چون کمیت انجام مهام و لاویت نیک بعضی از
 رسید شخص پسندیده داشت و مانع غنایتان بنام خان خانان بنیاد بست
 و خلایع فاخره و کم شمشیر مرغ اسب با زین طلا و دستاوند و مرجه التماس
 است نموده بود شرف قبولیت و در آن ایام که خان خانان در جد و
 کنک نبارس بود و اولاد جلال الدین سورا بقا ز میران که مرده کاشان
 بجکایش آید و بر طرف با قهاده و تانده تعاقب نموده و کورکات را
 شده و محسن خان و محسنون خان بخواست تانده برداشته انظار خبر خان خانان

بروند و چون خبر مراجعت خان جانان انشایافت مخالفان از هم پاشیدند
بجمل و آمده ناپدید شدند و ذکر مسجد و مسجد است

و عبادت چون از ایام عنفوان شباب که مبدای دولت و اقبال
بود برهنه و فی قاید سعادت حضرت خلیفه الهی راضی صحت ^{فضل کامل} و کمال و

مجالست و ارباب جد و جان سیل مدام بود و در او ان مراجعت از سیم

و راه ذمی متد و سینه و نماین و تسعایه موافق سال سیم الحی مرعانی

سیوت که معارف منور شیه و نبایان و می اندیشه جنب و و تمانه عالی کاشا

صوفیان و نشیمن با مصاب از ند و بغیر طایفه سادات مع الدرجات و علما

شیخ و دگری ادر انجازه نباشد معارف طایفه است بموجب علم

همان طاع نشیمن شمل و چهار یوان در ایام معد و دما تمام رسانند و

بعد از اتمام آن مقام محبت و تمام حضرت خاقان کرد و غلام در شبها

جموعه بیای مبر که در ان نشیمن و سس کاشانه انس و قات مایون ساسا

و در صحبت ارباب سادات اعیان شب مصروف و شسته تا طلوع

اعظم در ان منزل سبری بردند و پسین مقرر و موده بودند که در یوان عرب

سادات و در جنوبی علما و ارباب و سس و دشنامی شیخ و ارباب طال

و خلاط و انمراح نشینند و جمع از امر و مقربان در گاه که مناسبی با ربا

فضل و اصحاب و جد داشتند در یوان شرفی نشینند و حضرت خاقانی در

مجلس و نقد و م غزیت از دم خود روشن ساخته و خصلت از و اصل انعام
به ره نمیکردانند و از اصحاب مجلس جمعی را انتخاب نموده میفرمودند که

استحقاق را که در دار حرم عبادتگاه حاضر شده اند نظر اشرف آورده
 و بدست دربانوال بهر کدام مشت مشت اشرفی و روپیه میدادند و جمعی که از عزم
 سعادت بخت درین شب از عطایای حضرت شایسته شای محروم می ماندند
 صبح و عصر و جمیع آن دم را در پیش ساری عبادت خانه تعطار نشاند و بدست
 مبارک خود مشت مشت روپیه اشرفی میدادند اکثر اوقات این معرکه
 از نیم روزه جمعه میگذشتند احوال آنرا که در طبیعت عالی کالی راه می یافتند
 ملازمان درگاه را که بزیاده افتاد و اعتقاد و اشتیاق بن خدمت فرمودند
 این بخت عالی و تقدس منوبات این اعمال خیر که بهج بادشاهی بنام میگذشتند
 بر روزگار حیرت آنرا آن خاقان عالم بعد رعایه کرد و امانت و کمال کرده درین سال که بم
 عالمی باشد حضرت محمد علیا و محمدره محلی کل بن یکم غایت در میان کانی طهر الیه
 محمد برباد شاهان را که بر مانده که عمه آن حضرت باشد و پیر و نشین بر روبرو
 حضرت سلیمه سلطان یکم از روی صدق و سداد و نیابت و جبر حجاز شتند
 این حال آن است که چون مملکت کجرات داخل ممالک محروسه گشت عرب
 بادشاهان که بادشاه غرایم است بدان مصیبت که مر سال یکی از ملازمان
 درگاه خلایق بنایه منصب بلیل القدر امیر حاجی بعین شده فایز رنده است و ملازمان
 بادشاهی غیره متوجه بنادر که معطیه بدست و اهل مصر میشتند و عراقی و بخاری
 و این غایت مقرون عمل کشیر سال جمع از روشندانند و مادر النهر و صحرا
 را از دور حلقه از دیوان اعلی داده بر اقصای میر حاج از راه بنادر کجرات بدان
 معین رسانند ملازمان طریق اوقات بسیار بدین شایه این رست این شهر

دست نداده که فاطمه مستان بخیزد که بکینه عظمه فرستاده رسم
احتیاج از محتاجان آن بقوش شریفه را نداده و درین سال بمستم الهی باشد
کواب مهد علیا کل بدن بیکم و سلیمه سلطان بیکم از حضرت رخصت طوائف من بفرین
طلبنده و آنحضرت سبلهها کلی بجهت ریح راه غایت کردند و امر دم ضل و
تقریر کس را ده طواف نمود و عمره را از مایده احسان را و در احوال غایت محرم
مرمودند که آن سیرا سیما ان میرزا سلیمان که از زمان سلطنت
مردوس مکانی طهرالدین محمد برباد شاه امارت بر نامه حاکم ولایت
بود و او را پسری بود میرزا ابراهیم نام در محلی که میرزا سلیمان بر سطح رفته بود میرزا
ابراهیم در جنگا بهت می دم بر محمد خان اوزکاب حاکم بلخ گرفتار شد و شتر
شهادت شد چون از مرثا را الهه پسری مانده بود که او را میرزا شامخ نام مانده
بود و دست تربیت بر بر او داشت و جو و صحران بعضی از محل خشان مانده
داوده بعد از آن که میرزا شاه رخ بس سینه میرزا سلیمان اکبر سن دریا
بعضی تنه اکبر ان میرزا شاه رخ را بر عقون تخریص میکردند اما مشکوچه میرزا
سلیمان حرم بیکم عورتی عاقل بود و ایم محافظت احوال میرزا شامخ نموده
منکداشت که بر نرسد شود بعد از فوت بیکم همان جماعت میرزا شامخ را
بر حکومت بدخشان تخریص نموده چنان کردند که از قندهار و کولاب آمد
و جمعیت نموده تمام ولایت بدخشان را از سر حدصارشادمان و لا
کابل متصرفت خواست که جدا بایده رلاقات دهد و میرزا سلیمان از در
کمال غم و اضطراب گرفته نزد میرزا محمد بیکم کابل آمد و از دستهای کمال

است که بجهت بصدور دست و تحت: حس است آنچه چون با دی و زد سخت ز نار
 میزدن بدین که صد شبه را کند یک خط درویش: و چون میرزا حکیم خلایف
 بود و پیش آمد به دست نمود که تا دور از منازل خود بجای آب نیلاب ساند میرزا
 سهل را که بهت پسوزا که آن منبذول منبذول داشت خیابان جمعی را بدو کویان میرزا سلیمان
 همراه نمود که از منزل اول که نخته کابل رفته و میرزا سلیمان بکل ابدت سالی روبرو
 بهستان آورد تا کنار آب نیلاب افغانان حیدرآباد بر میرزا سلیمان بستند
 و مال کار بنجاب منجر شد میرزا سلیمان خود و نموده زخم تیرایت و بهر حال چون
 کنار آب نیلاب رسید حوادث و واقع حالات خود را در عریضه درج نمود
 مصحوب که از معتمدان بادشاه سپه خانه زاد و برگاه علی مرستاد و نیکان حضرت
 ظل اعلیٰ انکال مرحمه سپاه نزار و بهر بادگیر اسباب سلطنت و چند طویل اسباب
 عراقی راه دار مصحوب خواجہ افغان تحویل از بخش مجتهد میرزا سلیمان متاواند
 و زمان تا یون شرف و مایه که راجه بکوند اسماکم لاهور تا کنار آب نیلاب
 باستبھال قدم روز لوازم صیانت غیر مکرر بجای آورده باغزار و اگر اتمام
 بلازمست آورد و نیز حکم شد که حکام و عمال سرپرست و قضبات که عبور میرزا بران ^{معتن} و
 شرایط همانند اسی تقدیم رساند هنوز میرزا از آب نیلاب نکندش بود که خواجہ
 افغانان پیش از راجه بکوند اسماکم میرزا سلیمان سید اسباب کارخانه و
 که همراه داشت که زانید و بعد از چند روز راجه بکوند اسماکم بگریز است در حد
 نیلاب بلازمست میرزا سلیمان سید باغزار و اتمام تمام بلاد السلطیه لاهور و
 در خلال این احوال مرغان طلب عظم غان کجرات متاواند که او نیز در معرکه حاضر شد

و خان عظیم بخیل و شوق تمام شرف ملازمت و خدمت و بعد از مدتی
صرف داغ داد و دستهای مذکور گشت خان عظیم از راه انکار و بی اخلاص
در آنکه بخیالی که نه لایق مخلصان باشد زبان آورد و این سبب غنائی نصرت
طلایه شده و عظیم خان ترک خدمت کرده در باغ خود که در آنکه داشت
منزوی شده راه آمد و شرف خود بستاند قصه میرزا سلیمان و سوره در در در اسطوره
لاهور آرام گرفته متوجه دارالخلافه اگر گشت چون بقصد متوجه که معبد کلان بنشیند
است رسید که نسبت کرومی محبوب است سید سون محمد خان که در اسکات
وامرای کبار نظام داشت و فاضل نظام به خشی که میرزا سلیمان در خطاب
داده بود در ملازمت بندگان حضرت آمده خطاب فاضل خان رسید
از احوالش سمت گذارش یافته به استقبال و تسامدند و قرار یافت که بنایخ باز هم
شهر حبشه ثلاث و ثمانین ستمایه موافق سال ستم میرزا سلیمان بکار برسد
و حضرت خلیفه بعد از روی عزیمت نوازی جمیع خوانین امر و اکابر و اشراف و
ارکان دولت قافه تانچ کرومی محبوب به استقبال و تسامدند و چون میرزا از منزل
کوچ کرده متوجه محبوب گردید حضرت خلیفه الهی از کمال ادا خود نیز نعم استقبال
بانی دولت در رکاب سعادت سوار شدند و در آن روز حکم حجاب مطاع گرفت
صد ریاقه بود که بنهار میل که به بیکار بر منظر جلایا محل فزکی در رعبت و روی
زنجیرهای طلا و نقره است و بر سر و گردن میلان قطاسهای سفید و یاه او
از دروازه محبوب تانچ کرده بر دو طرف راه باز داشت در میان و میل کایه
چندین که قلاوه طلا و مرصع و حل و محل طلسم و کی مزدوزی و قاش نخس و است

باشد و دو کاوارا به بالرفسا رهای زرد دوزی کاها زنده و چون صحرایان
 طرح اراسته شد حضرت خلیفه طی غلبت شوکت تمام که ساکنان ملایک
 از دین متحیر برکشید براسب دولت سوار شده و برده آوردند و چون بر
 میرزا سلیمان رسیدند میرزایی تماشای خود را از اسب انداخته پیش دوید که از چهره
 را دریا بدوان متعلق با غلام اند نظیر کبر سن میرزا از اسب پیاده شد و گفتند
 که میرزا سلیمان بر اسم تسلیم و توره قیام نمایند و انکاح عطومت میرزا در
 آغوشش گرفتند و بعد دریا قریب پنجاب دولت سوار شده امر سر موند که میرزا
 سلیمان سوار شود و بدست است خود جای داده تمامی بن پنج گروه را بتفصیل
 میرزا به چاشتنه چون بدولت عالی رسیدند میرزا را در پلوی خود برست سلطه
 دادند نواب جهانگشا شاه رده عالمقدار سلطان سلیم طالع عمره درین مجلس
 و موده میرزا ملاقات داده شد و بعد هر اسم نشاط و اسباط خوان سالار
 و رکاب داران شربت داران با طعمه و اشربه غیر مکرر و اعذبه کونا کونا
 نقلات الوان کشیدند و چون سمره برداشتند میرزا سلیمان را با باد لشکر
 کوماک منتظر گردانیدند حسب کونت میرزا منزلی قریب بدولت عالی تعیین
 و خان جهان عالم نجاب را حکم عالی شد که پنجاه سوار جرار نره کد را همراه خود گرفته در خدمت
 میرزا سلیمان متوجه بخشان شود و آن مملکت را از آشوبت نه معصا ساخته تسلیم
 نماید و بعد از فتح بخشان مایه مر ارجب ذکر وفات خان ناان در خدمت
 آبادوران بایم که خان خانان معسم خان طراز هم داود و افغان کرانی جمع کرده
 از ملکات مانده که این روی آب گنات است از مایه ککات باری

مساعی کار او دینیه رسیده برسمولی فایده دل از توطن
برداشته از دریای کنگ عبور نموده قلعو کور که
سابق تحت حکام نجار بود و به جنت آباد شتهار و از
و بود که تمامی مردم سیاهی و مجموع رعیت از شهر تانده کوپا سینه از آب
که رانیده بکوار و رنده و دین رسیده دم بیای حبلائی وطن مبتلا شدند
و چون مولی کور مضع و متفق است و درایم قدیم بواسطه بیماری کونکون که
منعم بوابر متوطنان خطه کور طاری گشت حکام سابق آن شهر ویران
مانده را آبادان ساخته بودند و در این ایام بیماری علی العموم در میان مردم
آمد و روزی فوج فوج مردم رختی متاع زندگانی از کور بکوری بده و و
خوبش و بیکانه و یا ان خود می کردند رفیه کار بجای رسید که مردم از دفن
عاجز آن مردای خود را سر بس آب کنگ میدادند و روزی خبر جمعی از جوانان
و امرا و ملازمان بکاه نجاران می رسید و او اصلا منقطع شده ترک توطن انجا
جستار نمی کرد و ارکان عظمت خانانان سبک پرست آن داشت که پنبه
عظمت از کوشش آورده او را خبردار سازد بعد از چنگاه مراجع خانانان
روی اعتدال انحراف و رزیده رو با اعتدال آورد و چون امتداد ایام مرض به
روز کشیده ده یوم صاحب رانش بود و روزیازدهم مرض در شهر حجب المز
لشت و تانین و تسعایه بحری موافق سال متیم الهی از عالم فانی محسب ان جا بود
انتقال نمود و امرا و ملازمان درگاه که دایم در دیوانخانه خانان اجتماع نموده
بستجاتی که در پیشه ملوایم تنهت می برداشتند آن روز جمع شدند

تغزیت قیام نمودند بواسطه ضبط سرحد محال شد و علمای این بلاد را به سرزاری پرداخت
 حقیقت واقعه را بدرگاه خلایق بنیاده عرض داشت نمودند و چون از خانان
 فرزندی نماند اموال او را بطریق وصایا به کارهای دیوان علی ضبط نمودند و طوایف
 تحصیل زیرمهرسل داشتند مشمول عواید و شایع محفوف مراحم شایسته بود
 زمان حکومت و عنان هر ملک تنگ بید اقتدارش سر برده بمصوب الامر
 سر او را ساختند و باقسام التفات و عنایات فواخه در باب رعایت حقوق رعایا
 وزیر و مستان سعادتش نمودند و با نعام تبائی و دوزخی جبارت
 طلا و دوزخی کمر شمشیر طلا و مرصع و اسب زرین طلا امتیاز بخشیده خصم
 از زانی داشتند و خان جهان در باب رعایت عیالت خود و امین و منایست
 نموده روی حکومت بدر بار بنگاله آورد و ذکر دفاع سال بست و الهی
 ابتدای این سال نو یکشنبه نهم ذی حجه ششم و نهمین و چهارم بود و ذکر
 رقتن میرزا سیلیمان بک مدینه چون میرزا سیلیمان از حکومت بدخشان مغرب
 شده روی التماس بدرگاه سلاطین بنیاده آورده حضرت خلیفه الطحی از سر قسم خاطر
 او میفرمودند و مقرر کارشانه میرزا را بقصد هم عزت از دم شر و کشتنید و اگر او را
 در شبها بمیرزا را در عبادتخانه و در مجالس علماء و مشایخ می طلبید و فراداده
 بودند که خان جهان را با لشکر پنجاب همراه میرزا بحیثیت خیم بدخشان رسانند
 از کبدش هکانشش دگر بر روی کار آمد و خان خانان که بواسطه انتظام مہام ممالک
 شرقی و بنگاله بود با جل طبع در گذشت حضرت خلیفه الهی ضبط ممالک شرقی
 و انتظام مہام تنگ را بر سر بدخشان مقدم دانستند و خان جهان را انجا فرستادند

و این شعبه با زنی که در این شهر از سیلانی شد که بنور هنگام آن
که دست او را بخوشش را در برسد بهر آید نور زمان خوشش میگذرد
وقت خود در هر سه میوه بار محال است این که از او در هر سه کاه غنچه
در ترازو کل مدینه طواف کعبه معظم مصمم نموده بوسیله ارکان دولت
استدعا بعضی اشرف ساینده و چون این بستان ایم برین مطلب
اقبال نموده مطلوب رسیده اند حضرت ظل الهی التماس میرزا را علی اعتدال و
نجاه نمرار رو برفت سوای اجناس محبت مدخرج ستادند و محمد طهمان را
که در سلاک امری که با این نظام داشت حکومت بند صورت بدو متعلق بود
بهرای میرزا مقرر نمودند تا در راه خدمت شایسته تقدیم رسانیده میرزا
در چهار شایسته مساجد و حجاز سازد و مبلغ مسبت نمرار رو بدهد و بگوید
که اگر این شایسته خدنگاران میرزا نماید از بند صورت میرزا بکشتی نشسته برین
بشرف طواف زیارت حرمین شرفین شرف بپوشد و چون بهر بار
که مالک قلوب عایا و رایا است النجا آورده بود باز بدولت و حکومت
و دارایی مملکت بدخشان چنانچه مذکور خواهد شد سید و آخرا برین در تفهمی
سند برین و ثمانین و شمایه پیش از جمیر در میان آمد و آنحضرت تاریخ نکول
مجموعه متوجه طواف شدند و تمام راه آب و موهوده روز دوشنبه چهارم جمادی
مذکوره که روی جمیریم ملک است ام کردید و از آنجا بدین شهر متوجه مبادید و روز او
بزار مبط الانوار در آمده به نیارمندی شرایط زیارت نوارم طواف مقیم
رسانید و روز اول مبلغ ده نمرار رو به حاجان نفقه شد و بعد از آن

فیوغایت فرمودند و از قیام است و در سال اول این سال و در شنبه بیستم دی ماه
 اربع و هفتم و تسع مایه بود در خلال این ایام که خط ابیمیر منسوب به اوقات جاه و جلال بود و سلطان
 هفت کشور در پنجم دی حجه ستم و هفتم و تسع مایه در برج حمل خرامیده عالم و عالمیان
 بقدم سال است و دوم الهی که مشکفل انجاء امانی است مرده داد و بیاسن این
 نشاط ابواب خرمی و بینگی بر روی روزگار مفتوح گشت شرح و قایمی که در خط ابیمیر
 دران ایام که خط ابیمیر مخم خیا مفلک جات و جلال بود اخبار پی در پی از ولایت بخاله
 رسیده که داود افغان حطه و عهد و میثاق را که بخان خاندان کرده بود بر طاق
 بند نیان نهاده از انداز خود پای بیرون گذاشته بر سر تانده آمد و امراد
 بادشاهی که در مانده چون سردار معتبر در میان ایشان نبود ان مملکت را خا
 گذاشته بجا بر توبه آمدند و ازین سبب غبار هرج و مرج متصاعد گشت و خان جهان
 مصحوب بجان علی خاں ترک در عرصت و دور و نزدیک هزار کرده راه علی نموده فرمان را بخان
 جهان رسانید هنوز ایات اعلی در اجیر بود که باز آمده خبر رسید که خان جهان و افواج فیروزی نشان کینه
 باقیال صداوند کار نموده متوجه بخاله شدند و چون کمرای رسیدند از کرد راه بگفتند هزار افغان که داود و جرات
 انجا گذاشته بود پیش رفته کرای را شمر شده و قریب هزار و پانصد افغان انجا گذاشته بود پیش رفت
 علف تیغ بدرغ گشتند و اکثر سرداران و سیکر شدند و هم دران ایام که خط ابیمیر مستغرق بود و کور
 نشکر که بصفت شجاعت و مردانگی و شیوه همت و فرزادگی امتیاز دارد با پنج هزار سوار جرار بر سر ران
 یکا تین فرمودند و قاضی خان بدخشی شاه غازیخان تبریزی و سید هاشم باره و خواج محمد رفیع بدخشی و حاج
 نیر محمد خان و دیگر جوانان قرار گرفت حضرت ظل الهی کور که سکه و جمیع امراد و سرداران را بخلع
 فاخره و رتب عراقی و عراق امتیاز بخشیده رخصت فرمودند و بعد از سرانجام جهام این فروری

بواسطه انکه در او در راه تعلیم و مالی میرفت چون این اخبار به گوش اشراف
 رسید فرمان بهم خان جهان
 حاکم اطلات یا او بران نمودند و نسبت به کرای ان شمر بصف خان

اثر تبارنج بستم محرم سنه خمس و ثمانین و تسعایه غمان مراجعت بدست فایده دولت سپرده
 غره صفر سال مذکور افتاب اقبال بدولت خاهاهای فتح پور یافت و بعد از نزول دارالحکومت
 فتح پور رویش منبیهان اخبار بعضی اشرف رسانیدند که خان جهان بعد از فتح کربهی چون بگذرد
 تمانده رسیده داود از تمانده برآمده در موضع اک محل در زمینی که یک طغشش بدریا و طرف دیگرش
 متصل کوه است کرد لشکر خود قلعه ساخته نشسته است و خان جهان باشکر منصور در برابر
 او فرود آمده سرکه قتال ببال کرم دارد و در یکی از روزها خواجه عبدالله که از بنا حضرت
 قطب الاولیا و خواجه ناصرالدین عبدالعزیز سره العزیز بود و در یک ملازمت درگاه معلا ام
 داشت با سواران خود از نوکران خود از مرچل خود برآمده بکنار خندق افغانان رسید و جمعی انبوه از
 افغانان بیرون بسته بخواجه در او ریخته آمد و خواهم تردد و مای مردانه نموده بر دست حق واصل
 گشت از شنیدن این اخبار و سختی آثار آتش غضب است استعال باینه فرمان بعیان
 بمظفر خان که در آن ولایت حاکم تنه و بهار بود و فرستادند که مجموع افواج منصوره که در آن
 جایگزین دارند بکنود همراه گرفته متوجه کوهک خان جهان شود و در ارتباط افغانان
 تساهی جمیع بپهور رسانند و بعد از چند روز عرض داشت خان جهان رسید مضمون آنکه
 روزی بعضی از افواج نصرت شعار را باشکر افغانان جنگ اتفاق افتاد
 و چون اقبال خداوند کار جهان باور و رفیق بهادران جان سپار
 بودند نیم فتح و فیروزی برارایت ایشان و زید و بعضی جوانان
 صاحب داعیه خان خانان نام سر دار فتح فوج مخالف
 را بفساد تمیغ بید ریغ از پای
 در آوردند و همدرین ایام خبر فتح کنور مانسنگه ملافا

بارانیکا و شکست یافتن آن ملعون بسمع مایون رسیدند که خارج کینور با
 بارانیکا چون رانایکا که سرد قمرهای مندوستان است و تمام اهل
 زمینند که از نسل نوشیروان عادل است که از پادشاهان عجم در مندیاوگا
 مانده است و بعد از فتح چتورکوستان مندو واره درآمده شهری گوکنده
 نام شمل رینازل و باغات طرح انداخته اوقات بیهوشی گذرانیده و گوکنده
 کنوین شکست بخالی گوکنده رسید که آریاها مندو واره را بدو خود خوانده با
 که سحر او دشت از آن بترسیدند از کلماتی بدیو که شتابانک خراب
 استقبال نموده کنوینان که با تعالی امراتویه معروف نموده متوجه نگاه
 گردید و بعد از تعاریب صحن دلاوران طینسان با دهر صحرای تندرزد
 و زمان دارو که مایه پرامند و یا قه قالی صعب تعالی و قنادر نظم مندرج
 موج اهلن شد از خون دروشتی سواروشتی لکرنه اصل با زمان سوار
 ووان شد بخون اندر جو مردان شناورید و ارجیوتان مرد و فوج متعصب مکدر
 کوشش نمودند و قریب یکصد پنجاه سوار جوار فوج بادشاهی از پای درآمدند
 بر پا بصد سوار فوج غنیمت بدار البوار رفتند از سر داران که ره را می شاه کوالا
 و پسرانش بر خیل از جانب مخالف برک اسفل سوختند و رانایکا داران و حیل
 نزد نمود که رحم نبر و نیره یا قه و بشت مبر که داده خواری عیان را از آن مهلکه برود
 برده دلاوران سپاه رزم خواه برسم تعاقب شناورید ارجیوتان بسیار از پای درآمدند
 و مان شکست بفتح و طهر اخلاص یا قه حقیقت را بدرگاه عزیمت داشت نمود و زود
 از تنگی بدیو که شتابانک گوکنده در آمد و در منازل رانایکا و ارگوت و محمد و دیگران
 شکست

الهی بر داخت و زانما گرنجته بعلل راجه جبال سامات محض است و چون مصموم ^ع بر بعض
 بعض اثر و سیدان حضرت اظهار نشاط و موده بحیث مان شکله و امر ^{فاخره} اخلع
 و اسپان اقای ز عربی دست ما دند ز کرا و ال نمان حسابان در مقابل
 داود سابقانده کور شد که خان جهان بعد فتح که می متوجه مانده شد داود
 از مانده برآمده در آگ محل نام جایی شکرگاه ساخته کرد خود را قلع ساخت و خان
 نیز در برابر غنیمت سر کر قه انتظار منظم خان لشکر بهار می و چون خبر مقابل
 بعض سید مبلغ پنج کاس و بیست و پنج دینار و کجی دست ما دند و علم
 شد که از کره کشتی بسیار بر بر غله و نمک بدو لشکر ارسال نمودند و سید ^{سید}
 خان را د که در آن ایام خبر فتح راجه مان شکله آورده بود پیش خان جهان دستاوه
 در مودند که انشا الله تعالی خبر فتح داود در اتم تو خواهی آورد و از برکت نفس
 ایشان شارایه در اندک مدت سر داود آورد و چنانچه غنیمت کور مشهود
 و درین ایام کجی نام زمین داری که در حوالی حاجی پور و پنه می بود و در سلاکت و لتحا
 انظام داشت و فنی که منظم خان ملک بک خان پنهان قه بود و ولایت نامه
 مانده جمعیت نموده بر بر و حست خان بهر شش یک دای که در تهاویه
 می بودند و حست خان با پیرو جنگ کرده بقبل رسیدند و در آن با
 خل غلبه شد و اهما مسدود گشت چون این خبر بعض شهر رسید در روز پنجشنبه
 حکم کرد سر موده در پنج کرده می منزل کردند و حکم با حضار شکر و سامان کشتی و توپها
 صادر شد و بهرین ^{مانع} سید ابد خان بطریق که بزبان الهام بیان که نشد بود
 از پیش خان جهان آن سر داود و افغان را در زیر رسم ستمه دولت انداخت

بیت نمی کس سوی طاعت رانی نامه بهر آمد اگر از بانی نامه حضرت لازم شد
 نعمت کبری تقدیر ساینده مرعوب بر موده در مستقر ملاقات سر کر قند بسید
 عبدالله خان حقیقتی را چنین تعزیر کرد که چون منظر خان بالیکر بهار و حاجی
 بنده با قریب پنج هزار سوار آمده بخان جهان ملحق شده در بازدم ششم منور کور تو
 معیون نموده در برابر بنیم درآمدند و داود با تقاضی بنید کرانی که بر عم او
 و دیگر سرداران افغان صفای سی کرده نخست بحسب اتفاق بی ربای صید خورده
 را توئی او را خور و سگست بعد از رانی اوج در هم آهسته و شکست فاحش را بعد
 افتاده داود در حیل معطل شده گرفتار گشت خان جهان سرور اجد ساخته روان
 درگاه ساخت و عنایت بشمار وکیل بسیار در تصرف آن حضرت دستقر خلافت
 آرام گرفته اهل استحقاق با نعام ز سرخ و در سعید در حضور لطف و مودت
 عبدالله خان با نعام زرو اسب خلعت نوازش یافت سلطان خواجه را
 خلف صدی خواجه دوست خاوند بود بهر حاجی قافله حج سرور ساخته مقدار شش
 روبه نقد و جنس خست قهر و متحج حرمین سر یصن حواله او نموده حکم و مودت که
 سر کس اراده زیارت حج داشته باشد حج راه بدست و غلظت کثیر با این دوست
 مایز گشتند چون ساله حضرت زیارت مقدوره خواجه معین الدین خشتی بنی
 میرنده از پنجه منوچه شده روح پخته پنجم ماه رجب سال مذکور با جمیع زوال اهل
 شد بعد از زیارت فرار قهر او ساکن با نعام ز سرخ و سعید بهر مودت
 ساختند و در پیش نه کور شد که راجه بان شک بر ایاکیکنا غایب آه و لایه
 متصرف شد و او کر خسته کوه سها بلند بردخت بناه برد و لشکر طهر از نجات

گویند که جای بودن او بود رفته قرار گرفتند در بنو لا بعض رسید که بواسطه سختی
راهها چون عله کمتر میر رسید عبرت تمام بحال سپاهی راه یافتند مان شکم
مردم را از غارت قمارج ولایت امانا منع آمد حضرت از تسمع این خبر و مان
باب طلب است که ما در مورد وند او بلارست میره خیده و زار خد مست خنوع ممنوع
بود بعد از خیده و زتیم معصوم بر تقیض است او کشید در مقام آن شدند چون مان شکم
رانا را راجه و باد شاه مانند آن بلکه بر می میدند رعایت خاطر او میکنند که لشکر و کبر
نجات قمارج رانا نصیرن سر می آیند و در نوزدهم ماه مذکور را با سپاهان از جمهر
کرده مشوجه ولایت رانا کردند و دیوان ساختن خواجه شاه منصوریه
خواجه شاه منصور نویسنده خوب شیرازی بود و در ابتدای حال ملازمش
رسیده مشرف شوخ خانه شد و در آن ایام مظفر خان استقلال تمام داشت و چون
جوهر فطرت در شاه منصور شاه به کرد و مهمات معاملات به پیچید او را و خد
و کابجای رسید که شاه منصور در درگاه نتوانست بود و در چون پور کعبه مستغنی خان
رجت در سلک نوکران او منتظم گشت بتدریج دیوان خان شد بعد از چند سال
بقریب بیستم ساری خان خانان ملازمت حضرت آمد و چون این خان و سجده و کاف
معلوم را علی عالم ارای گشت بعد از فوت خان خانان مان طلب خواجه شاه منصور
گشت او ملازمت رسیده مورد مرسم خد و نه شده منصب دیوانی کل سر و اید
باقت و چون سلطان خواجه را میر حاجی بغین سروده بودند و راه گویند که کجا
غریب بود و قطب الدین محمد خان و سیاح محمد خان اصفهان را با جمعی از امر او بودند که
مدرقه قاسم سلطان خواجه شده از گویند که مکرانند و درین مینج لایت را با کجا

غارت و تاراج نمایند و در سر جا که خبر را شنوند بر سر ورقه مار از روزگار
 او بپایان دهند و در وقت رخصت سلطان خواجہ حضرت بطریق محرمان سروا پیر
 کرده احرار است قدیم چند شایعیت او نمودند و غریب از حاضران نجاسته ضباب
 زبان بجا کشوند و چون آیات علیہ ریکہ مولی رسید پیش خبر آوردند کہ چون
 قطب الدین خان امر فریب کو کند رسیدند و ناگرتیہ کوستان آمد و در میان
 مطاع شرف و ریافت کہ قطب الدین خان راجہ بک بود پس در کو کند توقف نمایند
 و قطب خان دیگر امر همراه قاف تا اید ررقہ خود بجا صرہ اید قیام نمایند جمعی را همراه
 مافہ را بجا آمد و رسید و چون تسلیح خان بایر رسید راجہ بجا کر نیکیہ کوستان
 نواحی شاہ برد و در تاجانہ اید راجہ بکوت چند فرار مردن داد و مانده بودند و در خط انجم
 عام نیست نابود شدند و قطب خان و زدیگر تمویخ خان بخشی ابابا نصہ سور با قاف
 همراه ساخہ بجا آمد و در تاجانہ وقت شہاب الدین محمد خان شاہ فخر الدین
 و نقابت خان شاہ بلخ خان پسر شمس عبدالمطلب خان دیگر امرای حاکم برد
 مالوہ بکار مسیدند و خاطر اقدس انجام تہا نجات این لایت توجہ و مود
 اولافاضی خان بخشی را بمنصب نزاری امتیاز داد و با شریف خان انکہ و محامد خان
 و سبحان قلنجیان کہ تریب سوار و در قصبہ مولی کہ اشنہ اند و در کوستان
 ماریہ عبد الرحمن بیک بصر طلال الدین عبد الرحمن بک بود بک ابابا نصہ سور
 فرمودند و چون آیات علی باددی بک رسیدند داشت خواجہ از بندر صوبہ رسید
 بواسطہ عدم قون و کنیان جہاں معطل است حضرت علی مراد کہ از جوانان داندہ بود و شہ
 کہ قطب خان از اید راجہ بکوت بیاورد و ابروان ساختن جہاں فرستند بجای قطب خان

اصفهان برادران شکر باشد و درین جا قطب الدین خان راجه بنوید اسلار کوکند بملار
رسیده و شاه فخرالدین جلالت را در اودی پور راجه بنوید اسلار رسیده
و در سدکانی او دیور کذا شدند و ایامی که شاهی بنوید اسلار و دیگر پور
انجا وزمین داران اطراف بشرفستان بوسی اراکشت نشینها لایق که رانیده
مورد مرسم خسروا کشتند و هم در اینجا راجه تودرمل از ولایت بخاله آمد و بشرف
ملازمت ممتاز کشت و قریب با یضه بنجر میل از غلام بخاله با دیگر تحف نظر
اقدس در آورد و در منزل سیاح خان ملازمت کرده و حضرت صورت یافت
جبارت را روانه سازد و او با نقاش کلیان ای از و کنیا قول کرده جبارت را
ساخته بزودی رخت بنوار دودر مالوه بود که شرف ملازمت در یافت چون
اشرف از رعیت بهانجات ولایت را با جمعیت بهر سید زمین داران آن
تواری در سلاکت بکان انتظام یافتند سیر کنان و شکار کنان با بوه درآمدند که
تجایع سال نسبت به سیوم اطمینان ای سال روز سه شنبه دوم محرم
ستیمین و ثمانین و تسعایه بود درین ایام که سرکار مالوه معسکر اودی معلی بود و چون
راجه علیخان حاکم اسیر بابنور لوازم عبودیت بقدم رسانید رای کشور سابی
نیزه او کشت معضی برای کبار مثل شهاب الدین احمد خان قطب الدین احمد خان و شهاب
و شاه فخرالدین شاه بدیع خان پیر شش شاه مطلب خان توکات خان و دیگر
با کیر داران مالوه را بر سر ولایت اذین نمودند و حکم اشرف شد که شهاب خان
درین شکر برادر باشد و شهابزخان میر بخشی داغ رسان محله آن شکر اودی و امرا
اتمام نموده بزودی روانه سازد و در میان محبت تحقیق جمع و سرخام مهم

ولایت کجرات راجه تودرمل را یقین نمودند و در آن اثنا از جانب امیر
 ولسکری که باید بر تعیین نمودند خبر رسید که راجه زانید اس خنک کرده
 نمودند شرح این ماجرا آنکه درین ایام که محمد سلجغان موجب کمال از ایدرمراه
 اوزنابک متوجه درگاه معلی شد و اصفغان سپرداری آن لشکر قیام نمود و
 خبر رسید که راجه ایدر با جماعه از راجپوت که از خان ماناواره شده بودند و
 زمینداران آن نواحی با او را جمعیت کرده بده کردنی نهانه ایدر شسته اند و
 شجریان دارند اصفغان و میرزا محمد مقیم و تیمور بخشی و معصوم کبری منظر را در خان
 و خواجه ناصر الدین مجموع سیاه ککاشش نموده قریب با پنجاه کس را محاطت
 که اشتند و بقعه سیاه برداخته نیم شب وان شدند تا وقت صبح چهارم شهر محرم
 سن خمسین و نمانین و تسعایه معیت کرده راه رفته بودند که طرین بهم رسید و
 حریفشان با دست میرزا محمد مقیم که سردار ملول بود بقبل رسید اما شکست
 افتاده راجه زانید اس که نخته بدرفت و اولیا دولت بفتح و ویروزی اختصار
 چون این اخبار بعضی حضرت رسید موجب اطمینان گردید و درین مطاعه محتوی بر
 و نوارش از امر او سرداران آن لشکر شرف و رود یافت و چون طر خسرو جهانگیر
 از مهمات مالوه و قیصر ابوالایس بر بانیور و اغایت غنا غنیت کانیب
 منعطف گردانیدند و تمامی ساه بسیر و شکار پیچیده در روز یکشنبه بیست و دوم ماه
 شریفه کور محبوبه مستمر ایات جلال شدانی و میمنه استقبال استعجال نمود
 و غلظه دعا و ثواب کنان ملا را علی رسانیدند و بعد از سه ماه در ولایت کجرات
 فی النجلیه استوی از محمد در آمدن منظر حسین میرزا ابن ابی حمیس میرزا که دختر او ده میرزا

کامران باشد روداد و شرح این واقعه بر سبیل اجمال نیست که در زمانی که یار
جهان کشای در کرد قلع و صورت زول داشت کلنج یکم صید میرزا کامران
مسکو را بر ایتم حسین میرزا پسر خود سال خود منظر حسین میرزا را گرفته رفته بود و چنانچه
شرح این حکایت در داستان فتح احمد آباد مذکور شد در تبولا مهر علی نام مصدق
از نوکران بر ایتم حسین میرزا که کلنج یکم همراه از قلع صورت بدکن رفته بود
میرزا که در آن وقت بسن سارده سالگی رسیده بود ماده تنه فساد ساخته و
بیرون آورد و جمعی را و بانش و مردم سرجا بگرد و جمع آورده روی بغی و
غنا و ولایت کجرات نهادند درین وقت راجه تودرمل ضبط و تشخیص جمع
کجرات در پیش مشغول بود بسبب این تنه فساد در سر کوشه فتنه انگیزان سر برآورد
مقبور و آشوب عجیبی دست داد و وزیر خان که مالک کجرات بود اگر چه سه هزار
در کرد و پیش او بود اما در میان نوکران او مردم واقعه طلب بیار بودند بنابر
وزیر خان و آنحضرت داده شرح حادثه را نوشته نزد راجه تودرمل فرستاد
و پیش از آنکه راجه کوکام مدد برسد باز بهادر پسر شریف خان در بر کینه زید
منظر حسین میرزا خاک کرده شکست یافت و میرزا کنایات قدس
انجا بوده متوجه احمد آباد گشت درین اثنا راجه تودرمل از بنین با جمعه آمده و با
مساجد چون خرمین راجه شینندار کنار احمد آباد بر غایت کجانب و لقم
روا شدند راجه و وزیر خان تعاقب کرده در نوامی و قلع بنجا حاضر شدند
و هر معصب انفاق قناد و اولیای و لیس و میر و زنی اختصار منافع بنجا
منظم شدند و خود را کجانب چون نه گشتند بعد از فتح راجه تودرمل متوجه درگاه

و چون خبر رفتن راجه منظم حسین میرزا رسید مراجعت نموده باز بر سر احمد آباد
 وزیرخان سماحیه کرداگر جمعیت زیرخان بسیار بود اما از نا اعتمادی که بر
 مردم خود داشت بفرست منحصن شد و عمر علی وکیل میرزا که مایه ساد بود
 بر دیوار قلعه که است قصد آمدن داشت که بناگاه تعلی از تلعه مهر علی رسید
 او را بقل رسانید چون مهر علی از میان دست منظم حسین میرزا راه کریمش گرفته بجا
 سلطان پور بندر بار رفت و آن فتنه و آشوب زبودی و شست گردید
 اما چون فتنه را به پایسر و بر بان پور در اوار و مشین کردی که بحکم
 شهاب خان و دیگر امرا داده نزار سوار بر سر ولایت اسیر و بر بان پور بعین شد
 و چون جمعیت کراجه علیخان حاکم آن جایی رسید در قلعه اسیر خریدم دم در
 بان لایت در آن جایجا که عنان اقتدار باز نکشیدند و تفرقه تمام بولایت
 راه یافت راجه علیخان از راه غر و انکار در آن امر را و سید بطریم خوش
 وارد او که پیشکش لایق از رسم میلان نامی مسحوکسان اعتباری خود بد رکاه
 دست درین اثنا قطب الدینخان حبیب توری در بروج و بروده در جاکیر با
 او از رکذ منظم حسین میرزا روی داده بود از امر جدا شده بند و او سلطان پور
 و این جهت متوری در تشخیص مهم اسیر بر بان پور ظاهر شد بنابران شهاب خان
 امر او سید درخواست تقصیرات راجه علیخان شده شبکشمای لایق تحفه و هدیه
 او را بد رکاه و ستاده از ولایت اسیر مراجعت نموده بجاکیر ناخج و دوار گرد
 و در همین ایام حکیم عین الملک که بر سالنتش عادل خان حاکم بجا پور دکن قدیم
 آمد و میلان نامی و سبکبها کرامی نظر اشرف در آورد و در غایت مکتب نامی

زیارت مراد حضرت اجمیر چون حضرت مرسان زیارت مراد فایض الانوار
معین الدین چشتی الترمذی منووده بودند و ماه حیب که عمر حسن حضرت خواجہ معین
است قریب پید متوجه خط اجمیر گردیدند و در منزل تقوده سیاه میسر تو را
که از اکابر سادات شیراز است سالها بدروا عالم و در صحت لاطین کجرات مغیر
مغیر بودند و در جلدی که از کجرات بعد از فتح مغیر از منظم حسین دانه درگاه شده
امده بشرفستان بوش مشرف شدند و از آنجا کوچ کوچ متوجه اجمیر شدند و چون
رسیدند لوازم زیارت بیدیم رسانیده قمر اوسا کین آن بقعه را از انعام
بهره نمیدادند در کتف غایت اقبال مراجع مرموده چون بلوچی انبر سر سید
در موضع موله ان اعمال قصیده نبر سر بنامی قلعه و شکر مودند و دیوانی
قلعه در دیوانی باغ را با مرآتیم مرموده در تمام عمارت تا کین مودند و در
میت و عمارتی که در سالها تمام آن تعمیر مودند ساخته بعد از آن حکم اشرف نفاذ
یادت که از تمام پکنات آن صوبه عایا و اصناف محتره در آن حاصل آباد
گردانند چون این بنیاد قدیم تعلق را بایون کردن است این شهر را بنام بسج
که منو نام دارد و آن شایسته و بهیم است و شعر فارسی بسج کوید و بسجی تخلص
بنو نکر موسوم گردانیدند و در ظاهر شدن دو دریا درین ایام در وقت شام
طرح مشرب و یال شمال دو دریا بروی آسمان ظاهر شد و حسب حکم اهل تخم
آمدند و ای ای ایشان بر آن در گرفت که مایشان در ولایت ایشان نشاند و شان نخوا
بود و غالب ایشان در خراسان و عراق ظاهر شد اتفاقا رحمت حق بپوشن
حضرت شاه شماره سیاه خبث گانی حضرت شاه طهماسب بنی صفوی را بدین

اسماعیل سرافراست و نفع بجای پسرستان و بر بدن روز و به کمی بود و وظایف
 شد که این ستاره تعلق بشاه اسماعیل دارد و در یک نیم سال قریب به پنج
 و پانزده وعده غم زاده و خوش اقام خود را در برج شهادت رسانند
 به بهشت و تساد و خود هم در همان ایام غضب الهی گرفتار شده و آن سید
 او را زود گرفت و در همان شب که او مرد روز دایه غایت شده و چون حضرت
 بنار تول رسیدند و بمقتضای منعمون بیت کران ملک نهانی نیز خواستی
 که ایان اتواضع کن شامی به بلاقات حضرت شیخ نظام مارنولی که از
 شیخ وقت بود رفته و درویشان انجاریا با نعام و الطاف خشنود و با نفع
 سماع منعقد شد و صومیان شیخ و جد و مال کردند و از انجا متوجه دارالملک
 شده مقام حوض خاص مضرب خیام بر دقات کردند و آن اساس گردید و آن حضرت
 بزار فایض الانوار حضرت حنیف شامی والد بزرگوار خود رفته شرایط زیارت
 رسانیدند و از انجا زیارت مشایخ کرام که در دلی اسوده اند رفته و مستحقان
 را که در آن ماکن بودند بدن درم و دنیا را خوشدل گردانیدند و از انجا بسرای مادی
 منزل نمودند و در سرای مذکور حاجی حبیب الله بدو خوابی مستح الله از ولایت
 و نمک آمده و نایب امتعه و انمشه و اسباب ان ولایت از نظر اشرف گردانید
 از آن منزل کوچ کرده راه بر کیهانم نهضت نمودند و روزی که بر کیهانم مخیم گردید
 ماه و جلال گردید و عرضه داشت شریک بدرگاه رسید که منظم حسین میرزا انجا
 وار کرده میردت راجه علیخان حاکم اسیر و ربانپور و اگر رفته مقتید دارد و چون مضمون
 عرضه داشت بعضی رسید و مان نام راجه علیخان مصحوب مقصود جوهری سرتی

نفاذ یافت که منظم حسین میرزا همراه سپه خود بدرگاه دست در میرزا علی اکبر شهبه مولود نامه آنحضرت را بخط قاضی غیاث الدین جامی که از افاضل و بود و در خدمت حبیبش آسانی سالها که رانیده بود رسانید در آن مولود نامه مرسوم بود که در شب تولد آنحضرت حبیبش آسانی در عالم خواب مشاهده نمودند که از دوتعالی ایشانرا و زندی سعادت مند گرفتار مرده و ایشان آن کوهر را نمایان جلالت الدین محمد آسب تمام نهادند آنحضرت میرزا علی اکبر را بجایزه و صلیه اب مولود نامه مستمول عواطف سیار پنج بادشاهانه گردانیده برکنه مدینه را با نعام و شفقت و مودت و تبارخ دویم ماه دی حجه سنه خمس و ثمانین و تسهائیه بدین حضرت بیهوشی رخ وید شکر کنج نزول اجلال و مودت و بلوازم طواف استماع نموده قهر او اهل استحقاق را از خیرات بهره مند گردانیدند که در قیام حبیب استعلا هیام اسطی اندای این سال نور حبیب سیریدیم محرم سیم و ثمانین و تسهائیه بود و اندای این سال کوح بر کوح متوجه دارا خلا و اگره شدند و در نوامی نند نه رتبا سکا قرغه خیال کرده بامرو سپاه میان حکم و مودت که از اطراف شکاری می در میان سیم جمع آوردند و در عرض چهار روز شکاری بی حساب و بشمار کرد و در کاه کله پیش انداختند و یکسان سید که قرغه مرد و طرف هم رسیده کاه بجا مانی بران حضرت و ارد شد و جذبه قوی هم رسید آن منظم تخلصات ذاتی و معانی و مجموعه کمال است جنونی کلی را محبتان حالی روی داد که از آن عبارتست تغییر نمودن کرد درین باب مردم سخنان گفتند که روی را همانا که آن بر کنده حق را با بر جالب اتفاق محبت داده و در خاطر بعضی خیال رسید که بی زمان صحرای صحرای صحرای

بپایان نامون روز و زبان بی زبانی گفت انداخته کفنی بود بیت ای خوش
 جذبه که ناکاه رسیده و اکثری بر دل آگاه رسیده در همان وقت که بجا آید
 حکم شد که شکار غریب و شکار بهار که جمع آورده اند بکند و در بای در
 که فیض الهی رسیده بود و بسیار بقدر تحشش کردند و حکم شد که در آن مقام عمارت
 طرح انداخته باغی بسازند و موسی سر مبارک را قهر کردند و اکثر مقرران با مقت و عفت
 نمودند و نگاه از آن منار مبارک کوچ و مود و اند و در نواحی قصبه به خرامن حضرت
 مریم مکانی رسید که از دار الخلاء و غارم شده بودند و موجب احتیاج و استیاضه
 فیض مازگردید حکم شد شانه سلیم با استقبال روند و خود نیز سعادت منقلب
 روان شدند و بعد از ادراک خدمت تقدیم شایسته و عظیم و احترام ببارگاه پادشاه
 بنه آمدند و حکومت نیجا باریعید خان بقویض جانب دار الخلاء کرده است و با
 با وضند و در روز شبیه سوم جادی الثانی نیت و نماندن و تسبیح و ترقی سل
 بیت و جهایم الهی در قصبه خضر آباد بکشتی در آمده متوجه دار الخلاء مجتهد و اگر گشتند
 بیت بکشتی در آمده ملک و دین به که دیدار است در بای کشتی نشین و بحسب احکام
 معنی از راه خلی روان شد و بیت و نهم ماه مذکور طاهر بلده دلی از نگاه شتیه کار
 و چون ششم ماه رجب ایام عرس خواجه معین الدین بستی قدس سره بود غرض زیارت
 اجمیر و مود و غره ماه رجب که روز عرس خواجه بود باستان سدره اشیا در
 آمدند و از روی حضور و شوق زیارت نموده بقرا و مساکین آن بقعه را با تمام
 خوشدل گردانیدند و روز دیگر همان سرعت متوجه دار الخلاء مجتهد شد هر روز بنجاه
 ملی نموده و در آخر روز نهم ماه مذکور دار السلطه مجتهد و رشک نشینان را رم کرد و در

اوقات را در منزلی که غیاوت خانه موسوم بود و صبحی که ملا و مشایخ و صلحا
میکنند آیند و مرکب را از مرآسمان پادشاهی بر او ساخته شهباهم جوهرات
احیای منو و درینو لا حوضی را که بیت کرد بیت کرد و آن سه کرد و درین
دولتخانه مستح بود ساخته بودند از زر سنج و سعید و سیاه بر کرده نذر کردند
که مجموع این زر را در انعام بخشش صفت بر مایند هر روز با برادر قمر و ملا و مشایخ
ازین زر انعام میکردند و این زر که مبلغ بیت کرد و تنگ بود در دست چهار سال
تمام شد و مدیرین سال معصوم خان که میرزا حکیم که جوان مردانه بود و بحسب تعید
از میرزا رنجیده بدو نگاه آمد و حضرت او را منصب پادشاهی بر او بخشیدند و در
ولایت بهار جاگیر داده رخصت کردند او جوان بخاروت با کالاهار که از
امرای کبار فاعله بود و شیاعت شهنشاه داشت خاک کرده غالب گشت
و چند زخم بدو رسید و حضرت از شنیدن این خبر در غایت با این غلبت
مرحمت فرموده منصب ثاری قیام بخشیدند و هم در ماه شوال سال مذکور مولانا
را دیوان صوبه بهار و حاجی پور و برکوتم را بخشی ملا محمدی را این و شمشیر خارا
صاحب اهتمام فاعله بخار و موده رخصت فرمودند و بعد از ماه مقصود جوهری پیش
راجه علیخان حاکم اسیر بهار پور بطلب سیر از مطهر حسین قده بود با پیشکشهای
علیخان میرزا را آورده در نظر اشرف که زاینده ذکر دست دادن بعضی امرا بولان
را ناکیا چون همیشه خاطر خیرایشان بران مصروف است که ساحت دولت
مندوستان از غبار تنه و ماسد ارباب کم و مضلان مصعاکر دوش بهار میرزا
را با بعضی امرا مثل قاضی خان حبشی شریف خان انکه و سید قاسم و سید حاتم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

و بنواخواهان باج گذارین و دومان ریح الارکان منتظم بوده در آن ایام که موکب جهانگیر
بعد از طواف مناجات و غیره زیارت مرقد بندگی حضرت شیخ در پیشگاه رتبه الله
بطرف بنجاب حضرت در موده بود و عاشقی را که از بند قیدی آن حضرت است
باقاضی صد الدین کشمیری کشمیر در ستاده بودند و علی خان کاکم کشمیر بوزیر ضیاء
و مسموم خدمتایم نمود و ناچار حسن اخلاص اعتقاد طاهر گردانیده و شکست
ان لایت از زعفران و مشک و قطران و شالها و دیگر اجناس نفیسه داده
بصحبت کیل خود و محمد قاسم همراه مولانا عاشقی و قاضی صد الدین مستیاد
بود و جماعت کوره درین ایام بدرگاه حشایق بنابه رسیده که معیت حسن اخلاص و دولخوا
علیخان کور را بنوعی که دیده و دانست بودند و خاطرشان حضرت نموده و شکست
برایای کشمیر بعضی از حیا نیکو رسانیده و در بنو لا کما مظهر حسین میرزا که
جوهری از پیش از این در ده بود و بشیوه بلرجم خسته و نه سر بلند ساخته و قید
بر آورده و حکمت و علم علی را همراه الپجیان و دل خان دکنی به بیجا پور بر ستاد
و درین ایام محنت و محام بر نطق ام که شوهر خواهر میرزا شایر و والی بدخشان است
بر سر در پیش میرزا شاه رخ بدرگاه سلاطین بنابه آمد و اسپان
بدخشی ترا دو لغت با ایدار و قطارهای شتر بردماید و شکست که رسانیده و غایبات
خبر وانه نباهی گشت و چون حضرت سلیقه ای رسان در ماه مولود حضرت خدیجه
سلی الله علیه سلم مجلس عزت ترتیب دادند و در روز دوازدهم ربیع الاول
این سال نیز مجلس عالی منعقد گردید و سادات و علمای شیخ و امر حاضران
عام در داده سمره کشیدند و مجلس از اهل شهر مانند که در آن روز که از خوان

بهره مند گشت چون عرض رسید بود که حضرت صحنی بنیاده علی اکبر علیه السلام
 همیشه خطایب میکردند و ملکای عباسی نیز احیای این سنت را میسر نداشتند و خوش
 خطی میخواندند و بعد از ملکای عباسی سلاطین و زکاتین مثل صاحبقرانی و غیر
 و نیز از انجمن کجاست متابعت حضرت خیر البشر و خلفاء و پیغمبر حسن و حسین علیهما السلام
 رای صواب گای متقاضی آن کردید که در یکی از جماعات بسیره طعنا و آیه هر اعلی
 در سور جمعه سرده ماه جمادی الاول سال هجرت پنجم در مسجد جامع دارالخلافه مجتبی
 شریف شهره منبر هفاده لسان عجاز باین بادی این کلمات خطبه کشاد که نظم
 خداوندی که ما را خستری اوید و دل دانا و بازوی قوی دادید بعد از داد ما را اینهمون
 بجز عدل از خیال ما بیرون کردید و دو صومعه شریف در مدینه برتره تعالی شانه الله
 بهین آیات بلاغت آیات که مشتمل بر حمد و ثناء و محتوی بر شکر و الای تعالی
 و ترغیب بعد از داد و اختصار سرموده فاتحه خواندند و از منبر فرود آمده و مار
 داد اگر دند و چون عبداللہ خان اوزرکاب بادشاه ماورالنهر همیشه ساسه ضیاء
 دوستی و کجیستی بود ایلچیان بد برگاه سلاطین بنیاده میفرستادند و باین جهت
 شهر بار جهان میرزا مولاد را با خواجه خطیب نام جوانی که از آدمی زاد های بخارا بود
 با ایلچی گری تعیین سرمودند و مکتوبی مشتمل بر بیست و هفت دست و محتوی بنای
 روابط اختصاصی بکجهت ارسال است ختم کلام باین بیت در مودت
 جو ما و دوستیم با یکدیگر بود بحسب بر این از شور و شرف و درین بام رخ کام
 روزی بحضور فضات عظام سیده مختلفه در میان آمد و سخن در آن باب طعنا
 رسید بقبل و طالع انجامید سخن درین بود که اطلال لغوا و اجتهاد و مجتهد چو

میتوان نمود و کرامتها میتوان گفت و مولای عبدالمعز دوم الملک سلطان بود
که اعلم علمای هند و عثمان بود و شیخ عبدالبنی که صدر الصدور ملک هند و عثمان
بود و قاضی خان مدنی که در علم کلام و حکمت امتیاز داشت و حقایق ناب و شیخ مبارک
که در علوم معقول و منقول سرآمد علمای وقت است و قاضی طلال الدین موهبتی
در جهان معنی نکرده نوشته و بران مهربانی خود کرده بنظر اشرف در آورده و
تذکره نیست که مقصود از تشیید مانی و تمهید این معانی آنکه چون هند و عثمان
من الحمدان بیا من صدر السلطان مرکز امن و امان و دایره عدل و احسان شده
طوایف نام از خواص و عوام خصوصاً علمای سرفران شعار و فضلا و قایم آنرا که
نایدان بدیه نجات و سالکان مسالک او تو العلم درجات اند از عرب و عجم
روی بین دیار پهناده و توطن اختیار نموده جمیع علمای محوم که جامع دروغ
و اصول و مادی معقول و منقول اند و بدین دیانت و صدق و صیانت اوصاف
دارند بعد از تدوین و تأمل کافی در عوام منصفانی آیه کریمه طبع الله الطیر
و قوله الامر منکم و احادیث صحیح ان احب الناس الی الله یوم اقامه نام عادل
من طایفه ای میر قحطاطعی من جمیع الامیر مقتصد و صافی و عدل سابقه خیر مرعوف
ستین سال قیام لیا لیسما و صیام خسار و غیر ذلک من التوا به المعطله الله
الاندر فراداده حکم نموده که مرتبه سلطان عادل عند الله زیاده از مرتبه مجتهد است
و حضرت سلطان الاسلام و کعب الانام امیر المؤمنین طس الله عن العالمین بفتح
جلال الدین کبر بادشاه غازی خلد الله ملک ابد و علم با کدانه نابرابر
مسایل دین که من المجتهدین مختلف میباشد نپذیرفت و مکر صایب خود یکجا بست

از اختلاف بجهت تسهیل نیست بنی آدم و مصلحت انتظام عالم اختیار نموده بآن جانب حکم فریاد علییه میشود و اتباع ان بر عموم برایا و کافه آنان لازم نمیشود و ایضا اگر بموجب رای صواب نمای خود حکمی از احکام قرار دهد که مخالف نص نباشد و سبب برقیه علانیه بوده باشد عمل بران نمودن بر همه کس لازم و میثم و مخالفت آن موجب ان سخطه اخروی و خسران دینی و دنیوی است این سطور صدق و فور بسته الله انهارا و حق الاسلام بحصر علماء دین و فقهاء مهتدین تحسیر یافت

و کان ذلک فی شهر رجب سنه ست و ثمانین و تسع مایه و چون

هر سال التزام زیارت مزار قابض الانوار اجبیه نهفت فرمودند

بشش نهاد و خاطره و جهاکمیر بود در شانزدهم ماه رجب

از دار الحلافت فتح پور بجانب اجبیه نهفت فرمودند

و از آنجا منزل بمنزل شکارکنان و مید انگنان در روز جمعه

۴۴۵

۲۴ ماه شعبان بمزار مورد الانوار در آمده بشرایط طواف قیام نمودند و در همین ایام ترسون محمد خان حاکم نین از کجرات رسید

بملازمت نمود ریایات عالیات براه پرکنه ساینه که ملک است
 شکارکنان مستقر سر خلافت مراجعت کرده درین سفر
 فرمودند که بارگاه طولانی که محرابهای داشت ترتیب
 داده و مسجد نام کرده در یک طرف دولت خانه برپا میگرد
 و پنج وقت نماز را با جماعت انجام داد میفرمودند و در ۱۲ ماه
 شوال دارالسر در پنج پور محل سر اوقی بسلا کشت
 و معتبر سعادت که خطاب شرف خانه دارد و بر سالت
 نزد نظام الملک دکنی رفته بود با ابرجیان دکنی و پیشکشهای
 نفس آمد بعتب بوسی سراسر از
 گردید و فیضان کو بهیگر که همراه آورده بود بنظر در آورد

چون جوابی نداشت آن مجلس را بالا یعنی دفع کرد بعد از آن مجلس شیخ را بر ما
 و ستاده معیت رسانند بعد از دو سه روز ششی شیخ عبدالباقی آمده دیدند چون
 مخدوم الملک را بلاهور آورده و من کردند مولانا الهاد و سلطان بوی که شاکر شده
 مخدوم بود و قاضی اعظم شد که تقصیر اموال مخدوم الملک کرده بخیر انخلا و محتویر
 رساند چون در مقام تقصیر شد نه طوماری بطریق بازوبند که شیخ نظام وکیل او
 در بازوی خود بست بود نظام شد موافق طومار دوازده من طلا بوزن هفت خشت
 بموجب وصیت او در پهلوی مخدوم دفع کرده بودند و صورت قبر نموده بودند
 چند عدد اشرفی که زر و نیار می گشتند نظام شد و زر و دنیا ز رست که عیار او
 بانی است برآمد سوای این مبلغ که ور رویه که در خانه او بود مع اسباب بسیار
 خاصه و اصل شد و در جمیع مسیت و چهارم شهر شعبان برابر فایض الانوار رسید
 درین ایام رسم محمدخان ماکم بن کجرات آمده ملازمت نمود و حضرت را به کینه
 سامبر که نکسار است مراجعت کرده و نمودند که با کلاه طولانی پاک جانی که محرمان
 داشت زریب داده بطرف بلایتاده کرده و ملکه بجاعت میکشیدند و در
 یکم شهر شوال معجوب آمده مهر سعادت که خطاب پیشرو خانی دارد که بر سبالت
 پیش نظام الملک کنه و رقبه با پجیان مشکبها و ویلان خج با آن ملازمت نمود
 و قانع سال سیت ششم اطمینان است ای سال و در شب نیمه صفر سیت ششم
 و تسعایه بود درین سال حکم اشرف اقدس نافذ شد که از ممالک محمد و سر
 ر بطرف شبه و در تاجیکان این امر در این مصلح صد و ریاضت پوشیده مانده که هیچ باو
 این همه محصول را که برابر حاصل ملک ایران است نه بخشیده هم درین سال محمد معصوم

در قانع سال ششم
 در قانع سال ششم

و لدین الدین نصیر خان فرخزادی که در خود موضوعی است من اعمال بهرات حکمت
جوینور داشتند بر گاه آمده بار حضرت جوینور بایست و ملا محمد زیدی که بصل
ان صوبه با قضی القضا فی انجا مقرر گشت و حکومت حضرت را محبت بیجا
و میر بعلیق مقرر شد و بسا غلبه حضرت در کار حادثه و لایست بخاله
چون منظر خان بخاله رسید شروع در فصل مهمات کرد و بنیاد سحتی کرده
مردم هر حد بخاله را زبان بخانین کرد و جا که اکثری از خونین امری بخاله را
تغیر داد و طلب داغ و باز بایست محاسبات سابق کهنه در میان آورد و بطنش
مشو در جهان سحت گیر که سحت گیری بود سحت میرزا به اسان کداری و
میکنند از به که اسان بود مرد اسان کداری به بابای قاشان ساری را
و خوانین بخاله مر خبه میا بود و ملا میست کردند درجه قبول نیایت که جا که مردم
بخال خود که ارد و طلب داغ نماید صورت نیست و جا که بر که به طبعی من اعمال
سرکار او و بیه که جا که خالین خان بود از خریف از درگاه حلیان سپاه جا که بر شاه
خال الدین حسین مقرر گشت چون خالین خان مبلغی از خریف آید و مقصود
بود منظر خان خالین خان را تن تحصیل دار کرد که مبالغت تمام باز بایست
و زمانی دیگر با ستم منظر خان صادر شد که چون و شش کلو که کرد و می که بر
محاسب خود در باب ناکته کر خیه کابل بنش میرزا ملکیم رفته و انجاره نامیده
بخانین هندوستان اجبت کرده بصوبه بخاله خود را رسانید منظر خان
بی تا مل او را کردن و انواع درشتی به بابای قاشان انمغی به هم خورده قرار
حرام کلی داده با جمعی افسان کرده سرهای خود را تراشید طایفه بود

خطبه باسم میرزا حکیم خوانند و سکیم زدند بحسبیت او و تسادند و چون کوس
یاغی کری زدند و حرام نمکے بنیاد کردند از آب ککاک از تانده که نشسته
شهر کو زبان سلف لکهنوتی مشهور است جای کر قبه بنیادت و مساد کردند
منطقه خان نیز شش هزار جمع کرده حکیم ابو القم و رای تپو اسس اسر دار کرده در بار
آن جامع ککاک آب ککاک و تساد و چون انحراف مزاج بابا قافشال از چاه
اخلاص برون رفت و حقیقت بعرض اشرف رسید و مان باسم منطقه خان صادر
که طایفه قافشال از زبده کافران قدیم انحضرت اند ککلی مکیک وافع نشد و است که انبیا
رنجانید باید که ایشان را بغایت و استالت بادشاهانه امیدوار است احکم جان
ایشان صورت دید درین وقت که منطقه خان و برو قافشالان در ککاک
نشسته بود و متعاقب داشت و مان سید بابی قافشال و سایر بغی و عصیان
در مقام اطاعت شده منطقه خان رضوی و سید ابو اسحاق و لید میر و مع رای تپو
را مع و مان آن وی بککاک و تسادند که بابا قافشال عمدت بیان کرده
جمع سازند بابای قافشال مر سه را کر قبه مقیه و محبوب ساخت نام معولی و بی حیا
که درین مدت در خاطر داشت طاهر ساخت روز بروز بار بار محاربه بنسبت کرد
کرد و درین ایام ملاطیب و رای کو تم بخش و شمشیر خان خواجہ سرا و مجد الدین را که بر
هبار نقس کرده بودند بصوبه ببار رسیدند این چاه نیز خوانین معساله پیش گرفته
سنت منطقه خان عمل کرده جاگیر معصوم کابلی که به عامی کابلی لقب شده با تان
عرب با درو خواجہ سعید خسته خود را حرام ککی و یاغی کری قرار دادند و قصد بککاک
و ان چاه کردند و مسلم نسی و مساد در بهار را و خسته ملاطیب و ان چاه دار نمود

انچه دهمشت از احوال انتقال سراج رفته رای بر کونم با جمعی اتفاق گردید
که بعرب بهادر دست بردی نمایند عرب بهادر پیش دستی کرده خود را با
بر کونم رسانیده رای بر کونم خود را به کشتی در کنار آب جوسه رسانید که از آب
بگذرد و عرب بهادر او را در کشتی بغل رسانید چون بغی بابائی فاشال عامی کلبی
و او را کلبی است آن بخانه را رهبر کردند که مدد معاول ایشان باشد از بهار توج
بخانه شد چون بر کینه کما کام که بجا کینه محمده بودی مهر است رسید بان محمد
به سودی متناعبت او کرده عامی همراه شد از جمله باغیان کشت متوجه
دفع مطهر خان جانب بر کینه تانده شدند در کنار آب کانی که کانت چهار کرد
تانده عامی کلبی و جان محمد به سودی و جمعی از قاشالان و خالد بن خان کجا
شد و چند روز و بروی مطهر خان در کنار کاتی که کانت توقف کردند و چون
نوبت تفکک میشد بهتر و بر وحید که بود از آب کانی که کانت و معاول
چند که شتند مطهر خان به سر باغیان متوجه شد و وزیر جمیل التماس کرد من
علاج این حاجت بکشم شما بقله متوجه شو مطهر خان خواجه شمس الدین جوینی و
محمد شجاع را در خان عالم و مطلب یک سمرقند به وزیر جمیل همراه کرده بقول
محل او همراه کرده خود متوجه تانده شد و خواجه شمس الدین محمد شجاع و
مردول بودند در مخلو با قاده مطلب یک باره یاره شد و خواجه شمس الدین جوینی
و محمد شجاع مرد و اسیر و شکست شدند و وزیر جمیل را ایشان قول کرده بدین
لمحی کشت بعد از آن مطهر خان عهد و سوگند کردند که اینچو خشم سپاهی کرسی
بدید و خود کوچ و متعلقان به بندر سنار کام رفته متوجه مکه مبارک شود و بدین

دولت مایه کرد و چون منظر خان بجهت وسوگند ایشان در قیقه شد نقص عهد کرد
 شهر تابد و آتاج کرد و وقت تابد و در آمده روز چهارشنبه سوری منظر خان را
 مقید کردند و شب جمعه دویم شهر صبح الاول سپهر روشن بکایت تحرک کردند
 که بخون بیدر خود منظر خان را کردند و دو بعد از آن میرزا شرف الدین حسین را سرور
 کرده تاسی نزار سوار جمعیت باغبان شده بود متوجه صوبه ببار شدند چون این خیابان
 بر عرض شرف سید راجه تودرمل و صادق خان فرسهم محمد خان و شیخ وید و بالغ خان
 حبشی کجراتی و باقر و طبیب پسران طاهر خان سردار حب و تیمور به خشی دیگر امر اجتمع
 بنگاه تعیین شدند و سرمان دیگر باسم محمد علیخان و سماک خان معصوم و بخودی صا
 شد که در دمع اینجا نهایت اتهام بجای آورند این شکر در راه بود که شایانم خان
 نواحی حاجی بوسید به اقبال ساینده چون راجه بکونور رسید معصوم و بخودی
 سه نزار سوار محله نمود و در مجلس سخنانی که از آن حرم نام معصوم باشد بی خشی یا
 بزبان او جاری شده سه مرچ بدست نیک و پلیدی در سخن آید اثر آن بدست
 جیسو کسیر و دهر حجی تنگ آب روان کیر دار و بوی و رنگ
 و راجه تودرمل از روی کار دانی و معالیه نمی بداند که رانده درستی استمال معصوم
 جو بونوری بخودی کوشش میکرد چون راجه تودرمل با عساکر نصرت مانژونیکر رسید
 باغبان بازده نزار سوار جمعیت تمام متعارف عساکر نصرت مانژونیکر شدند و راجه
 تودرمل تسلیم خام بر کرد و تسلیمونیکر ساخت که تمامی شکر در آن قلع باشند درین محل
 نواحی حسین الدین و والی و حکیم ابوالفتح و میراد هم دیوان رای پیرداس و جعفر پیر
 سر کلام بکله که میسر شد که از انجا برآمده با نواحی قاهره گشتند چون لکس و مری

نقصیه مکرر رسید عامی کابلی و قاشالان و میرزا شرف الدین حسین و له جو
معین که از بنا بر خواجہ حار است باسی نزار سوار و با یصد بنجر میل و ششها
تو نمانده است مقابل دولتمآنان آمده و راجه تو در مل سبب اعتمادی که بر سپاه
داشت خباک را مناسب نمید و در قلعه حصن به بر دو قلعه قدیم قلعه بکر
ساحه شست چون آن خبر بعضی زندگان حضرت رسید و دفعه اول زمین این
کهنوار با بچو کی دستاورد یک کاک و پیچو شیار الله مدد خرج بن
مرد و فی اثر دستاورد بعد از چند روز یک کاک رو به دیگر بدست در میان
آباد روان کردند و دفعه سوم مصحوب شریف تندی چو کی نویس کرد و به
و بدست نیه و اب تراج تو در مل دستاورد و در هنگام محاصره هما چون طبع
و ملی و رخا و دیوانه از شکر طهر اثر روان شده بگرام خواران ملحق شدند
چهار ماه و دولتمآنان ابا جامع حرام خواران مقتدا بود بعضی منیداران ان لوا
محبت و تلخواهی حضرت علیه السلام راه آمد و شغل راه بر لشکر میافان
بستیمد عشرت تمام در میان ایشان بهر سینه بابای قاشال در مله
بود و بهار شده شرف یک شد و جبار بردی له مخون خان قاشال که رکن اعظم
مخاویل بود بواسطه خبر ضعف بابای قاشال اوده قتل نموده نمود و عامی را بر
تاب تعامت نمانده بود و بجانب بهار رفت و محب در راه المعیار کرده متوجه
بنه نشد که بنه را مقرف خود در آورد خن از انجا بود مقرف که دو بهار خان چاق
خیل با دوشای تحضرت در مقام دفع اعدا استقامت نمود و راجه تو در مل
دو دولتمآنان معصوم و مخونوی جمعی دیگر را بکوبک بنه دستاورد و رسیدن آنها

عرب بهادر ترک محامره نموده خود را بجانب کجیتی که از زمینداران عهد ان دولت
 کشید راجه و صادق خان محب خان و ترسون خان و دیگر اعیان را بر سر کجا متوجه بهار شد
 و او ششخون آورده بحسب اتفاق به منزل صادق خان بحیت تا گریست و او را
 دولت سلیمه الهی آمد از غریب واقعات آنکه در همین ایام مرمان بطلب شجاعت
 حاکم مالوه مصحوب بس نواحی دست آمدند و او با بیرون دست ام خان از ساریک
 رانده غریت درگاه داشت که نوکران او را موسی غنی گری در سرقاده سکا
 باقیام خان سپاه قبول در آوردند و کسر سبطی کر بحیت بعد رسیدن خبر
 شریف خان آنکه را بکومت مالوه دست آمده مرزندان ضعیف و کثیر پس ماند
 شجاعت خان اطاعت شد و چون مهم بخانه باطنی شد بود و خان اعظم را که
 مدت در گذشته اگر فرمودی بود مورد مرسم خسروانه ساخته بخرار سوار عمر
 کرده بکومت ولایت بهار دست اند و بحیث یادتی احتیاط شهباز خان
 که بنور که بدع رانما اشتغال داشت و زدکای ساینده بود که رانما از ان
 اخراج نماید طلب داشت تا فواج راست یکو کاش که بخانه دست آمد چون
 بر سر حد حاجی پور رسیدند که عرب در دریا راه کجیتی رانده بر سر او رفته نگاه
 معاند داشت و جنگل ری کرده بفرست است عرب را رانجا بدر کرده راجه کجیتی
 ساخت و چون حضرت مرسان زیارت فرار فایض الانوار حضرت خواجه معین
 الدین ششتی قدس سره از روی اخلاص مرزیتند و در ضمن این نیت خیر و عمل صالح
 بسیار به نبدگان چند امیر سید در بن سال بحیث بعضی موانع توجه رایات کامیاب
 شماره دانیال را با جمعی از نزدیکان مثل شنج جان مختار و شیخ میضی که نسبت

شماره داشت و رسانده و مبلغ نسبت و بخرار و پیه مدد خرج مرخص نمود
شاه زاده جوان بخت زیارت نمود و خودی را اجوبه نموده چون راجه تودر
و ترسون خان و صادق خان و دیگر امیرانی و شاه سیاهی رسات و حاجی پور
کردند معصوم خان و بخود و بخیر که جای که او بود آن آثار غنی و حرام کلی لطیف
آورده حضرت خلیفه السیاحه و خان دار و نوخرانش خان را حبه تلی او و خان
و لایب او در باب و لطیف کردند و بخیر و ترسون محمد خان غایت نمود معصوم
به بخیر خان سخنان مخطئه گفته آنرا مخالفت ظاهر کرده او در کناره دشت با بخیر
دست هم درین ایام نیابت خان بهر با ششم نیشاپوری را که نواخته بن
درگاه بود و در جوسی بیایک که جای که او بود یا غنی شده بر سر قلعه کرده که جای که اسباب
قلیان بود و دست الیاس خان شفا و اسماعیل قلیخان خباب کرده گشته شده
نیابت خان قلعه کرده را محاصره کرده و بنا و داخت و تاراج نمود چون این خبر بهر
حضرت اسماعیل قلیخان و وزیر خان مطلب خان و شیخ جان بخیر و جمعی از امرا
ماند را بهر او تعیین کردند و راجه پور شاه قلیخان محرم را امرست تا داند که
و بخود و امینه را ساخته برگاه آورند و چون نیابت خان خبر آمدن شکایت
محاصره کرده بجانب کنت هتیه روان شد امر عجلت نموده از آب که در
باورسایند نیابت خان خباب کرده شکست یافته و پیه پیش معصوم دست
عرب را در نیز از شهباز خان کر ختیه تا و پناه آورد و شهباز خان تعاقب
بخیر و رسیه و از این بار بر معصوم و بخود و شکست کرده او را هم شکست
داد و مرتبه دیگر معصوم خود را راست کرده حباب کرده شکست فوج یافته مادر

و خواهر و زن و مال و جمعیت او بدست شهباز خان درآمد او گرچه
 بجانب کوه سواک رفت و این قضیه در ماه ذی حجه سنه ثمان و
 ثمانین و تسعمایه روی داد و در این سال و ثمانین و تسعمایه بود در
 اوایل این سال خبر رسید که مرزا محمد حکیم از روی خطهای عاصی کابلی معصوم
 فرخودی که ستواتر نوشته ترغیب آمدن سینودند با غوای فریدون
 که خال مرزا بود قاپو خیال کرده بغزیمت تسخیر بندستان ^{الله} بل برده
 شادمان نام کو که خود را از آب ییلاب که زاینده کنور مانسکه بر سر داشت
 او حین کرده بقتل رسیدار شبنان این خبر مرزا محمد حکیم از آب گذشته
 در پرکنه سید پور فرد آمده است حضرت خلیفه الهی فرمان قضا جریان
 با حصار لشکر صادر فرمودند و تمام سپاهی را شش ماه نقد از خزانه
 غنایت کرده متوجه پنجاب شدند و شش هزاره دانیال را در دار الحکومت
 فتح پور مانده شیخ ابراهیم و سلطان خواجه را بحیث سرانجام مهات و رفیع
 پور مذکور گذاشتند و چون برای باد که بانزده کرده بی فتح پور است
 رسیدند خبر فتح شهباز خان و شکست معصوم فرخودی و بقال مبارک
 گرفته متوجه پیش شدند در وقتی که مانسکه بر شادمان غالب گشت سه
 فرمان مرزا محمد حکیم کی بنام حکیم الملک و کی بنام خواجه شاه منصور و کی بنام
 محمد قاسم خان میربحر بود از خبر و دان شادمان ظاهر گشت که در جواب
 عرایض اینها بدلا ساء و استمالت تمام نوشته بودند کنور مانسکه

فرامین را بدرگاه افضل قرابت خواجه حسن نقشبندی و محمد علی دیوان خواجه
 حسن بربت از پیش مرزا حکیم آمده عرض داشت عذرخواهی و استغفار بفرست
 آوردند و حضرت خلیفه الهی حاجی حبیب الله را همراه کرده بکابل فرستاده
 فرمودند که اگر مرزا از اعمال نادم باشد و توبه نماید و سوگند یاد کند و همشیره
 خود را بملازمت فرستد از سرکناره او خواهیم گذشت و شاهزاده شاه
 مراد کوچ بر کوچ از کوتل چتر گذشتند و در پانزدهم جمیع الثانی سنه
 مذکور حضرت خلیفه الهی نیز بنفس نفیس از آب سند ساگر گذشته
 منزل کردند کمترین بندگان نظام الدین احمد را که مولف این تاریخ
 است بطریق اینکار پیش شاه زاده شاه مراد فرستاده فرمود
 که نزد امرارفته استمران نماید تا اگر پانزدهم حضرت تشریف آورند بکابل
 بموانند رفت بروند والا که حضرت را باید آمده بچه طریق مناسب
 با کل چشم و اهل محل پاییده و با جریده تشریف آورند این فقیر در یک
 شبانه روز در جلا دلا باد که هفتاد و پنج کرده بود رفته بشاه زاده
 رسیده پیغام رسانیده و ایشان عفت کابل نموده توجه حضرت را
 بطریق اینکار مناسب دیدند و هم در جلا دلا باد حاجی حبیب الله از کابل
 آمده بمرافقت فقیر بدرگاه سلاطین پناه مشافهت گفت که مرزا
 محمد حکیم از گذشته در کمال بشیمانیت و سوگند ان باده میخواست
 که همشیره را فرستد اما خواجه حسن که شوهر
 خواهر مرزا بود و همشیره ایشان را گرفته فرستاد

نموده بجانب بهشتان دست چون قیصر و حاجی حبیب آمده نزد مستعیدیم روز دیگر
 کرده متوجه پرورش شدند و از آنجا شامزاده سلطان سلیم را در اردو مانده راجه بکوند
 و سید خان قاضی علی بخشی را بخدمت ایشان گذاشته و خبریده متوجه پیش شدند
 و هر روز نسبت کرده طی میفرمودند چون شامزاده شاه مراد هفت کرده کابل
 رسید مراد حکیم نغم خباب در موضعی که بخورد کابل موسوم است آمده پیش
 حرب بر او وقت شکست یافته راه وارش پیش کرد و شامزاده بفتح نصرت
 بکابل درآمدند و حضرت شاهی و زحمه دهم ماه رجب بدولت و اقبال بکابل آمد
 معیت روز سیر باغ ها که زاننده و چون بعضی رسید که میرزا محمد حکیم را ده آن دارد
 که جلای وطن شده بکایت او نگه دارد و حضرت ابن عارنک اروا که از آنستند بطرف
 ایشان میرزا که در غور بند بود و دست مادمه مرده بخشش نقیصات او رسانیدند و مرزارا
 در حضور لطیف خواجه عهده قول کرده و از کجی و دو تلخو می داده علی محمد اسب همراه
 دست مادمه اند و حضرت متوجه هندوستان شده باز بکابل منزل غایت رکذا
 با بنجار بکابل آباد که محک اردوی بزرگ بود تشریف دند شامزاده سلطان سلیم را
 که در اردو بودند بکار رسیدند نهبت و مبارکباد و قنوجات را بقیم رسانیدند و چون
 محمد حسین که برادر حقیقی فاسم خان میر بجر است از امرای معتبر مرزا بود بکار رسید و ملک
 دو تلخو امان منسکاک شد و از جلای آباد و حوج دست مادمه دامن که کما کتور را خنند
 و منزل منزل مراجع نموده در دوازدهم شعبان سنه سا که مبارک است از آن
 رسید محمد فاسم خان که حسب الحکم بنجار اسب جهتین بل مانده بود و اگر شهاب بل خود
 ساخته بود و امانت مالکات که در وقت مترا کابل در کایت مانده از اسب که

بود در یک روز که شایه از آنجا کوچ کوچ در تاراج سلج رمضان ملبور رسید
و چون محصوم و بخودی که در کوهستان سواک کجیران سرگردان میگشت با غلظت
التهاب برده درخواست کنا خانج و نموده عظمی غان او را قول داده درخواست
کنا خان او نموده با بقا او را بلامت حضرت آورده در قمع پور شرف کونش
سراوانی بحشیجین نیابت خان نیرینه برده بریم مکانی آورده بود او هم همان
شرف نیون پس شگفت و بعد از چندی که در خدمت بودند شب جمعه
بجهت مقیم فی حجه سال مذکور حضرت رو بای خاصه از بر خود بیرون آورده
محصوم خان محنت نمودند و تا نصف شب در خدمت بوده بدست مبارک
خود طوینا با و غائب نمودند و اگر کعبه طوینا و کشتن هر دویم در کاسین سوار شد
بطرف منزل خود که در بیرون شهر منتهی است در غیب که یک گروهی نماند
است میرت و مردم او بعضی متفرق شده جمعی خواب آورده بکلی زمان میزبند که
روایت خود را با و رسانیده او را در میان کاسین بیا ره کرده و با نجا
انداختند و نیابت خان در خانه بنویشت بعد از چندی بقا و جمعی خود را بر
خواست که بیرون و دجور شده عرض سخطان نموده حسب کمال انجام عمل رسید
و در ایامی که حضرت بکابل شریف رفته بودند و مردم معتبر میرزا حکیم بلامت
و از فضا شاه منصور بسیار شخص کردند معلوم شد که کرم الله و شهباز خان بن
او و تیلخ خان بستباری بعضی از امرانی که فرامید بساخته بودند و خطا
که متبیل او بود نیز ساخته بمن حاجت بود و حضرت اگشتن شاه منصور متناهی
اکثر اوقات اظهار شگافی می نمودند و در میان خان اعظم که حکومت و لایحه

و پند به او تلقین داشت در قیام پیر شریف پاپیوس مشرف شد که گفت ای جوان بنگاه مشرف
 معروض داشت بعد از چند روز اکثر امرا و کبار و سپاه نامدار که در لشکر کابل
 در خدمت بودند بمشاورت همراه نموده بطرف ننگاه رخصت نمودند و ذکر و تاج
 سال به بیست و نهم الهی تدبیر این سال روز سه شنبه و مقیم صحرای صی و تسعین
 بود و روز نهم و ازین سال قوا حشون روزی و تسعین این حکم شده و دیوار و ستون
 ایوانهای دولتی عام و خاص را با مرافقت نموده در قماشهای مذکور و بردهای مصو
 کرده نبوغی راستند که نظاره گیاران را از شاه آن حریت جیرت افروخته
 دولت خانه را بارگاه عالی و شاه میانه زر و زرین زینت داده و
 زرین در آن صحنها و ده تنگ دوسرین ساختند و نظم صحنه طاق با پاشنه
 برده زرینت هلاک خواستند و تخت زدند و تن او بختند و عرشین این بختند
 و مدبر شده روز این منازل دلکش است و بدو شبها بجانوسهای نیک
 روشن میساختند حضرت مر و روز شب یکبار و دو بار شریف و موده صحب
 صحبت میدادند اهل نغمه در خدمت بودند و هر یک از امر و اهل خدمت
 غما باین روانه بطور میرسد بازار مجتهد و اگر را این نه بی نموده علایق اطراف
 جوانب بفرح این جشن عالی که ندیده و نشیند بودند می آمدند و در کایه بگریه
 کلمه موم میشد و باقی ایام امر و مقربان آمد و شد میدادند و حضرت در روز
 نوروز بر تخت جلوس نمودند و امر و اصهار زده بر تکیه انشادند و در روز
 که آخرین ایام نوروز است نیز همین دستور رنیت یافت و امر بعضی بخیاست
 و خلعت و برخی زیادت و علوه و بعضی باضاده و بعضی بر بادتی نو کرد و بکینانند که

دو روز و دو روز در هر اسم خسر و نه نشد و امر او این که باز پیشکشیهای لایبی کند
و درین نهم روزه حضرت مر روز در ایوان سیکی از امرای کبار شرف آورده
بیشکشی بسیار زیاده و متان و خراسان عراق و مرو و بلخ و یاقوت
طلا و اسپهان اتی و عربی و ترکی و میلان کوه پیکر و قطارهای شتر و دام و
استران را هوار برده می کند و این بند و در ایام نوروز شایم خان جلایر صوبه
بخارا و راجه بوند اسلا هو آمده شرف می بخشید و شرف کشند و چنین مقرر شد
که در هر سال در ایام نوروز شرف آفتاب مجلس نوروزی بطریق که مذکور شد
می شده باشد و در ایام تبرک یکس حیوانات را نیاورد و شکار و کشتن که بپسند
و مرغ و ماهی و جمیع جاندار بر طرف باشد و درین بابت نغمه نشد و ترک خوشن گوشت
نمودند و در ایوان که شرف می کرد بایوت که خان اعظم و سایر امرای و جاگیر داران به
بهار و حاجی پور بنده بدرگاه عالم نباه آمدند و چون آن صوبه خالی مانده بود
حرام بخان دست را عینیت و از سر کوشه آمده شرف می بخشید و در آورده و
بنشیند نام کمی از نوکران معصوم خان کابلی با بقای ترخان دیوانه و سرخ بدخشی و
و دیگر از معتمدان آن نواحی در ولایت بهار و حاجی پور بنده در آمده خلعت می بخشید
و محمد صادق خان و محبت لیخان و جمعی دیگر از امرای آن صوبه و خباب کرده و حاجی
و بنشیند بقبل سید بنو لاجر معاودت حضرت بیکان مهد علیا علیه السلام و بیکم
سلطان بیکم از که بولایت کجرات آمده و حضرت شایسته و جوان بخت کامکار سلطان
سلیم را با استقبال حضرت بیکان زیست و اندوستان با با همیر قبه با حضرت
امانات نموده و زیارت فرمایند و از نوکران خواجہ معین الدین شیبی قدس سره کرده

در خدمت حضرت معاودت نمود و در روزی که بفتح پور درآمد حضرت اعلی
استقبال فرموده حضرات کیمان را بتعظیم تمام بشهر در آوروند و در همین ایام محمد
صادق خان از ولایت بهار آمده مورد مراجع خسروانه شد و بزودی
رخصت یافت و با اتفاق اعظم خان بدفع عاصی کابلی مامور گشت و شاه
قلی خان محرم و شیخ ابراهیم حشتی و دیگر امرای کریش کابل رفته بودند به همراه محمد
صادق خان تعیین شدند و در همین سال میرابو تراب و اعتماد خان که بجان مبارک عمه
رفته بودند به رکاه آسمان جاده رسیده بشفرف زمین بوسه فرار آمدند
و میرابو تراب سنگی آورده بود و میگفت که دین سنگ نقش قدم حضرت سیالت
پناه است صلوات علیه و سلم و حضرت چهار گروه استقبال قدم نموده
تعظیم و تکریم آن سنگ نمودند و حکم شد که جمیع امرایان قدیم را بر دوش چپند
قدم بروند و همین دستویز یک نوبت بر میداشتند تا بشهر آوروند بالجمه
روز پنجشنبه نوزدهم ماه شعبان حضرت شهریار جوان بخت شاه
زاده عالیان سلطان سلیم در منزل حضرت مریم مکانی شاه زاده را بدستور
معهود بطلا و نقره و غیره وزن نموده آن بسنح را تصدق کنان بفقر و احتیاج
مرحمت کردند و هم درین سال نور محمد نام پسر ترخان دیوانه
سنگ حرام را که در ولایت ترهست هلاک گردیده بود حاضر آورده
در نخاس فتح پور بیست رسانیدند
این سال روز چهارشنبه نهم ر مع الاول نیاد شد و در صفتح این سال
همایون نال شهریار بند اقبال ابواب عیش و حضور بر روی روزگار جمهوری

گشاده حکم فرمودند که در دیو لدا یواهناد دولت خانه عام و خاص را
 بدستور بار سال در زیت و زیت گرفتند و صفها در دسته و محسری
 مهیا ساخته هر روز شب بعیش و سر و بخش و سو کردند و ایندند بعد از آن
 مردم را منع آمد و شد و دولت خانه ها نهادند خمرات سر پرده سلطنت
 برده کبان انجن خلافت را طبعیده دست ببندل اموال گشادند
 و منبع یک لکه روپیه نقد و چند نعل و اقمشه و طلا آلات و مرصع آلات
 بر رسم پیش نظر حضرت والده بزرگوار مریم روزگار گذر بگذرد و همین
 دستور بجه خود که مکیدن یکم باشد و بدیکر کمان انعام و احسان
 فرمودند تا هر ده روز این صحبت نور و زی در کرد بود و بعد از فراغ
 مجلس نور و زی از به کماله خبر رسید که اعظم خان و انولج قاهره در مانده
 درآمد و خالدهی خان و جبار بر دی و مرز یک قاتل از غامی کابلی جدا شد پیش اعظم خان
 آمدند و او فرار نموده پناه بمسز زیندار برد و آنچه از دلایت بکماله متصرف باغبان درآمد بود
 باز متصرف اولیاء دولت روز افزون درآمد و دیرین دلا بخاطر اشرف رسید که چون
 اعتماد خان ساها حکومت کجرات کرده بود طریق ابادانی کجرات را از دیگر بهتر
 میدانستند باشد چون حکومت کجرات با و غایت شود سبب امید و ارتکاب ملک
 که در تعرف نیست میشود و بنابرین حکومت کجرات را با اعتماد خان مرجمت
 فرمودند و میر ابو تراب را این نام کرده خواجه ابو القاسم برادر ملا عبدالقادر خوند را
 بمنصب دیوانی و کمترین بندگان نظام الدین احمد مولف تاریخ را بخدمت بخشگری
 تعین فرمودند و محمد حسین و میر ابو المظفر و له اشرف خان و میر ابو سحاق و میر صالح

و هشتم داعی و سادیک و سید جلال بخاری و بیک محمد تونیاری و میر حبیب
 میر شرف الدین برادر زاده‌ی میر ابو تراب را بجاگیر داری کجرات حکم فرمودند
 و درین ایام سیادت پناه امیر فتح الله که علامه عمر و سر آمد افاضل وقت بود و از
 سادات شیراز با انواع علوم معقول متنازع بود و از ولایت شیراز بدکن رفته پیش
 عادل خان صاحب اختیار مهمات بود و در کیشنبه ۲۲ ربیع الثانی دولت
 الخلافت فتح پور شرف خدمت سرافراز آمد حسب الحکم مرزا خان غانان و حکیم
 ابو الفتح باستقبال رفته بملازمان آوردند میر فتح الله جلیل القدر صدارت ایشان
 یافت چون خبر متفرق شدن باغیان بنگاه بعرض رسید و معلوم شد که عامی کابی
 در ولایت عیسی درآمد و اعظم خان رعیت آمدن در خانه نموده بود و شهباز خان
 تعیین فرمودند که در ولایت بنگاه رفته تمام آن سرکار را بسپارایان جاگیر نموده
 در استیصال عامی کابی کوشش نماید و از جمله توابع این سال همایون عالی است
 که کتاب مہاربارات که از اعظم خان قیصر برابم است حکم شد که بزبان فارسی
 ترجمه نمایند و حسب الحکم بزبان فارسی ترجمه شد و موموم پر دم نام گشت درین ولاخبر رسید
 که خان اعظم شیخ فرید را بجهت سعاجه نزد فتوی افغان فرستاده بود و چون شیخ
 فرید بجانہ فتوی رفت و صمت منعقد شد فتو در مقام خدمت کاری بود و پور
 کوریہ که کمی از زمین داران بنگالہ است و عمده شکر قصبو بود و شیخ فرید بارہ
 ملاقات نموده از روی ستیزه در وقت مراجعت سر راه شیخ را گرفته
 بکنج بیشن جمعی کثیر از ہمرایان شیخ فرید کشته شدند و شیخ را اسیر فرستاده برآمد
 ذکر آمدن در ... دکنی بن برمان الملک برادر دم مرتضی نظام الملک حکم

حکم ولایت دکن است از برادر کریمه پیش قطب الدین خان آمده بود و از آنجا
 حسب الحکم در ماه رجب سال بت و بنیم برین بوس بادشاه جهان پناه مستعد
 گردید و قبل ازین شخصی خود را برهان نام کرده بملازمت حضرت آمده بود
 حضرت باو در آورده جاکیر فرموده بودند چون برهان الملک آمد و دروغ
 او ظاهر شد کریمه مخفی شد و بعد از یک هفته در میان جوکیان او شناخته آوید
 و حسب الحکم محبوس گشت القصه چون با عتقاد خان حکم بود که ولایت سرویه را
 از سرتاب دیوده گرفته حواله کمان برادر راناکه از دولت خوانان بود بماند
 و یک هزار مهر محبوب مولف تاریخ نظام احمد جنت مدد خرج اذ فرستاده بودند
 اعتماد خان که بجالور رسیده فیر و میر محمد معصوم بگری و قنبر سیک انشاقا وزیر الدین
 کنبه و بهلوان علی سیستان که بکوئالی احمد آباد تعیین شده بود با و ملحق شدیم
 و محمد حسین و اکثر جاکیر داران کجرات عقب مانده بودند بجالور رسیده شد
 فقیر هم از راه بر سر سرویه رفته سرتان دیوزه را بر آورده کمان را بآغوش
 خان و محمود جالوری و بجاد دیوده و رایسنکه ولد چند سین ولد بود را بجا
 کمانده آشته با احمد آباد متوجه شد و چون قریب احمد آباد رسید شهاب الدین
 احمد خان از شهر بیرون آمده در عثمان پور که از محلات شهر است
 فرو داد و در شانزدهم شهر شعبان اعتماد خان داخل شهر شد بعد از
 دو روز معلوم شد که عابد بخشی و میرک مدع و قادار و منول بیک و عابد
 و مردم بیک و جماعه کثیر از نوکران شهاب خان جدا شده بجانب کمان
 داره بطلب مظفر کجراتی که در آن گوشه از مدینه افواج قاهره روی

میروند و اراده فتنه و فساد دارند اعتماد خان صلاح در آن دید که فقیر پیش
شهاب الدین احمد خان رفته درین باب مطالبه نماید چون فقیر پیش شهاب
الدین احمد رفت او در جواب گفت که این جماعه قصد من داشتند و مدتی است
که در فکر این کار بودند و الان که برده از روی کار بر افتاد سخن من تسلی نخواهد
شد و از من امداد نیز منصرفیت چون فقیر صورت که حال را با اعتماد خان گفت
مثلاً رایه صلاح در آن دید که تسلی آن جماعه باید نمود و یکس فقیر را باد و یکس
به تسلی آن مردم فرستاد و اهنات تسلی شده رفتند و شهاب الدین احمد خان
کوچ کرده بقصد کمری که بست کرده بی احمد ایادست فرو آمد درین ضمن چند
مرتب شهاب الدین احمد خان مراسلست در میان آورده سعی نموده میشد
که روزی چند توقف نماید شهاب الدین احمد خان توقف نموده روان شد
در بنیت شمعان خبر رسید که جماعه باغبان مظفر را با کاهبسان همراه گرفته بدو لقا آمد
و هم امروز قبر مک افاز بن شهاب خان آمده خبر آورده بود که شراب الدین
احمد خان دارد داده که در قصبه کمری توقف نماید و اعتماد خان و میر ابو تراب این
فقیر رفته تسلی او کرده او را بیاریم اعتماد خان در آخر روز سوار شده متوجه کمری شد
هر چند گفته شد که غنیمت بدو ازده کرده بی رسید رفتن حاکم شهر به بست کرده بی
لایق نیست فایده ندارد و پسر خود را با میر محمد معصوم بگری و زین الدین کینو و قنبر
ایشک و مجاهد کجراتی و بهلوان علی و خواجگی محمد صالح و پسر فقیر را محافظت
کذاشت و اعتماد خان که بقصبه کمری رسیده بشهاب خان سخن کردیم بن
رنگ تسلی او شد که برکتنا که سبقتا در جا گیر او بود باید با و گذاشت

و دو کله رو پی باعدت داد القصبه بهر طریق که اراده شهاب خان بود
 تسلی نموده شده و آخر روز شهاب خان و اعتماد خان از قصبه کمری مراجعت نموده
 متوجه احمد آباد درآمد و مردم شهر قلع را دادند و از جانی که پاره دیوار قلعه شکسته بود
 بلا توقف در آن شب که شهاب خان بده کروی احمد آباد رسیده بود میر معصوم کمری
 وزین الدین که هنوز از شهر برآمده این خبر آوردند و شهاب خان و اعتماد خان در راه
 فرود آمده نگاش کرده قرار دادند که چون هنوز زیاده بر یک روز نگذشته
 و کار مخاضان رستگاری یافته از همان راه شهری باید درآمد و از همانجا متوجه شهر
 و صبح بنگران پور که متصل شهر و کن در است رسیده منزل کردند مظفر خان از شهر برآمده در یک
 زار دریا صنف کشیده شهاب خان و شهاب الدین احمد خان دست و پا کم کرده جهت نا
 اعتماد نوکر خدمت صف ارائی یافت و بعضی سپاهی که با و مانده بودند حرکت
 می کرده کرختند و این فقیر باقیل چند دست و پا زد و بجای نرسید و پسر فقیر را که اعتماد
 در شهر جهت محافظت قلع گذاشته بود با تمام خانواده و مان تاراج رفت شهاب الدین احمد خان
 و اعتماد خان فرار نموده ببلده هنروالم که بنین رستخوار دارد و جبل و پنج کوهی احمد آباد
 آمدند و مولف تاریخ حقیقت حال را عرض داشت نموده به بابیه سریر سلطنت
 سیمانی ارسال داشت بعد از حضرت مرزا خان ولد پیرم خان را با سپاهی
 در رسته جایگزین داران صوبه اجیر خدمت کجرات فرمودند و صلح خان را با لشکر مالوه از راه
 مالوه فرستادند و بعد از سه روز از رسیدن شهاب خان به بن محمد حسین شیخ
 و خواجه ابوالقاسم دیوان و ابوالمظفر و محمد السید و میر شرف الدین و یک محمد نوقا و دیگر
 جایگزین داران کجرات به بن رسیدند و قلع بن را مرست رستگاری نمودند و مظفر کجرات